

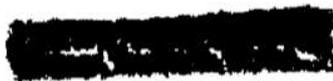
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عیسی: اسطوره یا تاریخ؟

آرچیبالد رابرتسون

حسین توفیقی

مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب



پایان ۱۳۷۷ شمسی

Robertson Archibald

رابرتسون، آرچیبالد

عیسی: اسطوره یا تاریخ؟ / آرچیبالد رابرتسون؛ حسین توفیقی. - قم

: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۷۸.

۱۷۶ ص. کتابنامه به صورت زیر نویس.

عنوان اصلی: Jesus: Myth or History?

۱. مسیحیت - دفاعیه‌ها و ردیه‌ها. ۲. مسیحیت - تاریخ. ۳. کتاب

مقدس. الف. توفیقی، حسین، ۱۳۳۰ -، مترجم. ب. مرکز مطالعات و

تحقیقات ادیان و مذاهب. ج. عنوان.

۱۳۷۸ ع ۹ / ۲ / ۱ / ۹ / ۳۰ BT

۲۳۲

عیسی: اسطوره یا تاریخ؟

مؤلف: آرچیبالد رابرتسون

مترجم: حسین توفیقی

طراح: الزهراء

ناشر: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب

قم - خیابان آیه‌الله مرعشی نجفی - کوچه ارک - شماره ۲۸۵

چاپ: اعتماد، قم

تاریخ انتشار: ۱۳۷۸

نوبت چاپ: اول

تعداد: ۳۰۰۰

قیمت: ۷۰۰۰ ریال

فهرست

۷ سخنی از مترجم
۹ پیشگفتار
۱۹ فصل اول: سنت مسیحی
۴۳ فصل دوم: نقادی عصر قدیم
۶۱ فصل سوم: نقادی عصر جدید
۷۵ فصل چهارم: نظریه اسطوره‌گی (۱)
۷۵ عیسی ماقبل مسیحیت
۹۹ فصل پنجم: نظریه اسطوره‌گی (۲)
۹۹ آفرینش مسیح
۱۲۱ فصل ششم: نقد نظریه اسطوره‌گی
۱۴۹ فصل هفتم: عیسی، اسطوره و تاریخ
۱۷۱ فهرست راهنما

سخنی از مترجم

کتاب حاضر یکی از نوشته‌های علمی و سودمند تاریخ ادیان است که مسأله وجود تاریخی حضرت عیسی مسیح (ع) را بررسی می‌کند. نویسنده فرزانه، فرهیخته و ادیب این اثر پس از ژرف‌نگری در منابع باستانی، به نتیجه‌ای دست یافته که با دیدگاه اسلام در باب وجود تاریخی بنیانگذار مسیحیت فاصله چندانی ندارد. وی پس از پیمودن راه پر پیچ و خم این تحقیق، دستاورد خود را در چند جمله فشرده در پایان کتاب آورده است. متن انگلیسی کتاب به شیوه‌ای ادبی و فشرده نگاشته شده و مترجم برای ساده کردن عبارات آن بسیار کوشیده است. از پژوهشگران ارجمند تقاضا می‌شود کتاب را به ترتیب از آغاز تا انجام مطالعه کنند و پیش از روشن شدن بخشی به بخش دیگر نپردازند.

با تأکید بر توصیه بالا، خامه را در کف نویسنده کتاب می‌گذارم و خواننده گرامی را به خدای مهربان می‌سپارم.

حسین توفیقی

قم ۱۳۷۸/۳/۱۶

پیشگفتار

مجلس شورا برای نخستین بار در قانون آموزش سال ۱۹۴۴ مدیران و رؤسای همه مدارس عمومی انگلستان و ویلز را به درس تعلیمات دینی موظف کرده است. برنامه و مواد این دروس در انجمنهایی تهیه می‌شود که کلیساها نیمی از آراء آنها را در اختیار دارند. بنا بر این، اکنون یک تکلیف قانونی برای تعلیم مسیحیت بر عهده مسئولین آموزشی محلی ما نهاده شده است.

مسیحیت آیینی است که شالوده آن بر عهد عتیق و عهد جدید نهاده شده است. بنا بر این، مسیحیان موظفند نسبت به امور زیر مؤمن باشند: جهان را یک خدای شخصی آفریده است؛ خدا نخست به وسیله شریعت و انبیای بنی اسرائیل و پس از آن به نحو اخص از طریق انسان شدن در شخص عیسی مسیح، خود را به بشر منکشف کرده است؛ قبول یا رد این انکشاف، نسبت به سرنوشت ابدی هر مرد، زن و کودک در جهان، یک تفاوت اساسی پدید می‌آورد. معنای این سخن آن است که ظهور عیسی مسیح بر روی زمین در بیست قرن پیش، حادثه بدیعی بود که مانند آن قبل و بعد از آن رخ نداده است و این مسأله از خیزش و سقوط ملتها و

اکتشافات و اختراعات علمی و خوشبختی و بدبختی زائیده هر جنگ یا هر انقلاب به مراتب مهمتر است.

باری، به جرأت می‌توان گفت که بیشتر مردم ما امروزه به چنین چیزی عقیده ندارند. آنان مسیحی به معنای مذکور نیستند. ممکن است مردم عصر ما بر اثر تعالیم موروثی به خدا معتقد باشند یا اینکه چنین اعتقادی را آسانترین راه برای پاسخ دادن به چیزهایی که نمی‌فهمند، بدانند؛ ولی ایشان خویش را شخصاً در برابر خدا مسؤول نمی‌بینند، به گونه‌ای که حاکی از ایمان واقعی آنان به اعتقادات مسیحی باشد. ایشان خود را در برابر خانواده، همسایگان، همکاران و کشور خویش و شاید در مواقع حساس، در برابر بشریت مسؤول می‌دانند، اما نه در برابر خدا. آنان ممکن است معتقد باشند که عیسی مسیح دیرزمانی پیش از این می‌زیست و تعلیم می‌داد، زیرا این موضوع در کتاب مقدس آمده و ایشان هرگز نشنیده‌اند که همین موضوع زیر سؤال رفته است؛ ولی خود را شخصاً در قبال رنج او مسؤول نمی‌بینند، به گونه‌ای که نشان دهد آنان واقعاً به عقیده مسیحی فدا معتقدند. همچنین ایشان قطعاً معتقد نیستند که سرنوشت آنان پس از مرگ (اگر سرنوشتی وجود داشته باشد) به قبول یا رد تمام این امور وابسته است. اگر آنان چنین عقیده‌ای می‌داشتند، ما ملتی کلیسایی می‌بودیم؛ ولی همه می‌دانند که چنین نیستیم.

بنا بر این، میان اعتقادات روزمره بیشتر مردان و زنان و اعتقاداتی که ملت از طریق مقامات رسمی ابراز می‌دارد و تعلیم آن را در مدارس لازم می‌داند، شکاف بسیار بزرگی وجود دارد. چنین فاصله‌ای میان

نظر و عمل، صحیح نیست و نشانه چیزی نابهنجار است. مدافعان حرفه‌ای دین به ما می‌گویند نابهنجاری به خاطر بی‌دینی و بی‌تفاوتی مردان و زنان معمولی است. اگر مدافعان حرفه‌ای دین در قیاس با دیگران از مهربانی، صداقت و میهن‌پرستی بیشتری برخوردار می‌بودند، امکان داشت سخن آنان را باور کنیم. اما برتری آنان در این امور قابل توجه نیست و من می‌گویم که نابهنجاری نه در رفتار مردان و زنان معمولی، بلکه در ریاکاری کسانی است که خود را رهبر کلیسا و دولت می‌دانند.

آن رهبران که انسانهای فرهیخته‌ای هستند، کاملاً آگاهی دارند که در حدود قرن اخیر، عهد عتیق و عهد جدید که مسیحیت بدانها وابسته است، نه تنها از سوی عقل‌گرایان، بلکه از سوی الهیات‌شناسان حرفه‌ای نیز، به نقادی سپرده شده و در نتیجه، امروزه هیچ الهیات‌شناس نامداری، جز در کلیسای کاتولیک، وجود ندارد که الهام کلمه به کلمه و صحت و سلامت عهدین را تأیید کند. امروزه هیچ الهیات‌شناس نامداری، جز در کلیسای کاتولیک، وجود ندارد که معتقد باشد هرگفتار و کرداری که چهار انجیل به عیسی مسیح نسبت می‌دهند، وی آنها را گفته و کرده است. امروزه هیچ الهیات‌شناس نامداری، جز در کلیسای کاتولیک، وجود ندارد که مسیحیت را به همان مفهومی بپذیرد که سران کلیسا در یکصد سال پیش می‌پذیرفتند.

معنای این سخن را در نظر بگیرید. الهیات‌شناسان حرفه‌ای معمولاً به بت‌شکنی تمایل ندارند. بلکه بر عکس، آنان معمولاً در نظامهای مقدسی قرار گرفته‌اند و تصدی مقامها و کرسیهایشان، به حرفه مسیحیگری آنان

در این قالب یا آن قالب بستگی دارد. جا دارد سخنی از ت. ه. ها کسلی را در این باب بیاورم:

فرض کنید که همه کرسیهای اخترشناسی کنونی در قرن چهاردهم میلادی پایه گذاری شده باشد و متصدیان آنها خود را موظف بدانند که مقالاتی در تأیید اخترشناسی بطلیموسی نشر دهند. در این مورد، با احترام فراوان به تلاش کسانی که بدین شیوه از دست یابی به حقیقت و گسترش آن باز مانده اند، به نظر می رسد انسان خردمند باید برای آموختن اخترشناسی به جایی دیگری برود... ابدأ به مصلحت نیست هر موضوعی که علم نامیده می شود، در اختیار آموزگاران قرار گیرد که خویش را از دنبال کردن آزادانه شیوه های علمی تا دست یافتن به هرگونه نتیجه منطقی محروم نگه می دارند.^۱

از این رو، اگر اعتقادات الهیات شناسان حرفه ای پیرامون قضایای کتاب مقدس در یکصد سال اخیر دگرگون شده، علت اساسی این امر آن است که پیشرفت دانش در باب تکامل حیات و انسان، تاریخ ادیان، طبیعت و ساختار خود کتاب مقدس، راه گرایش به مواضع قدیم را بر هر انسانی که اندیشیدن در این موضوع را بر خود روا می بیند، مسدود کرده است.

ممکن است تصور شود سیاستمدارانی که از تعلیم اجباری مسیحیت

1. T. H. Huxley, *Agnosticism and Christianity* (1889).

در مدارس عمومی حمایت می‌کنند، دست کم در نظر دارند که آخرین تحقیقات در این باب ارائه شود، ولی متأسفانه چنین نیست. انجمن «جامعه پامچال» (Primrose League) در سال ۱۹۴۴ در طی یک قطعنامه، دوره‌ای را که هیأت مدیره آموزش و پرورش برای آموزگاران تدارک دیده بود، به عنوان «مخالف با اصول پذیرفته شده مسیحیت» محکوم کرد. گویا علت خشم آنان تلاشهایی بود که برای آشنا ساختن شرکت کنندگان در آن دوره با دستاوردهای دانش جدید در باب اعتقادات سنتی انجام می‌گرفت. دانستن این نکته جالب است که بسیاری از صادر کنندگان آن قطعنامه، خود به کلیسا می‌روند. شاید کار آنان بیش از آنکه از یک ایمان محکم به مسیحیت الهام گرفته باشد، زاییده ترس از عواقب سیاسی انکار مسیحیت بوده است. بدیهی است که تا وضع چنین باشد، دینی که در مدارس عمومی تدریس شود، نه دین الهیات‌شناسان روشن‌بین عصر حاضر، بلکه دین ادوار ماقبل دانش خواهد بود.

عقل‌گرایی خواهان آن است که همان شیوه‌های علمی که در سایر رشته‌های پژوهشی بشر مؤثر بوده، در مورد دین نیز به کار گرفته شود. عقل‌گرایان همان معیارهایی را در باب عهد عتیق و عهد جدید به کار می‌برند که در مورد سایر کتابها به کار می‌رود. تنها تعصبی که عقل‌گرایان دارند، تعصب برای صداقت است.

عقل‌گرایان تنها راه رسیدن به حقیقت واقعی را در شیوه علمی می‌بینند. آنان تصویر موقتی را که اخترشناسی، فیزیک، زیست‌شناسی و انسان‌شناسی امروزی از جهان ترسیم کرده، می‌پذیرند. به نظر آنان

دلایل وجود خدای کتاب مقدس از دلایل وجود زئوس، برهما و خدای اسلام بیشتر نیست. همچنین مسیحیت از بودیسم، مکتب کنفوسیوس و دین اسلام الهی‌تر نیست و ابعاد بشری آن نیز از ادیان یاد شده کمتر نیست. اعتقاد آنان در باره سرنوشت پس از مرگ (اندکی از عقل‌گرایان زندگی پس از مرگ را باور دارند) این است که عدم اعتقاد به مسیحیت برای آن هیچ زیانی ندارد و اعتقاد به مسیحیت برای آن هیچ سودی ندارد.

آیا عیسی هرگز وجود داشته است؟ آیا وی انسانی بود که به شیوه‌ای خدا شمرده شد، یا خدایی بود که به شیوه‌ای انسان گردید. بسیاری از مردم تصور می‌کنند هرگاه کسی موضع عقل‌گرایان را پذیرفت، این قبیل پرسشها در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرند. اگر عیسی خدا نبوده، آیا وجود و عدم او را باید به چیزی گرفت؟ این سؤال معقولی است. قطعاً عقل‌گرایان در این مورد شرطی ندارند. در واقع برای مسیحیان نه تنها وجود تاریخی عیسی، بلکه درستی و دقت ذاتی گزارشهای انجیلی مسأله‌ای حیاتی است. اما هرگاه ما حرفه مسیحیگری در هر شکل و قالب را رها کنیم، مسأله وجود عیسی، مانند مسأله وجود هومر، بودا، آرثور، ویلیام تیل و فاوست یک معمای تاریخی می‌شود که برای افراد کنجکاو جالب توجه است، ولی برای ما هیچ نتیجه دینی مهمی در بر ندارد. بررسی من در این کتاب نیز از این باب است.

اما به عللی دانسته‌ام کسانی هستند که این شیوه را دنبال نمی‌کنند. چند سال فعالیت در نهضت عقل‌گرایی مرا به این کشف گیج‌کننده

نایل کرد که بررسی مسأله تاریخی بودن عیسی مشاجره تلخی را میان خود عقل‌گرایان پدید آورده است. مثلاً اختلاف بین ج.م. رابرتسون و ف.ک. کسانپیر به دور از احتراماتی که نزد جویندگان حقیقت معمول است، به پیش می‌رفت و تا این زمان، هیچ موضوعی تا این اندازه صفحه‌های مجلات آزاداندیشان را آشفته نکرده است. از قضا روزگاری من نیز در بحثی، از یک دیدگاه عقل‌گرایانه تاریخی بودن عیسی را اصولاً پذیرفتم و به همین سبب، یک تن از مستمعین که «کامل مردی» به ظاهر صمیمی بود، از روی طعنه به من توصیه کرد که به «سپاه نجات» پیوندم!

گمان می‌کنم این تلخی را باید این گونه توضیح داد که اسطوره‌گرایان (یعنی کسانی که می‌گویند عیسی یک اسطوره است) احساس می‌کنند در یک وضع نامساعد و غیرعادلانه‌ای مبارزه می‌کنند. آنان تصور می‌کنند به حقیقت مهمی دست یافته‌اند که به محض پذیرفته شدن، آخرین میخ را بر تابوت مسیحیت تثبیت شده می‌کوبد. به همین دلیل، الهیات‌شناسان حرفه‌ای با ایشان رفتار جوانمردانه‌ای ندارند. آنان با اسطوره‌گرایان با توطئه سکوت برخورد می‌کنند و هرگاه چنین چیزی ممکن نباشد، ایشان را افرادی غیرحرفه‌ای می‌دانند که به خاطر نداشتن موقعیت دانشگاهی (که خودشان در برخی موارد، آن را به خاطر اندیشه‌های «مسالمت‌آمیز» خویش به دست آورده‌اند)، نباید برای اعتقادات ایشان ارزش قائل شد. این گونه برخوردها طبیعتاً اسطوره‌گرایان را ستیزه‌جو می‌سازد و بر خلاف نظر الهیات‌شناسان حرفه‌ای، انسان نباید آنان را سرزنش کند. متأسفانه برخی از اسطوره‌گرایان آماده هستند

بر ضد یاران عقل‌گرای خود که تنها با آنان اختلاف غیراساسی دارند، به ستیز برخیزند و در هر فرضیهٔ مربوط به تاریخی بودن عیسی، نشانی از غرض‌ورزی «دفاعیه‌نویسان» را مشاهده کنند، هر اندازه هم آن فرضیه در دیدگان دفاعیه‌نویس حقیقی کم‌رنگ، مبهم و بی‌فایده باشد. این بیچارگی بزرگتری است؛ زیرا همان طور که خواهیم دید، تعارض میان تاریخ‌گرایان متأخر و اسطوره‌گرایان متأخر قابل حل است. البته من نمی‌خواهم چنین مفهومی را ایجاد کنم که تندخویی منحصر به یک طرف است یا بگویم که همهٔ اسطوره‌گرایان چنین هستند. توماس ویتکر فقید یک جدلی نمونه بود، ولی آثار پُل لویی کوشو چنان جذاب نوشته شده که همین امر به تنهایی عده‌ای را به آن آثار معتقد کرده است. معلوم نیست چرا کسانی که خود را پایبند به تاریخی بودن عیسی نمی‌بینند، در یک قضیهٔ دانشگاهی، تا این اندازه از یکدیگر فاصله می‌گیرند.

نخستین هدف این کتاب آشنا کردن افراد مبتدی با دلایل هر دو طرف است. آثار بیشتر پژوهشگرانی که نامشان در این کتاب آمده، به زبان انگلیسی موجود است و می‌توان آنها را صادقانه برای کسانی که خواستار باشند، توصیه کرد. البته بسیاری از آنها مفصل و گران هستند. علاوه بر این، هرگاه تنها نوشته‌های یک دسته را بخوانیم، اندیشهٔ ما به آن سوگرایش می‌یابد و اندکی از ما برای خواندن آثار هر دو گروه فرصت دارد. از این جهت، امیدوارم کتاب من مفید واقع شود. به منظور روشن کردن موضوع، گزارشی از آثار مکتوب صدر مسیحیت را - تا آنجا که به بحث مربوط می‌شود - در ابتدا آورده‌ام.

پس از آن خلاصه‌ای کوتاه از نقدهای قدیم و جدید، پیش از توسعه نظریه اسطوره‌گی، نقل شده است. سه فصل از کتاب به نظریه اسطوره‌گی و نقدهای آن اختصاص دارد. در آن فصلها با دقت کوشیده‌ام نظریات هر یک را ارائه کنم.

دومین هدف کتاب این است که شاخه زیتونی باشد. بی‌فایده است اگر بخواهم وانمود کنم که خودم در مسائل مطرح شده عقیده‌ای ندارم. از این رو، در فصل آخر این کتاب برای میانجی‌گری بین «طرفهای شدیداً متقابل و سرسخت و برافروخته»، متهورانه کوشیده‌ام. به نظر من هر یک از دو گروه اسطوره‌گرا و تاریخگرا به «نیم حقیقت» مهمی چسبیده و بر اثر پرتو خیره‌کننده آن «نیم حقیقت» از رفتار عادلانه در برابر دلیلهای طرف دیگر باز مانده‌است. ترکیب این دو موضع متقابل آشتی می‌آفریند. من به خوبی آگاهم که از همه سخنان عیسی در اناجیل، آن سخن که صلح‌کنندگان را می‌ستاید، در عمل، بیش از همه مظلوم واقع شده و از این رو، کار من هیچ‌کس را خشنود نخواهد کرد. با این حال، به نظر می‌رسد که چنین تلاشی درخور انجام است و اگر چیزی بیش از این نباشد که راه تازه‌ای را پیش پای دیگران می‌گذارد، چنین کاری موجه است.

در پایان خوب است اشاره کنم که من به هیچ وجه با شادروان ج.م. رابرتسون نسبتی ندارم. ولی از خواندن آثار این پیشگام برجسته لذت و هم استفاده برده‌ام. اگر از روی ضرورت، دستاوردهای وی را با دستاوردهای دیگران سنجیده و میان آنها تعادل ایجاد کرده‌ام، این کار به هیچ وجه به معنای نادیده گرفتن حق وی نیست. کتاب حاضر هنگامی

وظیفه خود را انجام خواهد داد که خوانندگان را با نظریات دانشمندان و اندیشمندانی که برای نقل فشرده اندیشه‌های آنان کوشیده‌ام، از نزدیک آشنا کند.

اکنون که چاپ دوم متن کتاب تقدیم می‌گردد، فرصت را غنیمت می‌شمارم و برخوردارم پرمهر پیش‌کسوتان تاریخ‌نگرا و اسطوره‌گرا را ارج می‌گذارم.

ژوئن ۱۹۴۹

فصل اول

سنت مسیحی

سنت کلیسای مسیحی در باب عیسی بر کتابهای عهد جدید و به طور اخص بر چهار انجیل استوار است. از این رو، پژوهش پیرامون وجود تاریخی عیسی را باید با چکیده‌ای از محتویات کتاب عهد جدید و تجزیه و تحلیل آن آغاز کرد. از آنجا که تاریخ نگارش هر یک از بخشهای عهد جدید مورد اختلاف است، بحث خود را در باره آنها به ترتیبی که در عهد جدید گرد آمده است، پی می‌گیریم.

انجیلهای این چهار سند قطعاً در نیمه دوم از قرن دوم میلادی در کلیساهای مسیحی متداول بوده و دست‌کم دو عدد از آنها در نیمه اول آن قرن مورد اشاره قرار گرفته‌اند. در اینکه آنها چند سال زودتر از تاریخهای مذکور پدید آمده‌اند، اختلاف وجود دارد. چهار انجیل سنتاً به متی، مرقس، لوقا و یوحنا نسبت داده می‌شوند، ولی عنوان اصلی اناجیل نامعلوم است. نام بیشتر کتابهای یونانی صریحاً به نویسنده آنها اضافه می‌شود؛ مثلاً می‌گویند: «ایلیادِ هومِر» و «جمهوری افلاطون». این در حالی است که برای انجیلهای حرف اضافه (kata) (در زبان یونانی به معنای: «به

روایت «متی و...» به کار می‌برند و گویا بدین شیوه از نسبت دادن این کتابها به نویسندگان سنتی آنها می‌پرهیزند. به استثنای یک مورد (که خواهد آمد)، هیچ‌جا در خود انجیلها به نویسندگان آنها اشاره نشده است. استفاده از عناوین سنتی در کتاب حاضر صرفاً به منظور سهولت است. اناجیل متی، مرقس و لوقا به گونه‌ای در لحن و ساختار با یکدیگر شباهت دارند که آنها را اناجیل هم‌نوا (در انگلیسی: Synoptic) از واژه یونانی (synopsis) به معنای «دیدگاه مشترک» می‌نامند. این سه منبع را یکجا بررسی خواهیم کرد.

اناجیل هم‌نوا بر یک سنت مشترک پایه‌گذاری شده‌اند. این سنت را می‌توان با استخراج موارد اتفاق هر سه انجیل، به سادگی به دست آورد. بر اساس این سنت مشترک، اندکی پیش از ظهور عیسی، یک واعظ ریاضت‌کش به نام «یحیای تعمید دهنده»، آمدن یک شخص مقتدر را پیشگویی می‌کند. عیسی می‌آید، یحیی او را تعمید می‌دهد و صدایی از آسمان وی را «پسر محبوب خدا» اعلام می‌کند. او مدت چهل روز در بیابان عزلت می‌گزیند و شیطان وی را می‌آزماید. آنگاه در ایالت جلیل ظاهر شده، در کنیسه‌ها تعلیم می‌دهد و معجزات شفابخشی انجام می‌دهد که گزارش بسیاری از آنها به تفصیل آمده است. او یک طوفان را در دریاچه جلیل آرام می‌سازد و دیوهایی را از دیوانه‌ای خارج و به گله گرازها وارد می‌کند. وی به سبب این ادعا که به عنوان «پسر انسان» می‌تواند گناهان را ببخشد و به علت همنشینی با باجگیران و گناهکاران، همچنین بر اثر رعایت نکردن حرمت روز شنبه، کاتبان و فریسیان را خشمگین می‌سازد. او دوازده شاگرد را برای شفابخشی و وعظ اعزام

می‌کند. دشمنانش شفابخشیهایی وی را به نیروهای شیطانی مربوط می‌دانند و او متقابلاً از آنان می‌پرسد که چگونه ممکن است شیطان شیطان را بیرون کند و اعلام می‌دارد که کفرگویی بر ضد روح القدس قابل بخشودن نیست. وی از انجام معجزه سفارشی امتناع می‌ورزد. هنگامی که به او می‌گویند: مادر و برادرانش در جستجوی اویند، پاسخ می‌دهد که شاگردانش خانواده وی هستند. تعالیم او به شکل تمثیلهایی است که وی آنها را به طور خصوصی برای شاگردانش و نه دیگران تفسیر می‌کند. هنگامی که آوازه او به گوش هیرودیس آنتیپاس، حاکم ایالت جلیل می‌رسد، وی به تصور اینکه یحیای تعمید دهنده از مردگان برخاسته است، به شگفتی می‌افتد. عیسی پنج هزار تن را با چند قرص نان و تعدادی ماهی سیر می‌کند. از شاگردانش می‌پرسد که آنان او را چه کسی می‌دانند. پطرس پاسخ می‌دهد که وی مسیح (یا مسیحا، منجی و پادشاه مورد انتظار میهن پرستان یهودی) است. عیسی از شاگردانش می‌خواهد که این موضوع را با کسی در میان نگذارند و پیشگویی می‌کند که وی را رد کرده، خواهند کشت، اما در روز سوم از خاک برخاسته خواهد. او می‌افزاید: برخی از آنان که نزد او ایستاده‌اند، تا زمانی که ملکوت مسیحایی را نبینند، نخواهند مرد. اندکی پس از آن، سه تن از شاگردان عیسی او را روی کوهی می‌بینند که در جامه‌ای درخشان با موسی و الیاس مشغول گفتگو است. دوباره صدایی از آسمان وی را «پسر خدا» اعلام می‌دارد. سپس او دوباره رد شدن خود را پیشگویی می‌کند. هنگامی که شاگردانش می‌پرسند که کدام یک از ایشان از همه بزرگتر است، وی کودکی را سر دست می‌گیرد و می‌گوید آنان بر مبنای رفتارشان با این افراد داوری خواهند شد، سپس

تأکید می‌کند که ملکوت خدا از اینهاست. در پاسخ به یک شخص توانگر که از او تعلیم می‌طلبید، توصیه می‌کند که همه دارایی خود را بفروشد و پول آن را به مستمندان بدهد. بر اثر خودداری آن شخص از عمل به آن توصیه، عیسی تمثیل عبور شتر از سوراخ سوزن را می‌آورد. به کسانی که همه چیز و همه کس را رها کرده، از وی پیروی کنند، پاداش دو جهان را وعده می‌دهد. عیسی برای سومین بار مرگ و رستاخیز خود را پیشگویی می‌کند. هنگامی که به نزدیکیهای اورشلیم می‌رسد، سوار بر یک الاغ وارد آن شهر می‌شود، و مردم او را پادشاه موعود اعلام می‌کنند. وی کسانی را که مشغول داد و ستد بودند، از معبد بیرون می‌راند. چند مشاجره با کاهنان، فریسیان و صدوقیان به دنبال آن ذکر می‌شود. عیسی ویرانی معبد و بازگشت پسر انسان پیش از انقضای یک نسل را برای شاگردان خود پیشگویی می‌کند. کاهنان برای کشتن وی تصمیم می‌گیرند. یهودا که یکی از دوازده شاگرد اوست، می‌پذیرد که وی را در مقابل مبلغی پول تسلیم کند. عیسی مراسم عید فصیح را با آن دوازده تن برگزار می‌کند و می‌گوید که یکی از آنان وی را تسلیم خواهند کرد و آیین عشای ربّانی را پایه گذاری می‌کند. او در همان شب بر کوه زیتون دستگیر می‌شود. وی را به محکمه «سنهدرین» می‌آورند و هنگامی که از او می‌پرسند: آیا وی مسیح است، او پاسخ مثبت می‌دهد. در این میان پطرس سه بار از او بیزاری می‌جوید. سنهدرین عیسی را نزد پیلاتس فرمانروای رومی یهودیه می‌آورد. هنگامی که پیلاتس از وی می‌پرسد: آیا او پادشاه یهودیان است، وی پاسخ مثبت می‌دهد. پیلاتس آزادی او را مطرح می‌کند، اما فریادهای یهودیان او را به ستوه می‌آورد و سرانجام، حکم تصلیب عیسی را صادر

می‌کند. وی بین دوتن دزد مصلوب می‌شود و از روی استهزا بالای صلیب او نوشته‌ای می‌گذارند که او پادشاه یهودیان است. مدت سه ساعت، تمام زمین را تاریکی فرامی‌گیرد و پردهٔ معبد دو نیم می‌شود. یوسف اهل رامه جسد او را از پیلاتس تحویل می‌گیرد و آن را در گوری از سنگ تراشیده می‌گذارد. دو روز بعد، هنگام دمیدن سپیده، چند زن به زیارت آرامگاه او می‌روند و فرشته‌ای به آنان می‌گوید که عیسی برخاسته است. سنت مشترک در اینجا ختم می‌شود: پایان اصلی انجیل مرقس گم شده و متی و لوقا گزارش حوادث بعدی را به گونه‌ای کاملاً مختلف آورده‌اند.

این سنت مشترک یا «سه جانبه» با آهنگی تقریباً یکسان در هر سه انجیل هم‌نوا آمده است، گرچه ترتیب حوادث با یکدیگر اختلاف دارند. ترتیب بالا بر اساس انجیل متی است. پیشگویی مکرر او پیرامون برپا شدن ملکوت مسیحایی پیش از انقراض نسلی که عیسی را می‌شناخت، قابل ملاحظه است.^۱ ظاهر آن نشان می‌دهد که این داستان هنگامی شکل گرفته که برخی از معاصران عیسی هنوز زنده بوده‌اند. این موضوع می‌تواند شاهی بر اصالت تاریخی این سنت باشد، مگر اینکه توضیحی دیگر برای آن یافت شود. الوهیت و ازلیت عیسی و زاده شدن او از باکره در سنت «سه جانبه» نمودی ندارند. این سنت وی را همچون انسانی ارائه می‌دهد که خدا او را پسر خود معرفی کرده، موهبت‌های فوق بشری و صفات مسیحایی به وی بخشیده و او را معجزه آسا از مردگان برانگیخته است، ولی خود او خدا نیست.

متی و مرقس علاوه بر مطالب سنت «سه جانبه»، دعوت عیسی از

۱. متی ۱۶:۲۸، ۲۴:۳۴؛ مرقس ۹:۱، ۱۳:۳۰؛ لوقا ۹:۲۷، ۲۱:۳۲.

نخستین شاگردان خویش در کناره دریاچه جلیل را آورده‌اند و می‌گویند که عیسی یک نجار یا نجارزاده بود. همچنین از مادر و برادران وی نام می‌برند و به پذیرفته نشدن او در وطنش اشاره می‌کنند. ایشان گزارش مفصلی از اعدام یحیای تعمید دهنده به دست هیروودیس آنتیپاس ارائه می‌دهند. آنان مطالب زیر را نقل می‌کنند: معجزه راه رفتن عیسی بر آب، مشاجره با فریسیان پیرامون شستن [دستها پیش از صرف غذا] به مقتضای شریعت، شفای دختر زنی از فینیقیه، مورد دیگری از غذا دادن به یک جمعیت بالغ بر چهار هزار نفر، مشاجره با فریسیان در باب طلاق، پاسخ به پسران زبیدی پیرامون مقام آنان در ملکوت مسیحایی، نفرین کردن بر درخت انجیر بی‌ثمر، تدهین عیسی در خانه شمعون ابرص، مسخره شدن وی از سوی سربازان رومی و فریاد او بر صلیب: «ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا ترک کرده‌ای؟» این نکات یا در انجیل لوقا یافت نمی‌شوند و یا به گونه‌ای کاملاً متفاوت در شکل و ترتیب آمده‌اند، ولی مواد آنها نوعاً با سنت «سه جانبه» تفاوتی ندارند.

متی و لوقا مشترکاً انبوهی از مطالب را می‌آورند که در انجیل مرقس یافت نمی‌شود و عمدتاً از گفتگو تشکیل شده است. این مطالب که در اصطلاح نقادان Q نامیده می‌شود، شامل امور زیر است: اظهاراتی از یحیای تعمید دهنده، داستان مفصل تجربه مسیح، بخشهایی از موعظه روی کوه، شفا دادن خادم یوزباشی، پاسخ وی به سؤال یحیای تعمید دهنده: «آیا تو آن آینده هستی یا منتظر دیگری باشیم؟» دریغ خوردن بر شهرهای ایالت جلیل، پرخاش به فریسیان، ندبه کردن بر اورشلیم، و سخنان و تمثیلهای پراکنده. ترتیب این مطالب در انجیل‌های متی و لوقا بایکدیگر بسیار متفاوت

است. منبع فرضی Q، به خلاف سنت سه‌جانبه، عیسی را به گونه‌ای معرفی می‌کند که غالباً با جمعیت به زبان صریح سخن می‌گفته و به هیچ وجه به تمثیلهای بسنده نمی‌کرده است. نکته اصلی این تعالیم عبارت است از نزدیک بودن ملکوت مسیحایی، لزوم رعایت دقیق درونی و برونی شریعت یهودی و سرزنش فریسیان به خاطر رعایت ناقص و ریاکارانه آن. مرقس و لوقا به طور مشترک چند حادثه جزئی را می‌آورند که در انجیل متی یافت نمی‌شود: یک مورد اخراج دیوها در شهر کفرناحوم، ارج نهادن به پیشیزی که یک بیوه زن در صندوق صدقات انداخت و یکی دو حادثه دیگر که نقل دقیقتر آنها اینجا لزومی ندارد.

متی و لوقا، بر خلاف مرقس، هر کدام نسب‌نامه‌ای برای عیسی ترتیب داده و گزارشی از تولد و کودکی او را آورده‌اند. هر یک نسب عیسی را از طریق یوسف نجار به داوود می‌رسانند؛ ولی نامهای واسطه میان این دو انجیل یکسان نیست و داستانهای تولد نیز با یکدیگر سازگاری درونی ندارند. هر دو داستان می‌گویند که عیسی از باکره زاده شد و با این سخن، نسب‌نامه را بی‌معنی می‌کنند. آن دو گزارش در جزئیات تولد نیز با یکدیگر اختلاف دارند، به طوری که معلوم می‌شود هر یک از آن دو نویسنده از گزارش دیگری بی‌اطلاع بوده است. لوقا با اینکه داستان تولد عیسی از باکره را می‌آورد، بعداً به طور مکرر یوسف را «پدر» وی می‌خواند و از یوسف و مریم به «والدین» او تعبیر می‌کند.^۱

هر یک از متی و لوقا انبوهی از گزارشها و سخنان مخصوص به خود را ثبت کرده‌اند. مطالب مخصوص به متی شامل امور زیر است: بخشهایی از

۱. لوقا ۲: ۲۷، ۳۳، ۴۱، ۴۳، ۴۸.

موعظه روی کوه، بخشهایی از پرخاش به فریسیان، و مقدار زیادی تمثیلات. همه اینها از همان نوع کلی منبع فرضی Q است. مطالب مخصوص به لوقا شامل امور زیر است: اعزام هفتاد تن برای تبلیغ، تمثیل سامری خوب و تمثیل پسر ولخرج، همچنین به رد شدن عیسی از سوی یهود و نجات امتهای دیگر توجه دارد. متی و لوقا گزارش مفصلی از چند ظهور عیسی از خاک برخاسته ارائه می‌کنند؛ اما همان طور که پیش از این گفتیم آن دو انجیل در گزارش این مسائل کاملاً با یکدیگر اختلاف دارند. انجیل چهارم گزارشی از زندگانی و تعالیم عیسی می‌دهد که با گزارش اناجیل هم‌نوا کاملاً تفاوت دارد. الوهیت و ازلیت او تنها در این انجیل مورد تأکید قرار گرفته است. به گفته انجیل چهارم «لوگوس» (logos) الهی یا کلمه یا حکمت خدا که جهان را آفرید، جسم شد. این انجیل به تولد عیسی از باکره اشاره نمی‌کند؛ ولی می‌گوید که یحیای تعمید دهنده روح^۱ را در حال فرود آمدن بر عیسی دید و اعلام کرد که او پسر خداست. بر اساس این گواهی شاگردان مختلفی دور عیسی گرد می‌آیند و از آن به بعد وی مانند یک خدا عمل می‌کند و سخن می‌گوید. او مادرش را با این کلام در جایش می‌نشاند: «ای زن مرا با تو چه کار است؟» او همه چیز را از پیش می‌داند و اعلام می‌کند که از آسمان فرود آمده تا آنان که به او ایمان می‌آورند زندگانی جاوید یابند. یهودیان بدان علت که ادعای الوهیت او را کفر دانسته‌اند، به عنوان «فرزندان شیطان» مورد سرزنش وی قرار می‌گیرند. او خود را نان زندگی، نور جهان، رستاخیز، حیات و تاک

۱. واژه یونانی یا (Pneuma) که به «روح» ترجمه می‌شود، در لغت به معنای «دم» و «باد» است. در کتاب مقدس «روح» با هم (pneuma) و «کلمه» (logos) «کلمه خدا» مترادف هستند.

حقیقی می‌نامد. تمام گفتارهای انجیل چهارم از این نوع الهیات و تمجید از خویشتن است و با توصیه‌های اخلاقی اناجیل هم‌نوا هیچ وجه اشتراکی ندارد. در انجیل چهارم، عیسی از روی اختیار به دستگیر شدن و مرگ تن در می‌دهد و با قدرت خود از خاک بز می‌خیزد. سپس وی روح القدس را در شاگردان خود می‌دمد و داستان پایان می‌یابد.

انجیل چهارم بر خلاف سه انجیل دیگر مدعی ثبت مشاهدات یک شاهد عینی است، یعنی «شاگردی که عیسی او را محبت می‌نمود»^{*} و نامش برده نشده، ولی در سنت بر اساس شواهد غیرکافی وی را یوحنا پسر زبیدی دانستند. در یوحنا (۲۴:۲۱) گفته شده است که همان شاگرد محبوب این انجیل را نوشته است. البته عموماً اعتقاد بر این است که باب ۲۱ توسط شخصی دیگر و در زمانی دیرتر نوشته شده است. هیچ منبع دیگر آن شاگرد محبوب را مؤلف این انجیل معرفی نکرده است.

اعمال رسولان. این اثر دنباله انجیل لوقاست. کتاب با صعود عیسی برخاسته به آسمان آغاز می‌شود و با نقل تاریخ کلیسای نخستین تا ورود پولس به رُم در حدود سال ۶۰ میلادی ادامه می‌یابد. عیسی کتاب اعمال رسولان همان عیسی اناجیل هم‌نواست: «مردی که نزد شما از جانب خدا مبرهن گشت به قوات و عجایب و آیاتی»^۱ او معجزه آسا از مردگان برخاست و بدین شیوه اثبات کرد که وی همان مسیح یا مسیحایی است که کتاب عهد عتیق از آمدنش خبر داده است. این کتاب عیسی را بنده و پسر خدا می‌داند، ولی در هیچ جا او را خدا نمی‌خواند. تولد وی از باکره نیز در آن دیده نمی‌شود.

* یوحنا ۱۳:۲۳، ۱۹:۲۶، ۲۱:۷. (مترجم)

۱. اعمال رسولان ۲:۲۲.

رساله‌ها. سیزده رساله معروف پولس در کتاب عهد جدید گرد آمده است، ولی همه آنها را نمی‌توان معتبر دانست. این رساله‌ها به شکلی که به دست ما رسیده، می‌گویند که عیسی «به حسب جسم از نسل داوود متولد شد»،^۱ برادرانی داشت،^۲ عشای ربّانی را بنیاد نهاد،^۳ یهودیان او را کشتند،^۴ به خاک سپرده شد، روز سوم از خاک برخاست و برای تعداد زیادی از اشخاص، از جمله خود پولس آشکار شد.^۵ اما این چند عبارت بالحن عمومی رساله‌ها به شدت مخالفت دارند. پولس در موارد دیگر برای اشاره به زندگی و تعالیم عیسی علاقه‌ای از خود نشان نمی‌دهد. ما در «رساله به غلاطیان» می‌خوانیم که پولس پس از مسیحی شدن، برای دیدار با شاگردان بی‌واسطه عیسی هیچ کوششی نکرد و نخستین ملاقات وی با پطرس سه سال بعد بود. در این رساله و رساله‌های دیگر، گفته می‌شود که پولس بشارت خود را (که شامل گزارش دقیق بنیانگذاری عشای ربّانی به وسیله عیسی نیز می‌شود) نه از یک بشر اطلاع دهنده، بلکه از خود عیسی به وسیله وحی خصوصی دریافت کرده است. عیسای رساله‌های پولس، مانند عیسای انجیل چهارم، یک موجود الهی است «که همه چیز از اوست و ما از او هستیم»^۶ و برای نجات مؤمنان مصلوب شده، از خاک برخاست. تقابل مقام رفیعی که پولس برای عیسی قائل است، با بی‌اعتنایی کامل او به

۱. رساله به رومیان ۳:۱.

۲. رساله اول به قرنتیان ۵:۹؛ رساله به غلاطیان ۱:۱۹.

۳. رساله اول به قرنتیان ۱۱:۲۳-۲۵.

۴. رساله اول به تسالونیکیان ۲:۱۴-۱۵.

۵. رساله اول به قرنتیان ۱۵:۸.

۶. رساله اول به قرنتیان ۸:۶.

تعالیمی که انجیلها به عیسی نسبت می‌دهند، یکی از معماهای عهد جدید است و همان طور که بعداً خواهیم دید، این امر یکی از دلایل عمده مخالفت با وجود تاریخی اناجیل و نفی یکپارچگی خود رساله‌ها است.

رساله به عبرانیان، گرچه در [بسیاری از نسخه‌های] کتاب مقدس به پولس نسبت داده شده، در واقع مؤلفی ناشناخته دارد. این رساله به زمانی تعلق دارد که داستان انجیل در حال شکل‌گیری بوده است. آنجا نیز، مانند رساله‌های پولس، عیسی یک موجود الهی است که «به کلمه قوت خود حامل همه موجودات بوده»^۱ و برای گناهان نوع بشر مرد و اکنون «بر رتبه ملک‌صیدق رئیس کهنه گردیده تا ابد الابد»^۲ مؤلف به آزمون عیسی و درد و رنج او اشاره می‌کند و می‌گوید: عیسی از قبیله یهودا بود.^۳ این اشارات بسیار کم‌رنگ است و تعالیم عیسی را مطلقاً نقل نکرده است.

شاید هیچ یک از رساله‌های یعقوب، پطرس، یوحنا و یهودا [در عهد جدید]، معتبر نباشد. رساله یعقوب فقط دو بار به عیسی اشاره می‌کند؛ رساله اول پطرس از آزار او به شیوه‌ای سخن می‌گوید که نشان می‌دهد نویسنده آن با نوعی از داستان انجیل آشنا بوده است. هیچ یک از نویسندگان این دو رساله نشان نمی‌دهند که در صدد نقل خاطره‌ای شخصی از او هستند. رساله دوم پطرس از آشنایی قطعی مؤلفش با اناجیل حکایت می‌کند؛ اما رساله یاد شده آخرین و قطعاً جعلی‌ترین کتاب عهد جدید است. رساله‌های یوحنا از نظر نگارش و دیدگاه، مانند انجیل چهارم

۱. رساله به عبرانیان ۳:۱.

۲. رساله به عبرانیان ۲۰:۶.

۳. رساله به عبرانیان ۲:۱۸؛ ۵:۸۷؛ ۷:۱۴.

هستند و شاید به دست همان مؤلف نوشته شده باشند. رسالهٔ یهودا به اندازه‌ای کوتاه، متأخر و مبهم است که نمی‌تواند برای استناد ارزش چندانی داشته باشد.

مکاشفهٔ یوحنا. عیسی در کتاب مکاشفه یک موجود کاملاً فوق بشری است. سیمای کهنات عیسی در باب اول آن بر اساس تصوراتی برگرفته از کتاب حزقیال و کتاب دانیال توصیف شده است. بره‌ای که در بابهای بعدی تمثیل عیسی است، چنین توصیف می‌گردد که «از بنای عالم ذبح شده بود.»^۱ در سراسر آن کتاب فقط یک بار به تصلیب اشاره شده است و هیچ اشارهٔ دیگری به داستان انجیل وجود ندارد. این موضوع اثبات نمی‌کند که در زمان نگارش کتاب مکاشفه، یعنی سالهای ۹۳-۹۶ میلادی، هیچ انجیلی وجود نداشته است؛ ولی روشن می‌کند که در کلیساهای آسیای صغیر که کتاب مکاشفه برای آنها نوشته شده، تا آن زمان هیچ انجیلی رایج نبوده است.

اناجیل غیررسمی. در قرن دوم، علاوه بر اناجیل رسمی، انجیل‌های بسیاری وجود داشت که سرانجام، کلیسا آنها را به عنوان بدعت آمیز یا بدآموز مردود شمرد. اهمیت آن نوشته‌ها در این است که شهادت می‌دهند اشکال گوناگونی از داستانهای انجیلی در کلیسای نخستین برای پذیرفته شدن با هم رقابت می‌کرده‌اند. انجیل عبریان، به زبان آرامی، گزارشی پیرامون تولد یا کودکی عیسی نداشت و نصارا یا ایونیهای سوریه که منکر الوهیت وی بودند و او را صرفاً بزرگترین پیامبران می‌دانستند، از این انجیل استفاده می‌کردند. تنها قطعاتی از این انجیل حفظ شده است. از

۱. مکاشفهٔ یوحنا ۸:۱۳

سوی دیگر کتاب یعقوب* به طور کامل به دست ما رسیده است. این اثر گزارش کودکی عیسی را که در انجیل‌های متی و لوقا یافت می‌شود، گسترش می‌دهد، زندگینامهٔ مریم را می‌آورد و با آنکه غیررسمی بوده، تأثیر خود را بر افسانه‌های کاتولیکی باقی گذاشته است. انجیل پطرس که یک قطعه از آن کشف شده، گزارشی غریب از تصلیب و رستاخیز عیسی را ارائه می‌دهد که طبق آن، وی هیچ دردی احساس نمی‌کند و با قامتی که سر به آسمان می‌ساید، از مردگان برمی‌خیزد. صنعت جعل اناجیل غیررسمی تا قرن چهارم یا پنجم ادامه یافت.

نوشته‌های دیگر صدر مسیحیت. شاید قدیم‌ترین سند مسیحی بیرون از عهد جدید عبارت است از نامهٔ کلیسای رُم به کلیسای قرنتس که عموماً آن را به عنوان رسالهٔ اول کلیمت می‌شناسند، گرچه در هیچ جای این اثر از کلیمت به عنوان مؤلف یاد نشده است. تاریخ سنتی آن، یعنی سال ۹۶ میلادی، هم بر اساس شواهد درونی و هم از سوی بیشتر دانشمندان تأیید شده است. نویسندهٔ این رساله مانند پولس و نویسندهٔ رساله به عبرانیان (که مورد استناد وی قرار گرفته است)، عیسی را یک موجود الهی و «عصای جلال خدا» می‌داند که برای نجات جهان مُرد و از مردگان برخیزانده شد. وی در عین حال او را «بر حسب جسم» از نسل یعقوب، و در نتیجه، یک موجود بشری می‌داند. نویسنده از نوعی انجیل، ولی نه هیچ یک از متون انجیلی ما، نقل قول می‌کند.

تعیین تاریخ دقیق اثر معروف به رسالهٔ برنابا** دشوار است. شاید آن

* این اثر «انجیل یعقوب» نامیده می‌شود. (مترجم)

** خوانندهٔ محترم توجه دارد که رسالهٔ برنابا غیر از انجیل برناباست. (مترجم)

نوشته در طی سالهای یاد شده یا در حدود سالهای ۱۲۰-۱۳۰ میلادی تألیف شده باشد. اینجانب نیز عیسی پسر ازلی خدا و «خداوندگار همه جهان» است که مجسم شد، به دست مردم مصلوب گردید و برای نجات انسانها از مردگان برخاست. این دو نوشته به سنت پولسی نگارش یافته‌اند.

کتاب تعالیم دوازده رسول در وضعیت کنونی خود با نوشته‌های بالا بسیار متفاوت است. این کتاب در اصل یک رساله اخلاقی یهودی بوده که در تاریخی نامشخص نگارش یافته و مسیحیان آن را شرح و بسط داده‌اند. بخشهای مسیحی آن را به تاریخهای گوناگونی از ۸۰ تا ۱۶۰ میلادی نسبت می‌دهند. در این بخشها دستورالعملی برای عشای ربّانی مطرح شده که با دستورالعملهای مبتنی بر عهد جدید بسیار تفاوت دارد؛ از این رو، آن را به طور کامل می‌آوریم:

باری، برای عشای ربّانی چنین شکرگزاری کنید: نخست در باب پیاله: تو را شکر می‌کنیم ای پدر، برای تا ک مقدس بندهات داوود که او را از طریق بندهات عیسی به ما شناساندی؛ جلال از آن تو باد برای همیشه. در باره نان شکسته: تو را شکر می‌کنیم ای پدر، برای حیات و دانشی که از طریق عیسی بندهات به ما شناساندی؛ جلال از آن تو باد برای همیشه. درست همان طور که این نان شکسته بر تپه‌ها پراکنده بود و پس از گردآوری یکی شد، بگذار کلیسای تو از هر سوی زمین به سوی ملکوت تو گرد آید؛ زیرا جلال و قوت از آن تو است، از طریق عیسی مسیح، برای همیشه.

می بینیم که اعتقاد به حضور واقعی گوشت و خون عیسی در عناصر عشای ربّانی که برای مذاق عصر ما بسیار نفرت آور است، آشکارا در این عبارات جایی ندارد. عیسی مسیحای خدا و «بنده» اوست، نه خود خدا. کتابِ تعالیم دعای خداوندگار* را نقل می کند و از نوعی انجیل بهره می برد؛ ولی با در نظر گرفتن دستورالعمل مذکور برای عشای ربّانی، آن نمی تواند هیچ یک از اناجیل کنونی باشد.^۱

هفت رساله ایگناتیوس، در صورت اصالت، به سالهای پایانی فرمانروایی ترازان، مثلاً سالهای ۱۱۵-۱۱۷ میلادی، تعلق دارند: اقلیتی از دانشمندان تاریخ آنها را به سالهای ۱۵۰-۱۷۵ میلادی رسانده اند. در آن رساله ها هسته های یک اعتقادنامه جزمی مشاهده می شود. الوهیت عیسی به طور مکرر و مؤکد مورد تصدیق قرار گرفته است؛ همچنین وجود بشری او به همان درجه از تأکید، تصدیق می شود. به گفته این رساله، او «خدای ما» و «کلمه ازلی» است؛ در عین حال وی «از نسل داوود و از مریم با کره بود؛ واقعاً متولد شد و خورد و نوشید؛ واقعاً در حکومت پُنطیوس پیلطُس آزار کشید؛ واقعاً مصلوب شد و مرد؛ ... همچنین واقعاً پدرش او را از مردگان برخیزاند» و او گوشت خود را می دهد تا در عشای ربّانی خورده شود. به نظر می رسد ایگناتیوس با انجیل متی و یک یا چند انجیل غیررسمی که اکنون در دست نیست، آشنایی داشته است.

رساله پولیکارپ ارتباط تنگاتنگی با رساله های ایگناتیوس دارد و

*. دعایی که عیسی در موعظه روی کوه به مردم آموخت. رک: متی ۹:۶-۱۳. (مترجم)

۱. ترجمه کاملی از کتاب تعالیم دوازده رسول در پیوست کتاب مسأله عیسی (The Jesus Problem) نوشته ج.م. رابرتسون آمده است.

اصالت آن با اصالت آنها اثبات یا نفی می‌شود. اشارات وی به عیسی در بیشتر موارد از سنخ منقولاتی از کتابهای عهد جدید است. ایرنه می‌گوید که پولیکارپ با یوحنا و شاگردان دیگر عیسی آشنا بود. از این رو، لازم است اشاره کنیم که رساله پولیکارپ هیچ اشاره‌ای به یوحنا نمی‌کند و هیچ گونه اطلاع شخصی پیرامون عیسی در بر ندارد. گفته ایرنه اگر درست می‌بود، حقیقت قابل توجهی به شمار می‌رفت؛ ولی به مقتضای دلیلی که بعداً خواهیم آورد، احتمالاً ایرنه در این مسأله اشتباه کرده است.

یوسیوس اشاره می‌کند که در عهد هادریان (۱۱۷-۱۳۸ میلادی) کوادراتوس (Quadratus) نامی یک دفاعیه برای مسیحیت نوشت و در آن مدعی شد برخی از کسانی که به وسیله عیسی از بیماری شفا یافته یا از خاک برخاسته‌اند، تا زمان او حیات دارند. به نظر بیشتر ما، این موضوع نشانه زودباوری کوادراتوس است و نه شاهی بر وجود تاریخی معجزات انجیل.

یوسیوس دفاعیه‌نویس دیگری به نام آریستید (Aristides) را به عصر هادریان منسوب کرده است، ولی از ترجمه سُرِیانی اثر او که اخیراً کشف شده، معلوم می‌شود که وی آن را در دوران حکومت بعدی یعنی آنتونیوس پیوس (۱۳۸-۱۶۱ میلادی) نگاشته است. وی عیسی را به شیوه بنیادگرایان به عنوان «پسر خدای اعلی» توصیف می‌کند که «از آسمان فرود آمد و با تولد از یک باکره عبرانی جسم شد، ... یهودیان بدن او را نیز زدند و پس از سه روز زنده شد و به آسمان رفت.» اینجانب نیز اعتقادنامه را در حال شکل‌گیری می‌بینیم.

نوشته معروف به رساله دوم کلیمت در واقع نه یک رساله، بلکه

خطابه‌ای از یک نویسنده ناشناس است و به همان دوره تعلق دارد. مؤلف عیسی را خدایی توصیف می‌کند که «در آغاز روح بود، سپس جسم شد»، همچنین او «شهریار جاودانگی» است. وی از اناجیل هم‌نوا و اناجیل غیررسمی به طور یکسان نقل می‌کند.

نویسنده دیگر این دوره، به نام پاپیاس اهل هیراپولیس، نخستین کسی است که به اناجیل کنونی با نام مؤلفان سنتی آنها اشاره می‌کند. تنها بخشهای اندکی از اثر او با نام بیان پیشگوییهای خداوندگار تنها در نقل قولهای اندکی به جای مانده است. پاپیاس در یکی از این پیشگوییها که یوسیپوس آن را آورده است، به ما می‌گوید که چون وی سنت شفاهی را بر اطلاعات مکتوب ترجیح می‌دهد، برای به دست آوردن «آنچه اندریاس، پطرس، فیلیس، توما، یعقوب، یوحنا، متی یا هر کس دیگر از شاگردان خداوندگار گفته‌اند و آنچه آریستون (Aristion) و یوحنا‌ی مهتر، شاگردان خداوندگار، می‌گفتند»^۱ رنج برده است. وی از «مهتر» (شاید مقصود او «یوحنا‌ی مهتر» نامبرده باشد) سخنی را نقل می‌کند مبنی بر اینکه مرقس ترجمان پطرس بود و به نگارش دقیق، ولی نامرتب آنچه از گزارشهای پطرس پیرامون سخنان و کارهای عیسی در خاطرش مانده بود، پرداخت. همچنین پاپیاس از این مرجع یا مرجعی دیگر نقل قول می‌کند که متی «پیشگوییها را به زبان عبری گرد آورد و هر کس آن را به بهترین وجهی که می‌توانست، ترجمه کرد.» هدف وی به روشنی این است که

۱. یوسیپوس، تاریخ کلیسا، ۳: ۳۹. تکرار عبارت «شاگردان خداوندگار» پس از «یوحنا‌ی مهتر» می‌تواند یک تحریف یا الحاق باشد. تغییر زمان جمله نشان می‌دهد که دو مرجع اخیر به نسل بعد تعلق داشته‌اند.

انجیل‌های مرقس و متی را بی‌ارزش کند؛ به این عنوان که یکی نامرتب نگارش یافته و دیگری به غلط ترجمه شده، و در مقابل اینها، از سنت شفاهی که خودگرد آورده است، تجلیل کند.

این قطعات برگرفته از پاپیاس دو چیز را اثبات می‌کند: نخست اینکه در اوایل قرن دوم اشخاصی می‌زیستند که مدعی بودند شاگردان بی‌واسطهٔ عیسی را شناخته‌اند و «پیشگوییهای» دریافت‌شده از آنان را نقل می‌کنند؛ دوم اینکه انجیلها (و به طریق اولی سایر کتابهای عهد جدید) هنوز در کلیسا به عنوان کتاب آسمانی الهامی تلقی نمی‌شده است. پاپیاس نسبت به نقد انجیل‌های متی و مرقس احساس آزادی می‌کرده و معتقد بوده است که وی می‌تواند به گزارشهای شفاهی معتبرتری پیرامون تعالیم عیسی دست یابد. فقدان کمترین اشاره‌ای به انجیل‌های سوم و چهارم نشان می‌دهد که اگر هم پاپیاس آنها را می‌شناخته، معتبرشان نمی‌دانسته است؛ زیرا در غیر این صورت، یوسیبوس از گزارش آن کوتاهی نمی‌کرد.

البته نباید از آنچه گفته شد نتیجه بگیریم که گزارش پاپیاس پیرامون نگارش انجیل‌های متی و مرقس صحیح است. کتاب عهد جدید از مرقس، تنها یک بار به عنوان یار پطرس،* و به طور مکرر به عنوان یار پولس یاد کرده است. محتمل نیست که یک مرید سرسپردهٔ پطرس اثری را پدید آورده باشد که به طور مکرر او و سایر شاگردان را افرادی کودن و ترسو معرفی می‌کند. همچنین انجیل متی موجود از عبری یا آرامی ترجمه نشده است، گرچه ممکن است موادی از آن چنین باشند.

همچنین به طریق اولی نباید از آنچه نقل شد، نتیجه بگیریم که اعتماد

* رسالهٔ اول پطرس ۵: ۱۳. (مترجم)

پاپیاس به سنت شفاهی موجه است. ایرنه ما را آگاه می‌کند که بر اساس یکی از «پیشگوییهای خداوندگار» که پاپیاس از این منبع [سنت شفاهی] دریافت کرده بود، در روزگار آینده تا کستانها ده هزار نهال خواهند داشت، و هر نهال ده هزار شاخه، و هر شاخه ده هزار ترکه، و هر ترکه ده هزار خوشه، و هر خوشه ده هزار دانه انگور که از هر دانه انگور بیست و پنج پیمانۀ شراب گرفته خواهد شد. همچنین گندم، علوفه و سایر محصولات زمین به همان نسبت افزایش خواهند یافت و همه حیوانات با یکدیگر در صلح به سر خواهند برد. این رؤیای باروری طبیعت ممسک با رؤیای مذکور در مکاشفۀ باروخ که یک اثر یهودی مربوط به حدود سال ۷۰ میلادی است، تنها در جزئیات اختلاف دارد. این در واقع یکی از چندین پیشگویی مجهول المؤلف در بارۀ روزگار خوش آینده است که میان طبقات پایین و متوسط امپراطوری رُم در قرن اول میلادی رواج داشت. یهودیان آن پیشگوییها را به باروخ، و مسیحیان آنها را با همان قاطعیت به عیسی منتسب می‌کردند. اگر آنچه از پاپیاس در اختیار ماست، شاهدی بر وجود تاریخی عیسی باشد، باز هم برای تصمیم‌گیری در بارۀ تعالیم واقعی او راهگشا نخواهد بود.

این پیشگوییهای آرمانشهری موجب گردید که نوشته‌های پاپیاس پس از رسمی شدن مسیحیت در امپراطوری روم از رونق بیفتند. یوسیبوس وی را «مردی بسیار کم‌هوش» می‌نامد. این شخص به اندازه‌ای پیشگویی مسیحایی بازمانده از قرن اول در دربار قسطنطین و اخلافش می‌یافت که نمی‌توانست به همه آنها با دیده لطف بنگرد. کتاب پاپیاس تا قرن نهم در قسطنطنیه وجود داشت؛ ولی از آن پس، استنساخ آن متوقف گردید و

امروزه تمام آنچه در باره این «کودک مزاحم» کلیسای نخستین می‌دانیم، می‌تواند روی یک صفحه کاغذ نوشته شود.

شبانِ هِرْماس یکی از اندک نوشته‌های صدر مسیحیت است که حقیقتاً ارزش ادبی دارد و به گفته مؤلف کتاب قانون موراتوری (۱۸۰-۲۰۰ میلادی)، در حدود سالهای ۱۴۰-۱۵۵ میلادی به دست یکی از برادران پیوس، اسقف رم، نوشته شده است. گواهی مذکور تقریباً با کتاب شبان هم زمان است و می‌توان آن را با اطمینانی بیش از اکثر اظهارات مشابه در باب نویسندگان آثار مکتوب صدر مسیحیت پذیرفت. این کتاب مجموعه‌ای از رؤیاها و تمثیلهاست که به منظور تلقین ریاضت و ایستادگی در برابر آزار نوشته شده است. از دیدگاه مؤلف کتاب شبان، بنیانگذار مسیحیت مردی است که در او روح خدا حلول کرد (همان طور که ممکن است در دیگران حلول کند) و با «کار زیاد و تحمل رنجهای بسیار» خود را شایسته آن قرار داد که پسر خدا و واسطه انتقال شریعت تازه خدا به بشر گردد. این اثر چیزی در باره تصلیب و رستاخیز عیسی نمی‌گوید، هرگز به کتابهای عهد عتیق یا عهد جدید اشاره نمی‌کند، نام عیسی یا مسیح را مطلقاً نمی‌آورد، و عنوان «پسر خدا» را به شیوه‌ای نسبتاً گیج‌کننده، گاهی برای روح القدس، گاه دیگر برای انسانی که روح القدس در او حلول کرده و زمانی برای قانونی که به واسطه او به جهان داده شده است، به کار می‌برد. اینکه بسیاری از مردم چنین اثری را یک نوشته الهامی می‌دانستند و دست کم یک دست‌نوشته عهد جدید آن را در بر دارد، نشان دهنده آزادی فوق العاده اندیشه است که در کلیسای نخستین وجود داشت.

ژوستین که دفاعیه خود را در حدود سال ۱۵۰ میلادی نگاشت،

بنیادگراتر است. به نظر او عیسی عبارت است از «خود کلمه که شکل پذیرفت و انسان شد، ... پسر و رسول خدای پدر و فرمانروای همه چیز». در عین حال عیسی یک چهره تاریخی است که «در حکومت پُنطیوس پیلاطُس، فرمانروای یهودیه در زمان پادشاهی طیباریوس قیصر مصلوب شده، ... مُرد و از خاک برخاسته، به آسمان رفت.» ژوستین، با توسل به داستانهای خدایان بت پرستان و آیین خداساختن امپراطوران، از هماهنگی این مفاهیم متناقض دفاع می‌کند. تمام نژاد بشری از کلمه (عقل) سهمی دارند و آنان که مطابق با آن زیست می‌کنند، مسیحی هستند، حتی اگر ملحد خوانده شوند. سقراط و هراکلیت از فیلسوفان یونان و صالحان عهد عتیق که علیه خدایان دروغین شهادت می‌دادند، نیز چنین بودند. ژوستین به اناجیل هم‌نوا با عنوان غیردقیق «خاطرات رسولان» اشاره می‌کند، ولی به انجیل چهارم کاری ندارد، با آنکه الهیات آن با الهیات خود وی موافقت دارد. ظاهراً این انجیل را تا آن زمان به عنوان مرجعی منتسب به یکی از رسولان نپذیرفته بوده‌اند.

رسالة مجهول المؤلفی که رساله به دیوگیتوس نامیده می‌شود، چندان دیرتر از زمان ژوستین نوشته نشده و زمانی به خطا از آثار وی شمرده شده است، اما در این اثر، رفتار بردبارانه او در برابر فلسفه مشرکان را نمی‌بینیم. مؤلف این رساله مسیح را موجودی الهی می‌داند که برای آزاد کردن نوع بشر از جهان شرور فرستاده شده است. این اثر در سنت پولسی نگاشته شده و هیچ اشاره‌ای به داستان اناجیل ندارد.

آخرین نویسنده مسیحی که مدعی است سنت زنده‌ای را از عیسی نگه داشته، ایرنه اسقف لیون در حدود سال ۱۸۰ میلادی و نویسنده کتابی به

نام رد بدعتهاست. ایرنه می گوید که در نوجوانی با پولیکارپ که «یوحنا، شاگرد خداوندگار» را می شناخته، آشنا بوده است. به گفته ایرنه، یوحنا تا فرمانروایی تراژان (۹۸-۱۱۷ میلادی) می زیسته و انجیل چهارم را در پایان عمر خود در آفَس نگاشته است. این زنجیره مفروض سنت شفاهی (عیسی - یوحنا - پولیکارپ - ایرنه) که بر دو قرن نخست پل می زند، یکی از ارزشمندترین میراث‌های بنیادگرایی است و مدافعان ایمان از آن استفاده کامل کرده‌اند.

گفتار ایرنه مشکلات ویژه‌ای را پدید می آورد. ما قبلاً دیده‌ایم که رساله پولیکارپ نه به یوحنا اشاره می کند و نه اطلاعاتی پیرامون عیسی افزون بر عهد جدید در بر دارد. این یک حقیقت قابل توجه است، خواه این رساله را اصیل بدانیم یا نه؛ زیرا [حتی در فرض جعلی بودن]، اگر جاعل از وجود چنین زنجیره‌ای از سنت اطلاع می داشت، قطعاً برای اعتبار بخشیدن به اثر خود به آن اشاره می کرد. علاوه بر این، ایرنه هنگام نقل قول از پاپیاس، وی را «شنونده یوحنا و یار پولیکارپ» می خواند. اکنون ما می دانیم که پاپیاس چیزی از یوحنا نشنیده است؛ زیرا خود پاپیاس در عبارتی که قبلاً آوردیم، می گوید که وی هیچ یک از رسولان را نمی شناخته و برای به دست آوردن تعالیم ایشان مجبور شده به کسانی مراجعه کند که آنان را می شناخته‌اند. اکنون که معلوم شد ایرنه در مورد پاپیاس در اشتباه بود، بنابر این کاملاً امکان دارد که در مورد پولیکارپ نیز اشتباه کرده باشد. اکنون بیشتر دانشمندان معتقدند که استاد پولیکارپ نه یوحنا رسول، بلکه یوحنا متأخری بوده که پاپیاس از وی با عنوان «مهر» نام برده است. آنان می گویند ایرنه که [به گفته خودش] در سنین

پایین عمر خویش با پولیکارپ آشنا بوده، این دو یوحنا را با هم اشتباه کرده است. علت سکوت رساله پولیکارپ در باب یوحنا همین است و بدین شیوه، ادعای ایرنه که خود را حافظ سنت رسولی می‌داند، از بین می‌رود. با این شیوه، تنها شاهد مهم برای انتساب انجیل چهارم به یکی از رسولان، به طور ضمنی، باطل می‌شود.

ایرنه برای مبارزه با دیدگاه‌های غنوصی مرقیون، والتین و دیگران در باب عیسی، از پولیکارپ روایت می‌کند. او با استناد به انجیل یوحنا (۵۷:۸)، معتقد است که عیسی تا حدود پنجاه سالگی زندگی کرده است و به نقل از پاپیاس، پیشگویی مربوط به فراوانی را که قبلاً آوردیم، به وی نسبت می‌دهد. در موارد دیگر، دیدگاه‌های او بر انجیل رسمی استوار است. او قدیم‌ترین مؤلفی است که در اثر بر جای مانده خود تمام آنها را نام می‌برد و در مقابل ایونیها، مرقیونیا و والتینها که تنها یک انجیل را می‌پذیرفتند، برای اثبات اینکه انجیل باید چهار باشند و نه بیشتر، دلیلهای کودکانه‌ای می‌آورد. در حقیقت با کار او، مسیحیت کاتولیک (فراگیر) انعطاف خود را از دست می‌دهد و بنیادگرا می‌شود.

بدین گونه می‌بینی که در مسیحیت نخستین تا زمان ایرنه، دو خط سنت در باب عیسی در جریان بوده است. یکی آن که در نوشته‌های پولس و یوحنا پدیدار می‌شود و پیرامون خدایی سخن می‌گوید که از ازل وجود داشت، برای نجات نوع بشر مُرد و از خاک برخاست. دیگری آن که از نخستین لایه‌های انجیل هم‌نوا و مخصوصاً منبع فرضی Q بیرون می‌آید، از خدایی سخن نمی‌گوید، بلکه از انسانی سخن به میان می‌آورد که پیروانش او را نبی خدا می‌دانستند. بیشتر مدارکی که در دست داریم هر

دو عنصر را با نسبت‌های متفاوت در بر دارند. مسیحیت بنیادگرا این دو گرایش را با هم در می‌آمیزد و عبارت اعتقادنامه‌ اتاناسیوس را تصدیق می‌کند که «خداوندگار ما عیسی مسیح، پسر خدا، خدا و انسان است: خدا از ذات پدر که پیش از جهانیان زاده شد، و انسان از ذات مادرش که در جهان زاده شد؛ خدای کامل و انسان کامل، دارای یک نفس اندیشنده و یک جسم بشری زنده؛ برابر با پدر از نظر الوهیت و پایین‌تر از پدر از نظر انسانیت.»

هرگاه می‌توانستیم این اسناد را معتبر بدانیم، ما نیز به عباراتی از این دست روی می‌آوردیم. اما نمی‌توانیم آنها را معتبر بدانیم. آنها با یکدیگر تناقض دارند و برای ذهنی که پرورش علمی یافته باشد، پذیرفتن شواهد متناقض ممکن نیست. اینکه چگونه آن دو سنت خدایی و بشری پدید آمدند و چگونه با یکدیگر در آمیختند، مسأله‌ای است که حل آن را تاریخ بر عهده دارد.

فصل دوم

نقادی عصر قدیم

هنگام بحث از آنچه جهان باستان پیرامون مسیحیت گفته، از ناچیز بودن منابع برای پاسخگویی به پرسشهای خود به شگفتی می‌افتیم. ظواهر امر نشان می‌دهد که اظهار نظر مشرکان آن دوره راجع به داستانهای انجیل سکوتی بوده است گویاتر از کلام.

گیون این قضیه را به شیوه طنز، اما درست، در فصل پانزدهم از کتاب انحطاط و سقوط امپراطوری روم که فصل مشهوری است، مطرح می‌کند: لیکن چگونه می‌توان معذور داشت سستی و بی‌توجهی مردم بت‌پرست و فیلسوفان را در برابر شواهدی که باری تعالی به ید قدرت خود، نه به عقل آنان، بلکه به حواس ایشان عرضه کرده بود و اثبات آنها مستلزم ادله و براهین عقلی نبود؟ در عهد عیسی مسیح و حواریون وی و اولین مریدان ایشان، آموزه‌هایی که آنان تعلیم می‌دادند، به وسیله حوادث شگفت‌انگیز بی‌شماری تأیید شد. لنگانی راه رفتند، کورهایی بینا شدند، بیمارانی شفا یافتند و

مردگانی از خاک برخاستند و ارواح پلیدی رانده شدند و نوامیس طبیعت بارها به سود کلیسا متوقف ماند. اما چنان بود که گویی حکمای یونان و روم که از مشاهده این نوادر رعب‌انگیز روی برمی‌گردانیدند و به امور عادی زندگی و به مطالعات خود می‌پرداختند، ابداً واقف به تغییراتی نبودند که در نظام جسمانی و روحانی دنیا روی می‌نمود. در سلطنت طیباریوس، سراسر روی زمین، یا لااقل یکی از ایالات معروف امپراطوری روم، سه ساعت تمام در ظلمتی غیرعادی فرو رفت. اما این حادثه معجزه آسا که خود باید مایه حیرت و کنجکاوی و ایمان آوردن همه مردم شده باشد، در عصر رونق علم و تاریخ و در دوران زندگی سنکا و پلینی مهتر اتفاق افتاد و هیچ کس بدان التفانی نکرد. سنکا و پلینی خود باید آثار آنی ظلمت را دریافته یا پیش از هر کس از پدیدار شدن آن اطلاع حاصل کرده باشند، ولیکن هر دو در کتابی که با زحمت فراوان تدوین و شرح همه پدیده‌های بزرگ طبیعت را در آن ضبط کرده‌اند - پدیده‌هایی از قبیل زلزله، شهاب ثاقب، ستاره دنباله‌دار، خسوف ماه، کسوف خورشید و خلاصه هر آنچه را که کنجکاوی خستگی‌ناپذیر ایشان جمع توانست آورد - از ذکر این حادثه غفلت ورزیده‌اند؛ حادثه‌ای که چشم انسان فانی از روز خلقت زمین، بزرگتر از آن را مشاهده نکرده بود.

تالوس. اگر حدسی که اخیراً آیزلر و گوگل مطرح کرده‌اند، پایه‌ای می‌داشت، طنز گیبون بخشی از تندی خود را از دست می‌داد.^۱ اینان اظهار می‌دارند که یک مورخ بیزانسی قرن نهم به نام «جورج سینسلوس»، از یک مورخ مسیحی قرن سوم به نام «ژولیسوس آفریکانوس»، عبارتی را پیرامون تاریکی هنگام تصلیب عیسی نقل می‌کند و می‌گوید: «تالوس در بخش سوم از کتاب تاریخش، این تاریکی را یک خورشید گرفتگی می‌داند، اما به نظر من وی اشتباه می‌کند.» آثار تالوس و آفریکانوس گم شده‌اند و ما نمی‌دانیم تالوس که بوده و در چه زمانی کتاب خود را نوشته است. عصر وی نمی‌تواند از قرن دوم متأخرتر باشد؛ زیرا مینوسیوس فلیکس در اواخر قرن دوم یا اوایل قرن سوم، در کتاب خود به نام او اشاره می‌کند. بر اساس کتاب روزشمار نوشته یوسیوس، تالوس کتابی تاریخی در سه جلد نگاشته که از سقوط تروا آغاز می‌شود و به صد و شصت و هفتمین المپیاد (سال ۱۱۲ قبل از میلاد) پایان می‌یابد. آیزلر معتقد است که از آنجا که گفته می‌شود تالوس به تاریکی هنگام تصلیب عیسی اشاره کرده، تاریخ مذکور در کتاب یوسیوس مخدوش است و باید به دویست و هفتمین المپیاد (سال ۴۹ میلادی) تصحیح شود. مدعای آیزلر امکان دارد، ولی ضرورت ندارد؛ زیرا چه بسا تالوس این موضوع [تاریکی هنگام تصلیب] را استطراداً آورده باشد، هرچند با دوره مورد بحث وی مقارن نبوده است. هم آیزلر و هم گوگل به پیروی از مراجع قدیم، تالوس را همان برده سامری آزاد شده طیباریوس می‌دانند که یوسیفس مورخ

1. Eisler, *The Messiah Jesus and John the Baptist*, pp.297-299. Goguel, *Life of Jesus*, pp.91-93, 185, 540.

یهودی از او نام برده و گفته است که وی به سال ۳۵ میلادی به هیرودیس اگریپا پول قرض داده بود. اگر این برده آزاد شده واقعاً تالوس مورخ باشد، ما باید اعتراف کنیم که در واقع نه تنها تاریکی هنگام تصلیب عیسی اتفاق افتاده، بلکه این داستان در طی چند سال از تاریخ سنتی مسیحیت شیوع داشته و یک مورخ معاصر سزاوار دانسته و به خود جرأت داده که برای آن یک توضیح طبیعی پیدا کند. چنین چیزی یک شاهد مهم برای وجود تاریخی عیسی خواهد بود.

اما این نتیجه به زنجیره‌ای از حدسها وابسته است. عبارت واقعی یوسیفوس به گونه‌ای که در دست ماست، حتی نام آن برده آزاد شده را نگفته، بلکه وی را «سامری دیگر» خوانده است.^۱ عبارت متن مخدوش است و ویرایشگران امروزی اتفاق نظر دارند که واژه (allos) («دیگری») باید به (Thallos) اصلاح گردد؛ اما تعیین این نام بر حدس استوار است. حتی در صورتی که این مسأله را بپذیریم، یکی دانستن وی با تالوس مورخ نیز کاملاً تخمینی است. یوسیفوس آن برده آزاد شده را تنها یک سرمایه‌دار می‌داند و چنین افرادی معمولاً به عنوان اهل قلم نمی‌درخشند. بنا بر این، عصر تالوس مورخ ناشناخته می‌ماند و تا ثابت نشود که وی در قرن اول تاریخ خود را نوشته و نه در قرن دوم، نمی‌توان هیچ نتیجه‌ای از اظهار نظر وی پیرامون داستان انجیل به دست آورد.

یوسیفوس. تنها مورخی از قرن اول که حوادث دوره کتاب عهد جدید

1. Josephus, *Antiquities*, xviii, 6, 4.

را در اثر موجود خود مطرح می‌کند، یوسیفوس است. کتاب او به نام جنگ یهود، نخست به زبان آرامی تألیف و سپس به یونانی ترجمه شده است. این اثر تاریخ یهود از سال ۱۷۰ قبل از میلاد تا سال ۷۳ میلادی را بررسی می‌کند. کتاب دیگر او تاریخ باستانی یهود خوانده می‌شود که آن را بعداً به زبان یونانی نگاشته و مطالب آن از آفرینش جهان تا سال ۶۶ میلادی را فرا می‌گیرد. پژوهشگری که برای پی بردن به ریشه‌های مسیحیت به این دو کتاب مراجعه کند، با نومییدی شدیدی روبه‌رو خواهد شد. کتاب جنگ یهود نسبت به این موضوع ساکت است. وضع کتاب تاریخ باستانی یهود از سکوت هم بدتر است؛ زیرا در بخشی از این نوشته که از فرمانروایی پیلاتس سخن می‌گوید، این افزودگی بی‌شرمانه را می‌یابیم:

در حدود این ایام، عیسی که یک انسان خردمند بود، البته اگر بتوانیم او را انسان بنامیم، بر پا خاست؛ زیرا وی کارهای شگفت‌آوری انجام می‌داد و آموزگار کسانی بود که حقیقت را با رغبت دریافت می‌کردند. او بسیاری از یهودیان، همچنین بسیاری از قوم یونانی را به طرف خود جلب کرد. او مسیح بود. و هنگامی که پیلاتس بر اساس کیفرخواست بزرگان ما، وی را به مرگ بر صلیب محکوم کرد، دوستان قبلی او از محبت وی دست برداشتند؛ زیرا وی روز سوم دوباره زنده شد و بر آنان ظاهر گردید. این در حالی بود که انیسا به الهام الهی این امور و ده هزار موضوع شگفت‌آور دیگر را در باره او پیشگویی کرده

بودند. و تاکنون نسل مسیحیان که این نام را از او دارند،
 نابود نشده است.^۱

این جعل حتی یک طفل دبستانی را گول نمی‌زند. نویسنده عبارت
 بالا یک مسیحی است، نه یک یهودی. اوریجن در قرن سوم، هنگام
 اشاره به یوسیفوس می‌نویسد که وی «به مسیحا بودن عیسی عقیده
 نداشت.» از اینجا معلوم می‌شود که این عبارت در نسخه وی یافت
 نمی‌شده است. عبارت مذکور را برای نخستین بار یوسیبوس در
 قرن چهارم نقل می‌کند و آن را تا اندازه زیادی مانند آنچه در دست
 ماست، می‌آورد.

البته نباید از آنچه گفته شد، نتیجه بگیریم که یوسیفوس هیچ گزارشی
 پیرامون عیسی نداده است؛ زیرا می‌دانیم که در قرنهای چهارم و پنجم
 هنگامی که مسیحیت دین امپراطوری روم گردید، مقامات دولتی
 نوشته‌های مخالف با دین تازه را بی‌رحمانه به چنگ آوردند و آتش
 زدند. بنا بر این، هر گزارشی که یوسیفوس از عیسی داده باشد، در صورت
 ناسازگاری با مسیحیت، در آن زمان از میان رفته است. ما دوباره به این
 موضوع خواهیم پرداخت. تنها باید متوجه باشیم که متن کنونی یوسیفوس
 کارساز نیست.

پلینی. پلینی کهنتر از سال ۱۱۱ تا ۱۱۳ میلادی فرمانروای «بیتینیا» در
 آسیای صغیر بوده است. مکاتبات وی با امپراطور تراژان گزارشی از
 اقدامات او بر ضد مسیحیان را در بر دارد. وی در توصیف مسیحیان

1. Josephus, *Antiquities*, xviii, 3, 3.

می‌گوید که آنان بر حسب عادت، روز معینی پیش از سپیده‌دم گرد می‌آیند و سرودی برای مسیح همچون یک خدا می‌خوانند، آنگاه پراکنده می‌شوند و دوباره برای صرف غذای مشترک گرد می‌آیند. این نامه که غالباً مورد اختلاف است، وجود تاریخی عیسی را اثبات یا نفی نمی‌کند. نامه نشان می‌دهد که مسیحیان «بیتینیا» او را خدا می‌پنداشته‌اند؛ ولی نمی‌گوید که آیا پلینی او را انسان می‌دانسته است یا اسطوره.

تاسیتوس. کتاب سال‌شمار تاسیتوس که در حدود سالهای ۱۱۵-۱۲۰ میلادی نگاشته شده، در اصل تاریخ امپراطوری روم از سال ۱۴ تا ۶۸ میلادی را در بر می‌گرفته؛ اما بخشهای مربوط سالهای ۲۹-۳۱، ۳۷-۴۷ و ۶۶-۶۸ کنون در دست نیست. تاسیتوس، هنگام بحث از آزار مسیحیان به دست نرون در سال ۶۴، می‌نویسد:

مسیح که نام آنان از وی مشتق شده، کیفر سختی را در حکومت طیباریوس به دست پُنطیوس پیلاطس حاکم تحمل کرد و فاسدترین خرافه که در یک برهه متوقف شده بود، دوباره رواج یافت، آن هم نه تنها در یهودیه، نخستین خاستگاه آن نابکاری، بلکه حتی در رُم که تمام چیزهای زشت و شرم‌آور از هر گوشه جهان به آن راه می‌یابد و شایع می‌گردد.^۱

در قرن نوزدهم تلاشی صورت گرفت تا اثبات شود که سراسر کتاب سال‌شمار ساخته رنسانس است و برخی از طرفداران نظریه اسطوره‌گی

1. Tacitus, *Annals*, xv, 44.

عیسی هنوز هم به آن کتاب بدگمان هستند. ولی امروزه هیچ یک از کارشناسان ادبیات کلاسیک اصالت کتاب سال شمار را انکار نمی کنند. علاوه بر مواد گوناگون (مانند سکه ها و کتیبه هایی که پس از رنسانس کشف شده و صحت مطالب کتاب سال شمار را به اثبات رسانده است)، تصور این موضوع که جاعلی آن بخش طولانی از تاریخ را ترک کند، دشوار است. مخصوصاً سالهای ۲۹-۳۱ میلادی که از دیدگاههای مسیحی و ضد مسیحی بسیار جالب توجه است. علاوه بر این، شیوه نگارش تاسیتوس بسیار متمایز است؛ و تقلید آن، جز برای ماهرترین نویسندگان لاتین، به آن اندازه دشوار است که یک ادیب ماجراجو برای جعل کتاب انقلاب فرانسه تألیف کار لایل خطر کرده باشد. برخی نقادان که بدنه اصلی کتاب سال شمار را می پذیرند، بخش مربوط به آزار نرون را رد می کنند؛ اما این افراد نادرند. اینکه عبارات فوق در صورت اصالت، وجود تاریخی عیسی را اثبات می کند یا نه، مسأله دیگری است که بعداً به آن خواهیم پرداخت.

سوئونیوس. حدود سال ۱۲۰ میلادی سوئونیوس که معاصر پلینی و تاسیتوس بود و دبیری امپراطور هادریان را بر عهده داشت، کتاب زندگی قیصران از جولوس تا دومیتیان را نگاشت. او به ما می گوید که امپراطور کلاودیوس یهودیان را از رُم تبعید کرد؛ زیرا آنان «پیوسته به تحریک کرسْتوس (Chrestus) آشوب می کردند»^۱ تبعید یهودیان به دست کلاودیوس در کتاب اعمال رسولان (۲:۱۸) آمده و به نظر می رسد در

1. Suetonius, *Claudius*, xxv, 4.

حدود سال ۴۹ میلادی اتفاق افتاده باشد. همچنین سوئونیوس به مجازات مسیحیان به عنوان «طبقه‌ای از مردم که به خرافه‌تازه و فسادانگیزی تن در داده‌اند»،^۱ به دست نرون اشاره می‌کند. هر دو گفتار بسیار کوتاه‌اند و از هیچ راهی نمی‌توانیم به دست آوریم که آیا سوئونیوس نام کریستوس (Chrestus) در گفتار اول را به مسیحیان (Christians) در گفتار دوم مربوط می‌دانسته است یا نه. در جهان یونانی زبان واژه ناآشنای (Christos) (به معنای «مسح شده») می‌توانست به آسانی به (Chrestos) (به معنای «خوب») تبدیل گردد. در واقع، مردم آن روزگار صفت مشتق از (Christos) را غالباً به جای (Christiani) به صورت (Chrestiani) می‌نوشتند. شاید یهودیان آشوبگر دوران کلاودیوس سردسته خود را مسیحا (Christos) شناخته بودند و سوئونیوس که یک پژوهشگر دقیق نبوده، تصور کرده که مسیحیان عصر نرون به همان گروه تعلق داشته‌اند.

واکنش یهودیان به مسیحیت. روشن است که هرگونه داوری درباره موضوعگیری یهودیان در برابر مسیحیت بر مبنای اظهارات عهد جدید غیرمنصفانه خواهد بود. اصولاً کاتبان و فریسیان مذکور در اناجیل، مخصوصاً انجیل چهارم، صرفاً ابزاری برای آراستن چهره اصلی داستان هستند. ما در سراسر عهد جدید اعتراضاتی از یهود می‌یابیم که ممکن است نویسندگان به دلیلی، زمان آن را به زمان عیسی رسانده باشند، ولی بعید است که آن را جعل کرده باشند. یهودیان معجزات عیسی را به عوامل

1. Ibid., Nero, xvi, 2.

شیطانی نسبت می‌دهند؛ آنان در هر مورد از پذیرفتن مسیحای مصلوب امتناع می‌کنند؛ آنان در برخورد با داستان رستاخیز عیسی پاسخ می‌دهند که شاگردانش بدن او را دزدیدند. ایشان داستان انجیل را به طور کلی رد نمی‌کنند، ولی تفصیلات آن را در مفهومی مخالف با مفهوم مسیحیان توضیح می‌دهند.

یک منبع دیگر برای تبلیغات ضد مسیحی کتاب تلمود است. پس از ویرانی اورشلیم، هنگامی که ستارهٔ بخت یهودیت در افول کامل بود، ربانیون مسؤلیت حفظ وحدت قوم و جلوگیری از افزایش فساد در آنان را بر عهده گرفتند و بدین منظور، فهرست کتابهای رسمی عهد عتیق را تهیه کردند و هنجارهای رفتاری منسوب به معلمان معروف یهودیت را به آن افزودند. گردآوری این مجموعه که میشنا («تعلیم شفاهی») نامیده شد، بین سالهای ۹۰ و ۲۲۰ میلادی که دوران رشد و تکامل کتاب عهد جدید نیز بود، به انجام رسید. یک مجموعهٔ تفسیری یعنی گمارا («تکمیل») بین سالهای ۲۲۰ و ۵۰۰ میلادی رشد کرد و آن دو با یکدیگر کتاب تلمود (به معنای «تعلیم» یا «دستور») را تشکیل دادند.

میشنا هرگز به عیسی یا مسیحیت اشاره نمی‌کند، ولی گمارا اشارات بسیاری به هر دو دارد. عیسی یا یهوشع بن پندیرا (یا «بن استاد») در گمارا چهرهٔ مه‌آلودی است که در زمان فرمانروایی اسکندر جانیوس (سالهای ۷۸-۱۰۳ قبل از میلاد) - نسخه‌های گوناگون کتاب تاریخهای گوناگونی را می‌نویسند - در مصر جادوگری می‌آموزد، قوم را گمراه می‌کند و سنگسار شده، در لُدّه به دار آویخته می‌شود. وی با لقب هَنصُری (ناصری) نیز خوانده شده است.

در شب عید فصیح عیسیای ناصری به دار آویخته شد. یک جارچی به مدت چهل روز پیش روی او می‌رفت و فریاد می‌کرد: «وی باید سنگسار شود؛ زیرا به جادوگری روی آورده، بسنی اسرائیل را گمراه کرده و آنان را به آشوبگری سوق داده است. هر کس چیزی برای دفاع از او دارد بیاید و بگوید.» هیچ کس نیامد و وی را در شب عید فصیح به دار آویختند.

این داستان به علت متأخر بودن تاریخ تألیف گمارا، ارزش اندکی دارد و سیمای بارز آن نشان دهنده تلاشی است از جانب یهودیان برای یک تفسیر ضد مسیحی از سنت انجیلی. سیمای عیسی تیره شده، معجزاتش جادو تلقی گردیده، محاکمه‌اش منظم و منصفانه نمایش داده شده و مسائل دیگر. اما همان طور که خواهیم دید، شواهد مستقلى در دست است که نام پندیرا یا پَنثِرا به قرن دوم بر می‌گردد؛ سایر تفصیلات نیز می‌تواند به همان اندازه قدیمی باشد.

عبارت دیگری در گمارا اظهارات زیر را به رَبِّی الْعَازِرِ بْنِ هِیرْکَانُوسِ که در حدود سالهای ۷۰-۱۳۰ میلادی درخشیده است، نسبت می‌دهد:

من یک روز در بزرگراه صفوریه راه می‌رفتم؛ یکی از شاگردان عیسیای ناصری به نام یعقوب اهل کَفَرَشْکُنْیا، با من ملاقات کرد و گفت در شریعت شما نوشته شده است: «اجرت فاحشه را به خانه خدایت نخواهی آورد.»*

* تشنیه ۱۸:۲۳. (مترجم)

آیا جایز است با آن پول برای کاهن اعظم آبریزگاهی ساخته شود؟ من ندانستم چه پاسخی بدهم. وی می‌گفت این را از عیسی ناصری آموخته‌است: «زیرا که از مزد فاحشه آنها را جمع کرد و به مزد فاحشه خواهد برگشت.»* از آلودگی آمده و به جای آلوده‌ای خواهد رفت.^۱

هرگاه داستانی که به الیعازر نسبت داده شده معتبر باشد، ما با شاهی رو به رو هستیم که شخصاً یکی از شاگردان بی‌واسطه عیسی را دیده و در نتیجه، می‌تواند وجود تاریخی عیسی را اثبات کند. باز هم اشکال در سکوت می‌شنا و متأخر بودن تاریخ گمارا است. اما در صورتی که نام بن‌پندیرا به قرن دوم برگردد، این داستان نیز می‌تواند قدیم باشد. ممکن است گفتاری که در این داستان آمده و کهنات یهود را گستاخانه مسخره کرده، معتبر نباشد، ولی جعل شدن آن به وسیله یهودیان بنیادگرا نیز بعید می‌نماید.

نمونه‌ای از مناظرات یهودیان قرن دوم در کتاب ژوستین به نام گفتگو با تریفوی یهودی، یافت می‌شود. این اثر اندکی پس از سال ۱۳۵ میلادی تألیف شده و در آن ژوستین با یک ربّانی برجسته یهود به نام تریفو، امتیارات هر یک از یهودیت و مسیحیت را بررسی می‌کنند. دلیلهایی که

* میکاه ۱:۷. (مترجم)

1. Cited by Eisler, *The Messiah Jesus and John the Baptist*, p.593, and by Klausner, *Jesus of Nazareth*, pp.37-38.

در این دو منبع تفاوت‌های اندکی یافت می‌شود که در معنا تأثیری ندارد.

ژوستین به دهان تریفو می‌گذارد، گرچه ساختگی است، بدون شک موضع عموم ربانیون آن روزگار را نشان می‌دهد. تریفو می‌گوید: مسیحیان از مشرکان بدترند و انسان می‌تواند با پیروی از فلسفه مشرکان به چیزهای بهتری دست یابد.

اما برای کسانی که خدا را ترک کرده و به انسانی امید بسته‌اند، چه راه نجاتی باقی است؟ ... مسیحا اگر متولد شده و در جایی زیست می‌کند، برای دیگران و حتی برای خود او ناشناخته است و تا الیاس نیاید و او را پس از تدهین بر همه آشکار نکند، قدرتی ندارد. شما یک گزارش باطل را پذیرفته و نوعی مسیحا برای خود ساخته‌اید و به خاطر او بی‌محابا جان خود را بر باد می‌دهید... شما به انسانی که به سادگی مصلوب شد توکل می‌کنید و فرمانهای خدا را نادیده می‌گیرید، در عین حال امید دارید که برکات او را به دست آرید... این شخصی را که مسیحای خود می‌نامید، چنان خوار و ذلیل بود که آخرین لعنت مذکور در شریعت خدا به او تعلق گرفت؛ زیرا مصلوب شد.^۱

ژوستین این حملات را با استدلال از پیشگویی‌هایی [در عهد عتیق] پاسخ می‌دهد. وی در ضمن بحث، می‌پذیرد که برخی از مسیحیان عیسی را انسانی می‌دانند که از والدین بشری متولد شده است. تریفو پاسخ می‌دهد که این مسیحیان معقول‌تر از کسانی می‌اندیشند که مانند ژوستین

1. Justin, *Dialogue with Trypho*, 8, 10, 32.

به خدایی او معتقدند؛ اما با این وصف وی نمی‌تواند مسیحا بودن عیسی را بپذیرد؛ زیرا به دست الیاس تدهین نشده است. ژوستین پاسخ می‌دهد: روح خدا که به الیاس الهام می‌بخشد، در یحیای تعمید دهنده [که عیسی را تعمید داد] نیز وجود داشت. این مناظره با استدلال هر دو طرف از کتابهای انبیا ادامه می‌یابد و مناظره کنندگان به طور دوستانه از یکدیگر جدا می‌شوند.

برخی اوقات، قطعه بالا مورد استناد طرفداران فرضیه اسطوره‌گی عیسی قرار می‌گیرد و می‌گویند از آن بر می‌آید که تریفو وجود تاریخی عیسی را انکار می‌کرده است. ولی این معنا به روشنی از آن به دست نمی‌آید. ادعای تریفو این نیست که عیسی وجود نداشته، بلکه می‌گوید وی فاقد صفات یک مسیحا بوده است؛ وی نمی‌گوید عیسی ناشناخته است، بلکه می‌گوید که [اگر واقعاً وی مسیحا بود] باید ناشناخته می‌ماند تا الیاس او را معرفی کند. یهودیانی که تریفو از جانب آنان سخن می‌گفت، انتظار الیاس، پیامبر عهد عتیق را می‌کشیدند. [به گفته کتاب عهد عتیق] وی نمرده، بلکه با آزاب آتشین به آسمان رفته است تا در آخرالزمان برگردد و مسیحای موعود را معرفی کند. آنان می‌گفتند از این جهت عیسی را رد می‌کنند که چنین شرطی در او تحقق نیافته است.

شواهدی که تا اینجا مطرح شد، نشان می‌دهد که یهودیان قرن دوم عیسی را یک شخصیت تاریخی می‌دانستند، و هیچ یک از آنان وی را اسطوره نمی‌شمردند.

سیلسوس. سیلسوس یک فیلسوف افلاطونی است که در حدود ۱۷۸ میلادی اثری به نام گفتار درست و به تعبیری دیگر گفتگوی مستقیم با

مسیحیان، منتشر کرد.^۱ این اثر مانند سایر نوشته‌های ضد مسیحی، هنگام رسمیت یافتن مسیحیت در امپراطوری روم، نابود شد. اوریجن در سال ۲۴۸ میلادی پاسخی برای آن نوشته و ادله سلسوس و در موارد بسیاری عین عبارات وی را به منظور پاسخگویی آورده است. این رساله باقی مانده است و از طریق آن می‌توانیم مفهوم درستی از واکنش مشرکان فرهیخته به مسیحیت در اواخر قرن دوم داشته باشیم.

سلسوس از زبان یک یهودی خیالی به عیسی حمله می‌کند و می‌گوید وی یک ماجراجو از خانواده‌ای وضع و پسر سربازی به نام پَندیرا* بوده است که مدعی شد از باکره متولد شده و به کمک قدرتهای جادویی که در مصر به دست آورده بود، ادعای خدایی کرد. عجب خدایی! خدایی که در کودکی برای نجات جاننش باید او را در نهان به مصر ببرند! این نشان می‌دهد که داستان یهودیان پیرامون عیسی بن پندیرا که در مصر جادوگری آموخته بود، در قرن دوم رواج داشته است. یهودی خیالی می‌گوید: عیسی به دروغ ادعا می‌کرد کبوتری بر او فرود آمده و صدایی از آسمان وی را «پسر خدا» خوانده است. پیشگویی‌هایی که ادعا می‌شود آمدن او را اعلام می‌دارد، به اشخاص و مسائل دیگری مربوط می‌شود. وی پیروانی پست از باجگیران، ملاحان و امثال آنان گرد آورد و با استفاده از هوش خود به این سو و آن سو می‌رفت. آن یهودی الوهیت عیسی را انکار

۱. اوریجن در اثری که سالها پس از سلسوس نگاشته، وی را با یک فیلسوف اَپیکوری با همان نام اشتباه گرفته است. نک.:

Wittaker, *Metaphysics of Evolution*, p.214.

* گونه‌ای از نام «پندیرا» که در موارد دیگر این کتاب آمده است. (مترجم)

می‌کند، همان طور که چنین چیزی را در مورد قهرمانان یونان، مانند برسائوس که برجستگی آنان بسیار فراتر از عیسی بود، مردود می‌داند. معجزات وی جادو بوده است: آیا باید همه جادوگران را پسر خدا بدانیم؟ خود اناجیل از مسیحان و پیامبران دروغینی سخن می‌گویند که آیات و عجایبی نشان خواهند داد، به گونه‌ای که اگر بتوانند، حتی برگزیدگان را گمراه خواهند کرد.* چرا باید آنان را دروغگو و عیسی را راستگو بدانیم؟ در مورد رستاخیز او نیز تنها شاهدان آن واقعه یک زن دیوانه و مشت‌خواب‌نمای خیالباف و آرزومند یا دروغگوی گستاخ بوده‌اند. عیسی می‌بایست برای دشمنان و محکوم‌کنندگان خود و عموم مردم ظاهر می‌شد تا ظهور وی ارزشمند باشد.

در اینجا سلسوس سخن یهودی را قطع می‌کند و خود رشته سخن را به دست می‌گیرد و بحث در باره مسیحا بودن عیسی را کودکانه می‌داند و از این رو، آن را کنار می‌گذارد. او می‌گوید مسیحیان تنها یک فرقه یهودی هستند، همان طور که یهودیان (به تصور او) تنها فرقه‌ای از مصریان بوده‌اند. مسیحیان آیین حیوانی مصریان را مورد استهزا قرار می‌دهند؛ اما آیین خود آنها نیز بهتر نیست (شاید به نشانهای بره و ماهی که مسیحیان برای عیسی قرار داده بودند، اشاره داشته باشد). آنان یونانیان را به خاطر اعتقاد به الوهیت خیرخواهان بشریت مانند هراکل و اسکلیوس نکوهش می‌کند؛ در عین حال، عیسی را که یک بز هکار معدوم است، خدا می‌دانند. سلسوس می‌افزاید: اعتقاد به اینکه خدا یا پسر خدا روزگاری به

* مئی ۲۴:۲۴؛ مرقس ۱۳:۲۲. (مترجم)

شکل آدمی بر زمین ظاهر شده یا تواند ظاهر شد، یک فرض سست و بی پایه است؛ علاوه بر این، اعتقاد به اینکه وی برای جلوه گری، از میان همه مردم جهان یهودیان را برگزید، خنده آور است. چرا مسیحیان که غیبگویان یونان، مصر، و اقوام دیگر را به چیزی نمی گیرند، تا این اندازه برای انبیای یهودی اهمیت قائلند؟ سلسوس می گوید: این گونه پیامبران هنوز هم در فینیقیه و فلسطین یافت می شوند و من برخی از آنان را معرفی کرده ام. اگر انبیایی پیشگویی کرده اند که خدا آزار خواهد کشید و خواهد مرد، بدا به حال آنان! خود این موضوع شایسته خدا نیست و نمی توان آن را باور کرد. مسیحیان مردمی کاملاً ماده گرا هستند: آنان بر خدایی اصرار می ورزند که دارای گوشت و خون است. فیلسوفی که می خواهد خدا را ببیند، با چشم خرد به جستجوی او خواهد پرداخت و معجزه گران را یکسره رها خواهد کرد. مسیحیان که برای تجلیل از بنیانگذار آیین خود وی را خدایی می دانند که همین اواخر ظهور کرد، نمی توانند حتی یکتاپرستان خوبی باشند.

سایر دلیلهای سلسوس، با آنکه دلیلهای قابل توجهی هستند، همچنین پاسخهای مؤثری که گاه و بیگاه اوریجن به آنها داده، به بحث ما مربوط نمی شود. تنها چیزی که اینجا باید تذکر دهیم، این است که سلسوس، چه هنگامی که از جانب خود سخن می گوید و چه هنگامی که از زبان یک یهودی خیالی عباراتی را می آورد، هرگز وجود تاریخی عیسی را زیر سؤال نمی برد. وی با او همچون یک شیاد، نبی دروغین و بزهدکار برخورد می کند و نه یک اسطوره. درست است که سلسوس هراکل و اسقلیوس را نیز انسانهای واقعی می داند، اما اینها مربوط به ماقبل تاریخ هستند، در

حالی که تاریخ نزدیکی برای عیسی مطرح بوده است. هنگام بحث از شواهد غیرمسیحی در باب ریشه‌های مسیحیت مانعی بر سر راه ما قرار دارد و آن اینکه پس از رسمی شدن مسیحیت، تمام این نوشته‌ها مورد بازرسی شدید قرار گرفت. تا اینجا مشاهده کردیم که متن موجود یوسیفوس، به استثنای یک افزودگی آشکار، هیچ چیزی در باره مسیح یا مسیحیت نمی‌گوید؛ همچنین مشاهده کردیم که بخش مربوط به سالهای حوادث انجیل در نوشته تاسیتوس سهواً یا عمداً از دست رفته و آثار سلسوس و سایر نوشته‌های ضد مسیحی به طور حساب شده‌ای نابود شده است. اکنون ما هستیم و اشاره مختصری در کتاب تاسیتوس، چند عبارت در تلمود که به علت عبری یا آرامی بودن از چنگ بازرسان رهیده و چند دلیل ضد مسیحی که نویسندگان مسیحی آن روزگار نقل آنها را در آثار خود پسندیده‌اند. از این شواهد بر می‌آید که مخالفان مسیحیت، چه مشرک و چه یهودی، غیر از این مطالب اندک که در نوشته‌های بازمانده آنان می‌بینیم، در باب ریشه‌های مسیحیت سخنان بیشتری برای گفتن داشته‌اند. ایشان داستان انجیل را می‌دانستند و آن را رد می‌کردند، نه از آن جهت که موضوع داستان هرگز وجود نداشته است، بلکه می‌گفتند گزارشهای مسیحیان پیرامون شخصیت و منش او درست نیست و ادعای آنان پیرامون الهی بودن او فریب‌آمیز است.

فصل سوم

نقادی عصر جدید

مسیحیت در سراسر قرون وسطی به طور مصنوعی از تعرض نقادان محفوظ نگه داشته می‌شد. در آن دوران، نوشته‌های انتقادی قدیم عمداً نابود شدند و به زیر سؤال بردن سنتی که ثروت و قدرت کلیسای کاتولیک بدان وابسته بود، انسان را از هستی ساقط می‌کرد و به سیاهچال و چارمیخ می‌سپرد. قطعاً در آن عصر، بی‌اعتقادی پنهانی وجود داشته است، ولی محک زدن عقلانی و روشمند اعتقادات جزمی مسیحیت تنها زمانی ممکن گردید که اقتدار دنیوی کلیسا بر اثر اصلاح دین و جنگهای مذهبی در هم شکست و دستاوردهای روزافزون علم مغز آدمی را با آهنگ طبیعت آشنا کرد.

رایماروس. نخستین نویسنده عصر جدید که زندگی عیسی را به زیر نقادی علمی برد، هرمان ساموئل رایماروس، استاد زبانهای شرقی دانشگاه هامبورگ از سال ۱۷۲۷ تا ۱۷۶۸ بود. مخالفت علنی با اعتقادات تثبیت شده، حتی در قرن هیجدهم، چنان خطرناک بود که رایماروس یارای نشر تحقیقات خود را در حیات خویش نداشت، و لیسینگ آنها را برای نخستین بار پس از مرگش به جهان عرضه کرد. رایماروس با پذیرش دیدگاه دئیستی فیلسوفان معاصر خود، معجزات را مردود می‌شمارد،

کتاب مقدس را آزادانه نقد می‌کند و عیسی را یک مدعی مسیحایی می‌داند که با وعده امور مادی، پیروانی گرد آورد و بر اثر درگیر شدن با مقامات، از پای درآمد. پیروانش به منظور تحقق آرزوهای خود جسد او را دزدیدند، داستان رستاخیز و بازگشت نهایی او را ساختند و کلیسا را تأسیس کردند. نتایجی که رایماروس از بحث خود گرفته بود، طوفانی از خشم را برانگیخت و گرفتاری قابل ملاحظه‌ای را برای لسینگ پدید آورد. این دستاوردها پس از بررسی اسناد، به طور ناقص مورد تأیید قرار گرفت و پس از فرو نشستن آن خشم آتشین، همگی به فراموشی سپرده شدند.^۱

پس از رایماروس، تنی چند از نویسندگان برخاستند که جز در نفی معجزات و گرایش به توضیح طبیعی ریشه‌های مسیحیت، وجوه اشتراک چندانی با او نداشتند. بیشتر این نویسندگان مشاغل دانشگاهی یا منصبهای دیگری داشتند و هر حمله بنیادین بر ضد دین تثبیت شده را بر خلاف مصلحت خود می‌دانستند. همه آنان این فرض را تعقیب می‌کردند که اگر عناصر اعجاز‌آمیز اناجیل کنار گذاشته شود یا به گونه‌ای توجیه گردد، باقی‌مانده آن را می‌توان زیربنای زندگینامه معتبر عیسی قرار داد. در این صورت می‌توان عیسی را به عنوان یک آموزگار برجسته اخلاق برای جهان معاصر مطرح کرد. این دسته از نقادان را «عقل‌گرایان» (Rationalists) نامیدند، به معنای قدیمی آن، یعنی کسانی که می‌خواهند

۱. به نظر می‌رسد شیلی (Shelley) شاعر مدت کوتاهی مجذوب نظریه رایماروس بوده است. او در پاورقی کتاب *(The Queen Mab)* می‌گوید: «به مقتضای برخی دلایل، احتمال می‌رود که عیسی یک بلندهمت و خواستار به دست آوردن پادشاهی یهودیه بوده است.» وی بعداً این موضع را کنار گذاشت.

داستانهای انجیل را عقلانی کنند. از آن زمان به بعد، این اصطلاح معنای گسترده‌تر و ژرفتری یافته است.

اشتراوس. گام بعدی به جلو در سال ۱۸۳۵ برداشته شد، هنگامی که دیوید فریدریش اشتراوس کتاب خویش به نام زندگی عیسی را منتشر کرد. اشتراوس تمام تلاشهای مربوط به عقلانی کردن داستانهای انجیل را کنار گذاشت و آنها را آشکارا قصه‌هایی دانست که برای نشان دادن تحقق پیشگوییهای مسیحایی انبیای عهد عتیق در وجود عیسی، سرهم بندی کرده‌اند. البته اشتراوس به وجود تاریخی عیسی اعتقاد داشت و او را چهره‌ای می‌شمرد که در اطراف وی آن داستانها نوشته شده است. اشتراوس در سومین تحریر اثر خود نسبت به سنت نرمش قابل ملاحظه‌ای نشان داد که ظاهراً این کار به امید به دست آوردن استادی الهیات در دانشگاه زوریخ بود و هنگامی که به این مقام دست نیافت، از موضع معتدل خود عقب نشینی کرد. این امور نمونه‌ای از تأثیر فشار اقتصادی بر تحمیل محافظه کاری در اعتقادات علمی است.

مکتب توینگن. اقدام اشتراوس به مردود شمردن یکسره داستانهای انجیلی مسأله بررسی تاریخ کتابهای گوناگون عهد جدید و نویسندگان آنها را به میدان آورد که نه وی و نه اسلاف وی بدان توجه کافی نکرده بودند. پیشگام این پژوهش فردیناند کریستیان باور، استاد الهیات در دانشگاه توینگن از سال ۱۸۲۶ تا ۱۸۶۰، بر حقیقتی انگشت نهاد که همه نقادان بعدی توجه به آن را ضروری دانستند. وی می‌گفت: بر اساس اسناد موجود، میان نخستین مسیحیان دو گروه وجود داشته‌اند: یکی فرقه‌ای کاملاً یهودی که شاگردان عیسی نماینده آن بودند و دیگری گروهی که به

جدایی کامل از یهودیت گرایش داشت و پولس نماینده آن بود. کلیسای کاتولیک در طی تاریخ، از درهم آمیختن این دو گروه پدید آمده است. تاریخهایی که باور و پیروانش (که معمولاً به اصحاب مکتب توینگن شناخته می‌شوند) برای کتابهای عهد جدید تعیین کردند، اکنون عموماً پذیرفته نمی‌شود؛ بیشتر این تاریخها بیش از اندازه متأخرند و دست‌کم تاریخ یکی از آنها یعنی کتاب مکاشفه، بیش از اندازه متقدم است. اما درگیری گروهها در صدر مسیحیت حقیقت ثابتی است و از نظر تاریخی اهمیت درجه اول را دارد. هنگامی که دو گروه برای تسلط یافتن بر حرکتی درگیر می‌شوند، انگیزه جعل اسناد موافق و مخالف افزایش می‌یابد. علاوه بر این، سخنان منسوب به عیسی در اناجیل مشتمل بر چیزهایی است که اگر در آن روزگار معروف می‌بود، گروه یهودی‌مآب یا گروه مخالف آن می‌توانستند برای تقویت موضع خود آن را نقل کنند. این حقیقت که هیچ‌یک از آن سخنان در رساله‌های پولس یا در کتاب مکاشفه نقل نشده، قویاً نشان می‌دهد که نویسندگان اسناد یاد شده از آن سخنان هیچ اطلاعی نداشته‌اند و این امر بر اعتبار انجیلها تأثیر منفی می‌گذارد.^۱

ژنان، معروفترین زندگینامه عیسی که در عصر جدید نوشته شده، کتابی است که دانشمند بزرگ فرانسوی ارنست ژنان به سال ۱۸۶۳ آن را منتشر کرد. ژنان معتقد است که مذهب کاتولیکی پدران وی در برتون پیوسته با

۱. برخی معتقدند که پولس در رساله اول به قرن‌تین (۷:۱۰-۱۱ و ۹:۱۴) از عیسی نقل قول می‌کند. اما این عبارتها با آنچه در اناجیل داریم، تفاوت دارد. علاوه بر این، پولس اصرار می‌ورزد نشان دهد که اعتقادات خود را نه از سنت رسولان اصلی، بلکه به طریق وحی شخصی دریافت کرده است.

شکاکیت علمی جهان امروز مخالف بوده است. وی علی‌رغم فقدان ایمان شخصی، تا پایان عمر نسبت به لزوم یک‌دین فوق‌طبیعی برای توده‌بشر باور داشت و به داستان‌هایی که ایمان به آنها روی بر تافته بود، احترام می‌گذاشت. بر این اساس، وی با آنکه مهمترین دستاوردهای مکتب گوتینگن را می‌پذیرفت، از اجرای کامل آن نسبت به موضوع مورد بحث خویش امتناع می‌ورزید. زندگینامه عیسی، گرچه از نظر رنگ و آب و جذابیت نگارش غنی است، می‌کوشد داستانهای انجیل را به شیوه‌هایی عقلانی سازد که تا زمان نگارش آن کتاب، سابقه نداشت. معجزات ابطال یا توجیه شده و گفتارهایی در انجیل چهارم که به روشنی ساختگی هستند، کنار نهاده شده‌اند، ولی بقیه داستان، بدون آنکه بر اصل مسلمی متکی باشد، نقش تاریخ را انجام می‌دهد. این نوشته ما را متحیر می‌کند که چرا یک آموزگار مهربان و غیر مؤثر اخلاق [یعنی عیسی] که پیروان متعصبش وی را به شیادی کم و بیش آگاهانه‌ای سوق دادند و خود او موجبات مرگ خویش را فراهم کرد، در ارزیابی رُنان لازم است برای نوع بشر اهمیت مداومی داشته باشد.

نقادیهای بعدی. از زمان رُنان تا کنون، زندگینامه‌های دیگری برای عیسی نوشته شده است، ولی نقادیهای بعدی بیش از پیش به این نتیجه رسید که مواد اولیه این کار وجود ندارد. در این شرایط حتی ف.س. کاننبر که یک مدافع قوی وجود تاریخی عیسی است، می‌تواند بگوید که «در بهترین حالت ... ما می‌توانیم تنها امیدوار باشیم که عیسی را از درون غباری ببینیم ... و این غبار به خاطر باورهایی که نسل دوم و سوم از پیروانش برگرد او پدید آورده‌اند، پیوسته غلیظ‌تر می‌شود.»^۱ در واقع

1. Conybeare, *Myth, Magic, and Morals*, third edition, p.140.

می‌توان مدعی شد که تحلیل سندی اناجیل زیربنای استواری به دست آورده است. بیشتر نقادان قبول دارند که انجیل مرقس، در اصل خویش و نه به شکل کنونی آن، قدیم‌ترین انجیل موجود است، همچنین معتقدند منبع مشترک متی و لوقا (Q) که مورد استفاده مرقس قرار نگرفته، به همان اندازه یا بیش از آن قدمت دارد. آنان معتقدند بخشهایی از متی و لوقا که از مرقس یا منبع فرضی Q گرفته نشده - مثلاً داستان کودکی عیسی - افزوده‌های بعدی هستند. انجیل چهارم نیز یک کتاب الهیات است و نه تاریخ. اما اگر انجیل مرقس و منبع فرضی Q را از بقیه مواد جدا کنیم، مسأله ارزش تاریخی آن مواد باقی می‌ماند.

به گفته هر چهار انجیل، نخستین وطن عیسی ناصره بود. شهری بدین نام در عهد عتیق، آثار یوسیفوس یا تلمود یافت نمی‌شود. پیشینه شهر ناصره کنونی قطعاً از قرن چهارم میلادی فراتر نمی‌رود و آن هنگامی بود که زیارت گسترده اما کن مذهبی آغاز شد. تنها منبع ما در باره وجود قدیم‌تر این شهر سنت مسیحی است. ت. ک. چین، استاد فقیه الهیات در دانشگاه آکسفورد و کنون اهل راجستر می‌گویند: «شاید ما نتوانیم به جرات تأیید کنیم که در عصر عیسی شهری به نام ناصره وجود داشته است.»^۱ نظریه چین به شدت مورد اعتراض گوگل قرار گرفته و به تنهایی چیزی را اثبات نمی‌کند. ممکن است روستایی به نام ناصره وجود داشته، اما به علت گمنام بودن مورد توجه نویسندگان یهودی قرار نگرفته است. ولی از آنجا که متی و لوقا آن را یک «شهر» می‌خوانند این راه حل

1. Cheyne, *Encyclopaedia Biblica*, article "Nazareth."

نمی‌تواند قانع‌کننده باشد.^۱ سایر ملاحظات تشکیک‌های چین را تقویت می‌کنند. نام «ناصریان» یا (به طور صحیح‌تر) «ناصوریان» در کتاب اعمال رسولان (۵:۲۴) (از زبان یک یهودی) برای توصیف مسیحیان به کار رفته است. «ناصریان» (نوصیریم) در تلمود به همان معناست. پدران کلیسا همین واژه را در مورد فرقه‌ای در قرون نخستین مسیحیت به کار می‌برند که عیسی را مسیحا می‌دانستند، ولی عمل به شریعت یهود را نیز ادامه می‌دادند. معمولاً چنین تصور می‌شود که لقب ناصری از مکانی به نام ناصره گرفته شده است. اما هیچ نمونه دیگری در دست نیست که نام فرقه‌ای را از وطن بنیانگذار آن گرفته باشند. هیچ کس مسلمانان را «مکی» و لوتریان را «آیزلینی» نمی‌نامد.^۲ قابل توجه‌تر اینکه فرقه مَندائیان در عراق که به یحیای تعمید دهنده احترام می‌گذارند، ولی نبوت عیسی را نمی‌پذیرند، خویش را «ناصوری» (ناصورای) می‌نامند. این مسأله اشتقاق این نام را از وطن سنتی عیسی دشوار می‌کند. «ناصری» به احتمال قوی از واژه عبری نَصْر به معنای «حفظ» یا «مراعات» می‌آید و به معنای نگهبان نوعی آیین دینی است.^۳ از این رو، می‌توان گفت ناصریان نام مناسب فرقه‌ای از یهود بوده که مانند آنچه عیسی در موعظه کوه گفته، شریعت را باطل نمی‌دانستند، بلکه به تکمیل آن اقدام می‌کردند و به درجه‌ای از پارسایی که بر پارسایی کاتبان و فریسیان برتری داشت، اهتمام

۱. متی ۲۳:۲؛ لوقا ۱:۲۶، ۲:۳۹، ۴:۲۹.

۲. تعبیر «برادران پلیموث» نیست؛ (Plymouth Brethren) نیز از این حکم مستثنی زیرا شهر پلیموث خاستگاه فرقه است و نه زادگاه بنیانگذار آن.

۳. یا «حافظان اسرار» نک.:

می‌ورزیدند. این نام به غلط بر پیروان پولس که منکر شریعت یهود بودند، اطلاق گردید و یهودیان نیز به طور طبیعی آن را بر همه مسیحیان اطلاق کردند.^۱ تنها باید توقع داشت که مسیحیان یونانی زبان و غیر آشنا با زبان عبری و جغرافیای فلسطین پیشینه کلمه ناصری را به شهر خیالی ناصره برگردانده باشند و بدین شیوه این واژه به انجیلها راه یافته و در عصری که اماکن مقدس پولساز شده بود، آن شهر وجود خارجی پیدا کرده باشد.

دشواری دیگر به تعالیم منسوب به عیسی مربوط می‌شود. هر سه انجیل هم‌نوا بر تازگی و اصالت این تعالیم تأکید می‌کنند: «آن گروه از تعالیم او در حیرت افتادند؛ زیرا که ایشان را چون صاحب قدرت تعالیم می‌داد.»^۲ به گفته مرقس، این تعالیم تازه و اصیل کاملاً در قالب امثال بود و برای اینکه معنای آن پنهان باشد، به چنین شیوه‌ای بیان شده است «تا نگران شده، بنگرند و نبینند و شنوا شده، بشنوند و نفهمند.»^۳ فقط شاگردان عیسی به آن رازها دست می‌یافتند. تمثیلهایی که مرقس نقل می‌کند، به «ملکوت خدا» مربوط می‌شود و باید توجه داشت با آنکه غالباً بیان می‌کند ملکوت خدا مانند چیست، هرگز نمی‌گوید خود آن چیست. در فرصتهایی استثنایی، هنگامی که فریسیان با عیسی درگیر می‌شوند، او با تعالیم آنان پیرامون اموری همچون حکم شنبه، شریعت آیینی و طلاق مقابله می‌کند؛ ولی در بیشتر موارد، تعالیم وی رمزی و اختصاصی است. کسی نمی‌داند که اگر معنای آن تعالیم عمداً از مستمعین

۱. به همین شیوه واژه «پیوریتن» که در اصل برای کالونیستهای کلیسای انگلستان به کار می‌رفت، در قرن هفدهم به حزب رزوندهد (Roundhead party) و حتی آزاداندیشانی

مانند مارتین و سیدنی، دلالت می‌کرد.

۲. متی ۲۸:۷-۲۹؛ مرقس ۱:۲۲؛ لوقا ۴:۳۲.

۳. مرقس ۴:۱۲.

پنهان نگه داشته می‌شد، چگونه آنان از تازگی آن به حیرت می‌افتادند. متی و لوقا، بیش از همه در عباراتی که از منبع مشترک خود یعنی منبع فرضی Q گرفته‌اند، تصویر کاملاً متفاوتی را ترسیم می‌کنند. اینجا عیسی سخنان خود را در تمثیل منحصر نمی‌کند، بلکه با جمعیت به زبان ساده سخن می‌گوید. اکنون این سؤال پیش می‌آید که از چه رو مرقس این سخنان را نیاورده است؟ آیا می‌توان فرض کرد که مرقس از سخنانی همچون موعظه کوه بی‌خبر بود؟ یا اگر از آنها آگاهی داشت، آنها را بی‌اهمیت می‌دانست؟ یا به علت دیگری از نقل آنها خود داری کرده است؟ اگر هم آنها را معتبر بدانیم، باز هم این سؤال مطرح می‌شود که تازگی آنها در چه بوده و چرا شنوندگان را مورد تأثیر قرار می‌داده است؟ مگر نه این است که این دسته از سخنان عیسی تا اندازه زیادی با سخنان معلمان یهودی قبل و بعد از او، تقریباً لفظ به لفظ مطابقت دارد؟ اعتقاد به پدر بودن خدا که غالباً تصور می‌شود از ابداعات عیسی است، در عهد عتیق یافت می‌شود و در یهودیت همچون یک امر عادی سابقه دارد. دعای عیسی در باب ششم انجیل متی گونه‌ای از دعاها را رایج یهود است. تعالیم منسوب به عیسی در نکوهش ثروت، خویشن داری جنسی و دیگر اشکال ریاضت نزد اِسینیا سابقه داشته است: به گفته یوسیفوس، اِسینیا لذتها را نکوهیده و مردود می‌دانستند، ثروت را پست می‌شمردند، مالکیت اشتراکی را قبول داشتند، در سفر توشه‌ای با خود بر نمی‌داشتند، از سوگند پرهیز می‌کردند و بیشتر آنان مجرد به سر می‌بردند.^۱ چنین تعالیمی در فلسطین قرن اول حیرت آور

1. Josephus, *Jewish War*, ii, 8.

«دوکوینسی» اِسینیا را بانخستین مسیحیان یکی می‌داند، ولی آنان قطعاً قدیم‌تر بوده‌اند.

نبود و آورنده آن را به زحمت نمی انداخت. کسی نمی داند تعالیمی که عیسی را از معاصرانش متمایز می کرد، واقعاً چه بوده است.

وجود یک عمل یا سخن از عیسی در انجیل مرقس یا منبع فرضی Q به معنای تضمین اصالت و اعتبار آن نیست. یک قرن نقادی موجب گردیده که در شیوه پرداختن به این مسأله انقلابی پدید آید. برخلاف گذشته، هنگام شک در این منابع، نمی توان کفه را به نفع آنها سنگین کرد. آگاهی از گستردگی جعل در کلیسای نخستین و فراوانی انگیزه های آن انسان را از اعتبار بخشیدن به هر سند قابل بحث باز می دارد. نقاد امروز نمی تواند مانند عقل گرای دیروز از خود پرسد: «قواعد تحقیق مرا برای رد کردن چه مقداری از داستان مجبور می کند؟» و سپس اعتبار بقیه را بپذیرد. او از خود می پرسد: «قواعد تحقیق مرا برای پذیرفتن چه مقدار از داستان مجبور می کند؟» و هسته ای را که احتمالاً به دست می آورد، معیار احتمال یا عدم احتمال بقیه قرار می دهد. الهیات شناس سویسی، پُل اشمیدل بر این مبنا فهرستی از عبارات انجیل تهیه کرد که به گفته او می تواند به عنوان «زیربنای زندگی واقعاً علمی عیسی» به کار آید.^۱ طبیعت این عبارات نشان می دهد که معتقدان به الوهیت عیسی آنها را جعل نکرده اند. مثلاً در انجیل مرقس نیروی اعجاز عیسی محدود شده و جایی که ایمان نباشد نمی تواند هیچ «کار بزرگی» انجام دهد.^۲ او عنوان «استاد نیکو» را مردود می شمارد؛ زیرا «کسی نیکو نیست جز خدا فقط».^۳ او دانستن روز و ساعت آمدن پسر

1. Schmiedel, *Encyclopaedia Biblica*, article "Gospels."

۲. مرقس ۶:۵-۶.

۳. مرقس ۱۰:۱۷-۱۸.

انسان را انکار می‌کند.^۱ روی صلیب فریاد می‌زند که خدا او را وا گذارده است.^۲ متی و لوقا غالباً چنین نقاطی را تعدیل یا حذف می‌کنند.^۳ هر دوی آنها از اشاره به محدودیت قدرت عیسی پرهیز دارند؛ متی انکار وی نسبت به نیکویی الهی را نمی‌آورد؛ لوقا اظهار عدم اطلاع وی از روز آمدن پسر انسان و فریاد نومیدانه وی بر صلیب را حذف می‌کند. اشمیدل استدلال می‌کند که این گونه عبارات در اصل به یک عیسای انسان مربوط بوده، ولی بعداً به نفع الوهیت وی تغییر یافته یا حذف شده است. آن عبارات «اثبات می‌کنند که او واقعاً وجود داشته و اناجیل دست کم مقداری حقیقت کاملاً معتبر پیرامون وی در بر دارند.»^۴ نوسازی روزافزون روایت اناجیل به نفع الوهیت عیسی مورد تأکید کانپیر^۵ و گوگل^۶ نیز قرار گرفته است. در این نگرش عیسای تاریخی شفا دهنده‌ای است که فارغ از ادعای الوهیت، قدرت معینی بر بیماریهای روانی دارد، ولی سر انجام پیروانش او را به چهره‌ای فوق بشری که در اناجیل ترسیم شده ارتقا می‌دهند، از وی همچون مسیحا استقبال می‌کنند و به عنوان یک مجرم سیاسی به دست فرمانروای رومی مصلوب می‌شود.

یک حقیقت مهم که باید به طور یکسان مورد توجه مؤیدان و منکران وجود تاریخی عیسی قرار گیرد، این است که به نقل هر سه اناجیل هم‌نوا،

۱. مرقس ۱۳: ۳۷.

۲. مرقس ۱۵: ۳۴.

۳. متی ۱۳: ۵۸، ۱۶: ۱۷-۱۹؛ لوقا ۲۳: ۴۶.

4. Schmiedel, *op. cit.*

5. Conybeare, *Myth, Magic, and Morals*, third edition, pp.62-69, 170-171.

6. Goguel, *Life of Jesus*, pp.219-222.

عیسی پیشگویی می‌کرد پیش از آنکه همه مخاطبانش از جهان بروند، ملکوت مسیحایی برپا خواهد شد.^۱ این پیشگویی نادرست از آب در آمد، ولی نخستین مسیحیان آن را بی‌چون و چرا باور کردند. به عقیده برخی از نقادان قرن بیستم، همین انتظار فرار رسیدن آخرالزمان یک کلید اصلی برای بیان مسیحیت نخستین است. سردسته دارندگان این نظریه یک دانشمند برجسته فرانسوی به نام آلفرد فیرومین لُوازی است که در آغاز یک کشیش کاتولیک بود و بر اثر تلاش مستمر برای تأمین آزادی تحقیق تاریخی در کلیسا، به سال ۱۹۰۸ شدیداً تکفیر شد. لُوازی باره تمام تلاشهای عقل‌گرایان به منظور تبدیل عیسی به یک معترض آزادیخواه امروزی که در غیر زمان خود زاده شده بود، وی را شخصی می‌داند که چیزهای قطعی اندکی در باره او می‌دانیم، جز اینکه ادعای مسیحایی داشت و کاهنان یهود به خاطر این ادعا بر وی خرده می‌گرفتند و پیلاتس او را مصلوب کرد. گزارش زندگی و مرگ او را انجیل نویسان به نفع الهیات پولسی تغییر دادند و چیزهایی بدان افزودند. از این رو، داستان شام آخر عیسی با شاگردانش به منظور منطبق شدن با آیین مذهبی کلیساهای پولسی نوسازی شده است. جسد عیسی نیز ممکن است با اجساد سایر اعدام شدگان به حفره‌ای افکنده شده: خاک سپاری به دست یوسف [اهل رامه] و داستان قبر خالی او را انجیل نویسان به منظور تقویت اعتقادات پولسی در باب منجی مرده‌ای که از خاک برخاست، ساخته‌اند. به نظر لُوازی، عیسی در واقع بنیانگذار مسیحیت نیست، بلکه وی صرفاً کبریتی است که آن آتش را برافروخت. سایر نقادان متأخر مانند آلبرت شوایتزر،

۱. متی ۱۰:۲۳، ۱۶:۲۸، ۲۴:۳۴؛ مرقس ۱:۹، ۱۳:۳۰؛ لوقا ۹:۲۷، ۲۱:۳۲.

چارلز گوئینبرگ و رادلف بولتمان می‌گویند یک مسأله قطعی در توده‌ای از افسانه‌های نامعتبر این است که شخصی که آگاهی ما از زندگی او اندک یا هیچ است - به گفته شوایتزر، هیچ ادعای علنی در باب مسیحا بودن نداشت و به گفته بولتمان، حتی به طور خصوصی نیز چنین ادعایی نمی‌کرد و به گفته گوئینبرگ، چه بسا نامش هم عیسی نبود - به دست پیلاطس مصلوب شد و موضوع یک داستان الهیاتی قرار گرفت که بر اساس نیاز نسل دوم و نسلهای بعدی تهیه شده است.

بدین گونه، تعریف عقل‌گرایان پیشین و زنان از عیسی - یعنی آموزگار اخلاقی که تعالیمش برای قرن نوزدهم همانند قرن نخست مهم بود - کاملاً از میان رفت. تا آنجا که نقادی اصولاً یک عیسای تاریخی را اقتضا می‌کند، باید به چیزی مانند موضع رایماروس باز گردیم و به کمک تحلیل منابع که بدون آن هر راه‌حلی گزاف و ناتمام خواهد بود، این موضع را تصحیح کنیم. یک شرط اساسی برای هر نظریه آن است که حقایق را بازگو کند. آیا این نظریه چنین است؟ آری و خیر. برخی از حقایق را بازگو می‌کند، ولی نه همه را. در این نظریه، شکل‌گیری داستان انجیل بیان می‌شود، همچنین سنت عیسای انسان که در دوران پتطیوس پیلاطس آزار کشید، ادعای پاپیاس در مورد ملاقات با اشخاصی که شاگردان بی‌واسطه عیسی را دیده بودند، امتناع بسیاری از نویسندگان مسیحی نخستین (از جمله نویسندگان انجیل هم‌نوا، تعالیم دوازده رسول، شبان‌هرماس و عموم آثار مکتوب ایونیها) از خدا خواندن او، و اعتراف ظاهراً همگانی نقادان قدیم مسیحیت، تا آنجا که حملات آنان به مسیحیت ضبط شده است، به اینکه ایشان با یک انسان رو به رو هستند و نه با یک اسطوره. اگر حقایق تنها اینها می‌بودند، یک

نظریه به شیوه‌ای که گذشت، برای روشن کردن آن حقایق کفایت می‌کرد. اما حقایق دیگری نیز وجود دارند که نمی‌توان آنها را با این نظریه توضیح داد. رساله‌های پولس که تاریخ آنها سنتاً به میانه قرن اول نسبت داده می‌شود و مسیح رمزی (mystical Christ) در آنها «قوت خدا و حکمت خدا»،^۱ «نخست‌زاده تمامی آفریدگان»،^۲ «کسی که همه چیز از اوست و ما از او هستیم»^۳ و «مرد و زنده گشت تا بر زندگان و مردگان سلطنت کند»^۴ خوانده شده، نمی‌تواند بیانگر یک عیسای انسان باشد. حتی اگر مانند فان ماین همه نوشته‌های پولسی را به قرن دوم نسبت دهیم (که یک فرض افراطی و غیرمحتمل است) لحن عبارات یاد شده برای انسانی که از گوشت و خون درست شده و یکصد سال قبل از آن می‌زیسته، نسبتاً شدید است. اگر فرض لُوازی و دیگران را بپذیریم که اناجیل به نفع الهیات پولسی ویرایش شده‌اند، باید پرسیم این الهیات از کجا آمده بود و چرا نویسندگان عهد جدید برای اسطوره خود انسانی را دستاویز قرار دادند که به گفته نقادان، جز در شیوه مردن، با قهرمان آن اسطوره هیچ وجه اشتراکی نداشت؟ دشواری توضیح مسیحیت پولسی بر حسب عیسای انسان با در نظر گرفتن سکوت مطلق رساله‌های پولس در باب سیره و تعالیم او دو چندان می‌شود. نظریه تاریخی می‌تواند سنت یک عیسای انسان را، و نه سنت یک عیسای خدا را مدلل کند. برای مدلل ساختن این عیسی لازم است مسیر دیگری را در پژوهش تعقیب کنیم.

۱. رساله اول به قرنتیان ۱:۲۴.

۲. رساله یه کولسیان ۱:۱۵.

۳. رساله اول به قرنتیان ۸:۶.

۴. رساله به رومیان ۹:۱۴.

فصل چهارم

نظریه اسطورگی (۱)

عیسای ماقبل مسیحیت

در سال ۱۷۶۹، یک سال پس از درگذشت رایماروس و پیش از آنکه لِسینگ تحقیقات ویرانگر آن نقاد را منتشر کند، وُلتر سالخورده «برخی از شاگردان بولینگبروک مورخ را که زیرکی آنان از دانسته‌هایشان افزون بود»، به حضور پذیرفت. ایشان می‌گفتند که از نسب‌نامه‌های متناقض و گزاف‌گوییهای داستانهای کودکی عیسی در اناجیل دریافته‌اند که چنین شخصی هرگز وجود نداشته است. حکیم شهر فرنی در سرشت خود، هیچ چیز را حرمت نمی‌نهاد و از این ادعا به شگفتی نیفتاد، ولی ادله دیدارکنندگان را ناتمام دانست. بدین شیوه نظریه اسطورگی برای نخستین بار سر بر آستان تاریخ سایید.

وُلنی و دوپویی. انقلاب فرانسه انتشار بی‌خطر چنین اندیشه‌هایی را ممکن ساخت. در سال ۱۷۹۱ وُلنی که جهان‌دیده‌ای برجسته و عضو مجلس مؤسسان بود، یک مقاله تاریخی به نام ویرانه‌های امپراطوریه‌ها را منتشر کرد و در آن مدعی شد که اصولاً همه ادیان یکی هستند و اتحاد نهایی آنها را پیشگویی کرد. او داستان عیسی را به یک اسطوره

خورشیدی تنزل داد و به گونه‌ای غیر منطقی، کلمه «کرایست» [Christ) معادل یونانی «مسیح»] را برگرفته از نام کریشنا، خدای هندوان دانست. در سال ۱۷۹۵ شارل فرانسوا دوپویی که یک کشیش سابق و عضو مجمع ملی بود، اثر خود به نام ریشه همه ادیان را منتشر کرد و این شیوه تفسیر را در آن به پیش برد. نام یحیای تعمید دهنده (یوانس) از ماهی - خدای^۱ بابلی «ثآ» یا «اوانس» گرفته شده؛ عیسی در طویل به دنیا می‌آید؛ زیرا در زمانهای دور، هنگامی که به گفته دوپویی اسطوره خورشیدی پدید آمد، خورشید هنگام انقلاب شتوی در برج ثور (گاوانر) واقع می‌شد؛ پطرس، رسولی که کلیدهای ملکوت آسمان بدو سپرده می‌شود، همان ژانوس، خدای روم قدیم است که کلیدهایی را حمل می‌کند؛ و مسائلی از این قبیل. این گونه حدسها، به علت در بر نداشتن تحلیل تاریخی لازم، هرگز نمی‌توانست دلیل شمرده شود. نهایت چیزی که از آنها به دست می‌آمد، این بود که ممکن است بت پرستان بر برخی از مراحل تحول آن داستان تأثیر گذاشته باشند. این حدسها سؤال مهمی را بی‌پاسخ می‌گذاشت که چرا مردمی که خواهان خورشیدپرستی بودند، زحمت تأسیس دین تازه‌ای را بر خود هموار کردند، در حالی که دین پیشین خودشان چنین چیزی را ممکن ساخته بود.

برونو باور. به سال ۱۸۴۰، هنگامی که زندگی عیسی نوشته اشتراوس پیش روی مردم جهان قرار داشت، برونو باور، استاد الهیات در دانشگاه بُن (که نباید اورا با ف. ک. باور از دانشگاه توینگن اشتباه کرد) مسؤولیت

1. fish-god.

بازنویسی تاریخ صدر مسیحیت از یک دیدگاه انتقادی را بر عهده گرفت. تلاش او تقریباً به طور ناگهانی به بهای از دست دادن کرسی تدریس او تمام شد. اکنون که وی لگام از دهان برگرفته بود، به دستاوردهای هر چه افراطی‌تر سوق داده شد. به گفته برونو باور مسیحیت در آغاز قرن دوم میلادی از درهم آمیختن فلسفه رواقی و یهودیت پدید آمده است. مرقس، نویسنده قدیم‌ترین انجیل که در دوران هادریان به این کار پرداخت، از روی عمد، عیسی را به عنوان یک پادشاه الهی آرمانی در مقابل امپراتوران رومی اختراع کرد. این اختراع مورد قبول همگان واقع شد و انجیل‌نویسان بعدی به آن شاخ و برگ دادند تا با پیش‌فرضهای جامعه مسیحی نخستین سازگار افتد. رساله‌های پولس جعلیاتی مربوط به قرن دوم و حتی از انجیلها تازه‌تر هستند. بر اساس این نظریه اشارات تاسیتوس و سوئونیوس به وجود مسیحیانی در قرن اول جعلی است و باید آنها را به یک سو نهاد.

این گونه نظریات سؤالی را پیش می‌آورد که چرا در لحظه‌ای خاص از تاریخ بشر، اشخاص معینی، نه تنها به فکر بنیانگذاری دین تازه‌ای افتادند، بلکه لازم دانستند که این دین را بر دستگاه استادانه زندگینامه تخیلی، تاریخ جعلی و نوشته‌های ساختگی استوار کنند، بدون آنکه کمترین بهره‌ای از حقیقت داشته باشد و چگونه این ساختمان جعلی که مطلقاً بر چیزی استوار نبود، اصولاً توانست اعتباری کسب کند. تنها در پایان قرن نوزدهم بود که با این مسأله به طور جدی برخورد شد. در آن زمان تلاش برای باز نویسی داستان عیسی بر مشرب لیبرال پروتستان فروکش کرده بود و نیاز به کار تازه‌ای آشکارا احساس می‌شد.

ج. ۴۰. رابرتسون. پیشگام این پژوهش جان مکینان رابرتسون بود که همه او را بزرگترین عقل‌گرای انگلیسی آغاز قرن بیستم می‌شمارند. نخستین کتاب وی پیرامون ریشه‌های مسیحیت به نام مسیحیت و اسطوره‌شناسی (۱۹۰۰)، پس از کتاب شاخه‌زرین نوشته فریزر منتشر شد. شاخه‌زرین جامعه‌فرهیختگان را با این اندیشه آشنا کرده بود که ریشه دین در آیینهای جادویی است که انسانهای ابتدایی از طریق آن می‌کوشیدند به تقویت فرایند طبیعت و تأمین غذا پردازند. از جمله چیزهایی که توجه فریزر بدان جلب شد، رسم قدیمی و گسترده‌ای بود که در طی آن، رئیس قبیله یا نایب او کشته می‌شود تا باروری خاک افزایش یابد، همچنین رابطه آن رسم با بسیاری از اساطیر کهن که در آنها، خدا (اوزیریس، تموز، دیونیسوس و غیره) کشته می‌شود و دوباره برای تجدید حیات برمی‌خیزد. رابرتسون می‌گفت: عیسای مصلوب و از خاک برخاسته با این طبیعت‌خدایان که هر سال کشته و دوباره احیا می‌شوند و پیرامون تمام آنها می‌توان گفت به شکلی در راه مردم می‌میرند و گوشت خود را برای خوردن و خون خود را برای نوشیدن به آنان می‌دهند، اصولاً یکی است. او بدون آنکه اشتباه وُلنی در اشتقاق واژه کرایست از کریشنا را تکرار کند، اظهار می‌دارد که داستانهای عیسی و کریشنا جنبه‌های مشترکی دارند که از مایه‌های اسطوره‌ای رایج در جهان باستان سرچشمه می‌گیرند. هر کدام از آنها در کودکی خطر قتل طراحی شده به وسیله یک ستمگر را از سر می‌گذرانند؛ گهواره عیسی یک آخور است و کریشنا در سبدي که برای باد دادن

خرمن به کار می‌رفته، می‌خوابد و امور دیگر. میسیونرهای ژزوئیت اسطوره‌خدای مصلوب را حتی در نقاط دوری مانند تبت در قرن هفدهم و نپال در قرن هیجدهم یافته‌اند.

خود فریزر که تحقیقات مردم‌شناسی او راهگشای نظریه اسطوره‌گی بود، چنین چیزی را نمی‌پذیرفت و چنین استدلال می‌کرد که توضیح دادن یک حرکت دینی بزرگ جز از طریق تأثیر گذاری یک ذهن فوق‌العاده امکان ندارد. رابرتسون پاسخ مناسبی می‌دهد و می‌گوید فراهم بودن شرایط اجتماعی بیش از ذهنهای فوق‌العاده در گسترش ادیان سهم دارد و برای نمونه می‌پرسد که آیا وجود آیین دیونیسوس در یونان وجود تاریخی دیونوسوس را اثبات می‌کند؟ حتی اگر ذهنهای فوق‌العاده در تاریخ صدر مسیحیت نقش داشته باشند، نباید نتیجه بگیریم که یکی از آنها عیسی بوده است.

رابرتسون حاضر است امکان وجود یک عیسای تاریخی - و شاید بیش از یکی - را که در داستان انجیل سهمی داشته، بپذیرد. ممکن است «آموزگار یا آموزگارانی به نام عیسی یا چند آموزگار با نامهای گوناگون و لقب مسیح» (که بسیاری از آنان معروفند)، برخی از سخنان اناجیل را بر زبان آورده باشند.^۱ عیسای کتاب تلمود که بیش از یک قرن پیش از تاریخ سنتی تصلیب، سنگسار گردید و به دار آویخته شد، شاید واقعاً وجود داشته و به گونه‌ای در سنت مسیحی سهمی باشد.^۲ ممکن است یک عیسای تاریخی «عقیده‌ای سیاسی و در مسیر برداختن فرمانروایی رومیان را

1. J. M. Robertson, *Christianity and Mythology*, revised edition, p.125.

2. *Ibid.*, pp.363-364, 378-379.

تبلیغ کرده و... بدان سبب اعدام شده باشد» و نویسندگان مسیحی که در اندیشه آشتی با رومیان بوده‌اند، آن حقایق را پایمال کرده باشند.^۱ یا اینکه یک نفر از ایالت جلیل که بر اساس ایمان شفا می‌داده و شهرت محلی داشته، روزگاری در یک آشوب به عنوان قربانی انسانی کشته شده و ممکن است داستان او با اسطوره در آمیخته باشد.^۲ نظریه اسطورگی در صدد آن نیست که احتمالات فوق را مردود بداند. چیزی که نظریه اسطورگی نمی‌پذیرد، این است که پیشینه مسیحیت به بنیانگذار مشخصی برگردد که محتوای انجیلها را تعلیم می‌داده و در شرایطی که در انجیلها آمده، به قتل رسیده باشد. یوسیفوس، به استثنای یک تحریف آشکار که در کتاب او صورت گرفته، نسبت به چنین بنیانگذاری ساکت است و تاسیتوس، حتی در صورتی که سندیت آن را اصیل بدانیم (همان طور که رابرتسون چنین گرایشی دارد)، صرفاً سنت مسیحی رایج در عصر خود را بازگو می‌کند.

اما چگونه این طبیعت خدای ماقبل تاریخی که هر ساله برای زیستن قوم خود کشته می‌شد و دوباره از مردگان بر می‌خاست، سرانجام به شکل یک یهودی قرن اول که بر اساس اتهام سیاسی در اورشلیم اعدام شده بود، جلوه نمود؟ رابرتسون پاسخ می‌دهد که نام عیسی از کلمه عبری «یشوع» می‌آید. بنا بر این، بنیانگذار سنتی مسیحیت همانم جانشین افسانه‌ای موسی است که بنی اسرائیل را از رود اردن عبور داد و به سرزمین

1. *The Historical Jesus*, p.56.

2. *Jesus and Judas*, pp.205-207. *A Short History of Christianity*, Thinker's Library edition, pp.15-16.

موعود برد و یک بار در گرما گرم جنگ، خورشید و ماه را متوقف کرد تا بنی اسرائیل انتقام خود را از دشمنان بگیرند. یسوع یک چهره اسطوره‌ای است و این نام (به معنای «یهوه نجات است» یا «یهوه نجات می‌دهد») پیش از آنکه یک نام انسانی باشد، الهی است. رابرتسون وجود یک آیین ابتدایی یسوع را مفروض می‌گیرد: یک خدای فلسطینی با قرابت‌هایی به تموز و خدایان دیگر که ویژگی مهم او عبارت بوده از یک جشن بهاری که در آن، یک قربانی انسانی با لباس‌های شاهانه کشته و خورده می‌شد تا گوشت و خون او برای جامعه نجات را به ارمغان آورد. هنگامی که یهودیان توحید را پذیرفتند، این آیین به طور طبیعی موقوف شد، ولی در گوشه و کنار سامریه، جلیل و سایر مناطق در حاشیه یهودیت ادامه یافت و در دورانی، صرف یک وعده غذا همراه با تصلیب و رستاخیز نمایشی، جای قربانی انسانی را که ممنوع شده بود، گرفت. به اعتقاد رابرتسون این شعائر باستانی اسطوره مصیبت و رستاخیز عیسی را پدید آورد.

آیا برای وجود این آیین شاهی وجود دارد؟ رابرتسون معتقد است که نشانه‌هایی از آن حتی در عهد جدید وجود دارد. در مرقس (۳۸:۹) می‌خوانیم که یوحنا رسول به عیسی می‌گوید:

ای استاد، شخصی را دیدیم که به نام تو دیوها را بیرون می‌کرد و متابعت ما نمی‌نمود و چون متابعت ما نمی‌کرد، او را ممانعت نمودیم.

رابرتسون از این عبارت می‌فهمد که جن‌گیران در فلسطین، حتی

پیش از ظهور مسیحیت، نام یسوع یا عیسی را برای شفا دادن به کار می‌بردند.* همچنین در باب نهم اعمال رسولان از «شاگردانی» در دمشق سخن به میان آمده، پیش از آنکه به نشر پیام انجیل در آنجا اشاره‌ای شده باشد.

اما دلیل عمده برای وجود یک آیین یسوع یا عیسی در زمانی پیش از مسیحیت، داستان براباس است. در گزارش انجیل از محاکمه عیسی می‌خوانیم که رسم فرمانروای رومی فلسطین این بود که در هر عید فصح یک زندانی را با انتخاب مردم آزاد می‌کرد. پیلاتس می‌خواست عیسی را رهایی دهد و به یهودیان پیشنهاد کرد که وی را طبق این رسم برهاند؛ ولی جمعیت آزادی براباس را درخواست کردند. او به گفته مرقس و لوقا یک تن آشوبگر و قاتل بود. پیلاتس از روی ناچاری به خواسته یهودیان تن در داد. ما برای اثبات وجود این رسم هیچ شاهد مستقلی نداریم. بعید است که رومیان در ایالت آشوب‌زده فلسطین چنین امتیازی را برای یهودیان قائل شده باشند و موافقت شخص سختگیری مانند پیلاتس با رهایی چنین تبهکاری بعیدتر می‌نماید. این داستان غیرمعتبر است و جا دارد پیدایش آن را بررسی کنیم.

در نسخه‌هایی از انجیل متی (۱۶:۲۷-۱۷) که اوریجن در قرن سوم میلادی از آنها باخبر بوده، عبارات زیر وجود داشته است:

در آن وقت زندانی مشهوری به نام عیسی براباس داشتند.
پس چون مردم جمع شدند، پیلاتس ایشان را گفت: که را

* همچنین در اعمال رسولان (۱۳:۶) از جادوگری به نام «باریسوع» در عصر رسولان یاد شده است. (مترجم)

می‌خواهید برای شما آزاد کنم؟ عیسی براباس یا عیسی
مشهور به مسیح را؟

بیشتر نسخه‌های زمان ما فاقد کلمه «عیسی» قبل از «براباس» هستند، ولی رابرتسون معتقد است که متن اصلی به شکل بالا بوده و کلمه «عیسی» بعداً حذف شده است تا نام نجات دهنده را به یک راهزن نداده باشند. «براباس» در زبان آرامی به معنای «پسر پدر» و «عیسی براباس» به معنای «عیسی پسر پدر» است. به گفته رابرتسون راز این داستان در این حقیقت نهفته است که در بسیاری از شعایر باستانی مربوط به قربانی انسان، پسر رئیس یا پادشاه به جای پدرش قربانی می‌شد. اگر آیین باستانی یسوع دارای این ویژگی بوده، بر اساس اعتقاد مردم ابتدایی که قربانی را با خدا برابر می‌دانستند، «یسوع پسر پدر» لقب و عنوان خود خدا بود و هنگامی که قربانی موقوف گردید، چنین وضعی باقی ماند. هنگامی که داستان تصلیب عیسی برای اولین بار رواج یافت، یهودیان اظهار می‌داشتند که این صرفاً بازسازی آن سنت کهن یسوع پسر پدر - عیسی براباس - است که از دیدگاه یهود یک اسطوره رسوا بود. مسیحیان برای مقابله با این اعتراض، داستانی را به اناجیل افزودند، حاکی از اینکه عیسی آنان با عیسی براباس تفاوت دارد و در حقیقت همین یهودیان بودند که براباس را آزاد کردند و مسیحا را به کام مرگ انداختند.

رابرتسون برای تقویت بیشتر نظریه آیین یسوع قبل از مسیحیت، به حادثه‌ای که فیلون آورده، اشاره می‌کند. وی می‌نویسد: شاهزاده‌ای از خاندان هیرودیس به نام اگریپای اول، پس از دریافت فرمان پادشاهی از کالیگولا قيصر، برای رفتن به فلسطین از اسکندریه عبور می‌کرد. در آن

هنگام، یک گروه آشوبگر یونانی به منظور ابراز نفرت از یهودیان، دیوانه‌ای به نام «کِراباس» را گرفته، لباس مسخره‌ای بر او پوشاندند، تاجی بر سرش و عصایی در دستش نهادند و درباریان مسخره‌ای را بر او گرد آورده، او را به زبان آرامی «خداوندگار» خواندند. رابرتسون تصور می‌کند که «کِراباس» یک غلط املائی و صحیح آن «بِراباس» باشد* و اینجا نیز تأییدی برای وجود آیین یسوع پسر پدر می‌بیند. همان طور که می‌دانیم، به گفتهٔ اناجیل، عیسی نیز قبل از تصلیب با لباس سلطنتی آراسته شد و او را مسخره کردند.

رابرتسون استدلال می‌کند که داستان مصیبت و رستاخیز عیسی در اناجیل بر یک نمایش آیینی که در ارتباط با آیین یسوع اجرا می‌شده، مبتنی است. برای مثال، داستان اندوه عیسی در باغ جتسیمانی حتی به عنوان یک روایت قابل توجه نیست؛ زیرا گفته شده که تنها شاهدان آن، یعنی پطرس، یعقوب و یوحنا در خواب بوده‌اند و این داستان فقط به عنوان صحنه‌ای از یک نمایش قابل توجه است. چنین وانمود شده که عیسی به آن سه تن گفت: «مابقی را بخوابید و استراحت کنید»؛ و لحظه‌ای بعد گفت: «برخیزید برویم» - یک تناقض عجیب، مگر اینکه بگوییم یک خروج و یک ورود، غفلتاً از قلم افتاده است. کاهنان به یهودا پول می‌دهند تا مردی را تسلیم آنان کند که معروف بوده و دستگیری او بدون

* دو حرف «ب» و «ک» در خط آرامی به یکدیگر شباهت دارند. (مترجم)

۱. مرقس ۱۴: ۴۱-۴۲. اگر نظریهٔ کوشو در باب اصل لاتینی این انجیل پذیرفته شود، این استدلال از بین می‌رود؛ زیرا عبارات یاد شده در قدیم‌ترین نسخهٔ لاتینی به ترتیبی دیگر است. نک: فصل بعد.

کمک این شخص امکان داشته است. چنین چیزی در زندگی واقعی نامعقول می‌نماید، ولی به عنوان یک سبک نمایشی، قابل فهم است. گزارش متی و مرقس از محاکمه شبانه و محکومیت عیسی توسط قیافا و سنهدرین (که گویا اعضای آن به خواب نیازی نداشته‌اند و برای تحقیق در نیمه شب به دنبال شاهدان می‌فرستند) تنها با مقتضیات اجرای یک نمایشنامه قابل توضیح است. ظاهراً لوقا که داستان محاکمه را تا بامداد به تعویق انداخته، تناسب بیشتری را رعایت کرده است.

به گفته رابرتسون، در قرن اول میلادی در فلسطین و میان «جوامع پراکنده» یهودیان، یک آیین پنهانی بسیار قدیم وجود داشت که مراسم اصلی آن یک مراسم رمزی مرگ یک منجی - خدا^۱ به نام یسوع پسر پدر بود. یک نمایش آیینی که هر سال در بهار - به عنوان یادگاری از رسم ماقبل تاریخی قربانی انسان - انجام می‌شد، مصیبت و رستاخیز یسوع را ارائه می‌داد. پس از سقوط اورشلیم و ویرانی معبد به سال ۷۰ میلادی اسطوره منجی-خدا با رؤیای مسلط بر یهودیان در باب یک منجی که به نظم کنونی جهان پایان خواهد داد و «ملکوت خدا» را برپا خواهد کرد، ترکیب شد. این آیین نقش تبلیغی بر عهده گرفت و با تعمیم به نام «یسوع مسیحا» که پس از ترجمه به یونانی یسوس کریستوس - عیسی مسیح - شد، افرادی به آن آیین پا نهادند. در این مرحله، چهره پیلاتس به عنوان نماینده دولت منفور روم، به این نمایش آیینی افزوده شد و داستان شکل تاریخی به خود گرفت. ربانیون یهود این حرکت را بدعت و ممنوع اعلام

1. saviour-god.

کردند. در نتیجه، این حرکت غیریهود را مخاطب قرار داد و هر چه بیشتر ضد یهودی شد. تبلیغ به آثار مکتوب نیاز پیدا کرد. برای تأمین این مقصود، از یک سو کتابهای یهودی موجود بسط یافت و نمونه آن کتاب تعالیم دوازده رسول است؛ از سوی دیگر، رساله‌هایی در الهیات به شکل نامه تهیه شد، مانند رساله‌های منسوب به پولس؛ و از دیگر سو، نمایش آیینی تصلیب و رستاخیز را به شکل روایتی در آوردند که به شکل اناجیل عرضه شد. متون اناجیل گواهی می‌دهند که در آغاز مسیحیت میان گروههای یهودی و ضد یهودی کشمکش طولانی وجود داشته و سرانجام، گرایش ضد یهودی چیرگی یافته است. این گرایش موجب گردید که با هر وسیله ممکن مسئولیت تصلیب را بر گردن یهودیان بگذارند و به همان دلیل نقش پیلاطس را در این امر نادیده انگارند. به گفته رابرتسون شخصیت یهودا (Ioudas مخفف Ioudaios یعنی «یهودی») به منظور مجسم کردن قوم منفوری که عیسی را به عنوان مسیحای خود نپذیرفت، آفریده شده است.

همان طور که دیدیم، رابرتسون امکان وجود یک یا چند چهره تاریخی را که احتمالاً در عناصری از داستان عیسی سهیم شده‌اند، انکار نمی‌کند؛ ولی نمی‌پذیرد که اناجیل نمایشگر موادی از زندگینامه این چهره باشد. وی در برابر متون «محور» که اشمیدل به عنوان هسته زندگی عیسی برگزیده، مانع ایجاد می‌کند. برای مثال، هنگامی که مرقس می‌نویسد عیسی در جاهایی که بی‌ایمانی وجود داشت «هیچ معجزه‌ای نمی‌توانست نمود»، نمی‌خواهد محدودیتی برای قدرت او قائل شود، بلکه می‌خواهد بگوید: «در جاهایی که مردم به

کمک خواهی از او ایمان نداشتند، شفا دادنهای منسوب به وی اندک بود.^۱ شاید این داستان برای آن اختراع شده باشد که فقدان هر خاطره‌ای از عیسی در ایالت جلیل را توجیه کند.^۲ این سخن که «چرا مرا نیکوگفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست، جز خدا فقط»، نباید اصیل باشد و ممکن است برای تقویت جنبه ایونی («بشری») عیسی افزوده شده باشد. به گفته رابرتسون، وجود فرقه ایونی مرهون ادامه سنت عیسای انسان نبود، بلکه مرهون تلاشی بود برای سازگار کردن آیین عیسی* با یهودیت بنیادگرا که خدایی هیچ موجودی جز یهوه را نمی پذیرفت.^۳ ولی آن سخن به چنین تفسیری نیازمند نیست، بلکه می تواند به عنوان ادعای الوهیت عیسی تلقی شود و پدران نخستین کلیسا نیز آن را چنین تلقی می کرده اند.^۴ انکار عیسی نسبت به دانستن روز و ساعت فتنه‌ها به معنای پایین بودن رتبه وی نسبت به رتبه پدر است و نه به معنای انسان معمولی بودن او. فریاد وی بر صلیب که «خدای من، خدای من چرا مرا وا گذاردی؟» با الوهیت این رنج کشیده سازگار است، مانند عبارت «عیسی گریست» در انجیل یوحنا [۱۱:۳۵]. به علاوه، آن عبارت از مزامیر (۱:۲۲) اقتباس شده است و علمای الهیات معتقدند که به تحقق پیشگوییهای آن مزموار اشاره دارد. بدین گونه، در دفاع از اصل الوهیت عیسی، طرفداران اسطوره‌گی او با علمای الهیات هم‌دست می شوند.

1. *Christianity and Mythology*, revised edition p.444.

2. *Jesus and Judas*, pp.152-153.

* یعنی نمایشهای آیینی عیسای ماقبل تاریخ. (مترجم)

3. *Christianity and Mythology*, revised edition p.443, 445.

4. *Jesus and Judas*, pp.147-148.

رابرتسون چند قضیه فرعی را که در اصل نظریه نقشی ندارد، برای تقویت آن به کار گرفته است. والدین عیسی نیز طبعاً مانند خود او اسطوره‌ای هستند. مریم یا ماری مطابق است با الهه مادر که اشکال مختلف آن میرهای سوریان، میای یونانیان، مایای هندوان و مانند آن است - همه آنها مشتقات واژه باستانی و آشنای «ما» هستند. یوسف انجیلها از یوسف سفر پیدایش گرفته شده که نیای اسطوره‌ای قبایل مرکز فلسطین بوده و بدان علت وارد این داستان شده که سامریان انتظار داشتند مسیحا از نسل یوسف باشد. عیسی در بیت لحم به دنیا می آید؛ زیرا آن مکان یک مرکز باستانی پرستش تموز بود و خود داوود نیز بر اساس این نظریه، گونه دیگری از آن خداست. عیسی «پسر نجار» خوانده شده، نه به سبب اینکه پدر وی نجار بوده، بلکه بدان علت که وی پسر خدا، «عقل فعال» (demiourgos) یا معمار جهان است.

تصویر عیسی در متی (۷:۱-۲۱) که سوار بر یک الاغ و یک کره الاغ وارد اورشلیم می شود، نزد بیشتر نقادان، یک داستان فرعی است که انجیل نویس آن را به الفاظ پیشگویی مسیحایی زکریا (۹:۹) پیوند داده است:

اینک پادشاه تو نزد تو می آید با فروتنی و سواره بر حمار و بر کره الاغ.

در کتاب زکریا، به شیوه مترادفات شعر عبری، دو بار به واژه «الاغ» اشاره شده است و مانند این شیوه در عهد عتیق، فراوان یافت می شود. متی به منظور تطبیق دادن این پیشگویی با عیسی، وی را سوار بر دو الاغ جلوه می دهد. رابرتسون این توضیح را نمی پذیرد. وی معتقد است که

ورود پیروزمندانه عیسی به اورشلیم سوار بر دو الاغ نشانه عبور خورشید در هنگام انقلاب صیفی از برج سرطان است که در اساطیر بابلی و یونانی به شکل دو الاغ نشان داده می‌شد. شاهد وی یک مهر غنوصی است که روی آن تصویر الاغی در حال شیر دادن به کره خود، همراه با تصویر یک خرچنگ (سرطان) مشاهده می‌شود و بالای آن این عبارت حک شده است:

^۱(D.N. IHV.XPS:Dominus Noster Iesus Christus DEI FILIUS)

به اعتقاد رابرتسون، دوازده رسول اسطوره‌اند: این عدد در رساله‌های پولس نیامده، مگر در رساله اول به قرن‌تین (۵:۱۵) که بعداً به آن افزوده شده است. برای ساختن این اسطوره از اصطلاح «رسول» یعنی دوازده مأموری که مقامات مرکزی یهود برای گردآوری پول از یهودیان پراکنده گماشته بودند، سود جسته‌اند و متن موجود کتاب تعالیم دوازده رسول قطعاً بر یک اثر یهودی استوار شده است. به گفته رابرتسون، این اثر تعالیمی را در بر دارد که دوازده رسول یهودی به جوامع یهودی جهان باستان ابلاغ می‌کردند. هنگامی که مسیحیان کتاب مذکور را پذیرفتند و به اصلاح آن پرداختند، عنوان کتاب (که به عقیده رابرتسون، اصلی و در نتیجه، یهودی است) این داستان را پدید آورد که عیسی دوازده رسول داشته است و با گذشت زمان فهرست‌هایی از اسامی آنان تهیه کردند و در انجیلها جا دادند.

رابرتسون در این مسیر بر امور زیر تأکید می‌کند: سکوت رساله‌های

1. *Christianity and Mythology*, revised edition p.341.

معنای عبارت لاتینی متن چنین است: «خداوندگار ما، عیسی مسیح، پسر خدا.»

پولس در باب تعالیم عیسی، تناقض میان روایت مرقس و روایت منبع از فرضی Q آن تعالیم، فراوانی معادلهای این تعالیم که ادعا می شود بی عدیل است، در عهد عتیق و تلمود، فقدان هر معیار واقعی برای بررسی اعتبار هر بخش آن. وی این امور را پشتیبان نتایج علمی خود می داند که اناجیل عبارتند از «ساختمان بی پایه اسطوره‌هایی مربوط به عمل و اسطوره‌هایی مربوط به اعتقاد که بهره‌ای از تحلیل علمی ندارند، جز مسیحای ساکت و مصلوب شده‌ای که پولس تبلیغ می‌کرد و تنها با تفکر می‌توان وی را با چهره ناشناخته و مبهم عیسی بن پندیرا در تلمود که شاید یکصد سال پیش از میلاد به خاطر نوعی بدعت ناشناخته مصلوب شده باشد، برابر دانست.»^۱

ویتکر. توماس ویتکر، مردی با دانش ناب، پرورش فلسفی و توانایی ادبی، به سال ۱۹۰۴ نظریه‌هایی را در باب ریشه‌های مسیحیت مطرح کرد و در آنها، فرضیه رابرتسون پیرامون آیین یسوع ماقبل مسیحیت را پذیرفت. وی در تأیید این نظریه، فقره زیر را از رساله یهودا شاهد آورد:

پس می‌خواهم شما را یاد دهم هرچند همه چیز را دفعتاً می‌دانید که بعد از آنکه عیسی [یا خداوند] قوم را از زمین مصر رهایی بخشیده بود، بار دوم بی‌ایمانان را هلاک فرمود. و فرشتگانی را که ریاست خود را حفظ نکردند، بلکه مسکن حقیقی خود را ترک نمودند در زنجیرهای ابدی در تحت ظلمت به جهت قصاص یوم عظیم نگاه داشته است.^۲

1. *Ibid.*, p.433.

۲. رساله یهودا ۵-۶. فرشتگان مورد اشاره همان «پسران خدا» در باب ششم سفر پیدایش هستند که دلباخته «دختران آدمیان» شدند و جباران را پدید آوردند.

انبوهی از دشواریها در عبارت بالا وجود دارد. برخی از دستنوشته‌ها در در سطر دوم، «عیسی» و برخی دیگر «خداوند» دارند و نمی‌توان گفت کدام یک قدیم‌تر است. در نسخه‌های رایج کتاب مقدس «خداوند» مشاهده می‌شود و تعبیر «بار دوم» بدون آنکه به دستنوشته‌ای مستند باشد، «بار دیگر» شده است. اگر قرائت «عیسی» را اصیل بدانیم (زیرا بدلی بودن آن مشکل و بعید است)، این عبارت رهایی بنی اسرائیل از مصر و مجازات فرشتگان گنهکار را به عیسی یا یسوع نسبت می‌دهد (این دو نام در یونانی یکسان هستند). مشکلی در این سخن وجود دارد و آن اینکه عهد عتیق نجات از مصر را کار موسی می‌داند و نه یسوع. معنای «بار دوم» نیز به غایت مبهم است. ویتگر اظهار می‌دارد که مجازات فرشتگان کار خداست و استنباط می‌کند که این عبارت شاهی بر آیین یسوع یا عیسی ماقبل مسیحیت است.

ویتگر همچنین به این حقیقت توجه می‌دهد که یکی از پیشگوییهای کتاب سیبیلین که در حدود سال ۸۰ میلادی نوشته شده، آشکارا یسوع عهد عتیق را همان عیسی عهد جدید می‌داند:

سپس کسی از آسمان فرو خواهد آمد، یک قهرمان عالی، کسی که دستش را به درخت نیکو بار دراز کرد، بهترین همه عبریان که روزگاری خورشید را از سیرش باز داشت و با سخنانی دلپذیر و لبهایی مقدس، به آن فرمان توقف داد.^۱

1. *Sibylline Oracles*, V, 256-259.

ویتکر، مانند رابرتسون، ریشه مسیحیت را ترکیبی می‌داند از آیین رایج منجی‌خدایی که انسان پس از اتحاد عرفانی با وی می‌تواند جاودانه شود، و انتظار مسیحای یهود که به نظم کنونی جهان پایان خواهد داد. پیش از ویرانی اورشلیم به سال ۷۰ میلادی، مسیحیانی به معنای امروزی آن وجود نداشتند، بلکه در یک سو سرسپردگان آیین منجی‌باوری شرقی و در سوی دیگر مسیح‌باوران یهودی یافت می‌شدند. ویتکر، بر خلاف رابرتسون، گزارش تاسیتوس پیرامون آزار نرون را اصیل می‌داند، ولی معتقد است مسیحیانی که به دست نرون کشته شدند، مسیح‌باوران متعصب یهودی بودند که اتهام آتش افروزی به آنان موجه بود. پس از ویرانی اورشلیم، کسانی که عیسی را به عنوان منجی‌خدا می‌پرستیدند، ادعا کردند که خدای آنان واقعاً به عنوان مسیح بر زمین ظاهر شده بود و مصائب یهودیان زائیده نپذیرفتن وی است. عباراتی از عهد عتیق مانند باب ۵۳ از کتاب اشعیا که به بندهٔ بلاکش یهوه اشاره می‌کند، مبنای این ادعا را از کتاب مقدس فراهم کرد و این حقیقت که بسیاری از مسیحان تا کام به دست فرمانروایان رومی یهودیه به قتل رسیده بودند، تبلیغ آن را موجه ساخت. مطرح شدن پیلاطس در این داستان به همین علت بود. در پایان قرن اول میلادی، آیین عیسی یا مسیحای بلاکش، کاملاً تثبیت شده بود. ویتکر همهٔ کتابهای موجود عهد جدید، از جمله رساله‌های پولس، را به قرن دوم میلادی نسبت می‌دهد و معتقد است که تقریباً تمام آنها تا سال ۱۵۰ میلادی به وجود آمده‌اند. وی در چند گفتار که اوریجن از سلسوس نقل کرده - و در آنها سلسوس مسیحیت را مانند حیوان پرستی مصریان و لال‌بازی در آیین رمزی دیونیسوس دانسته است - شاهی بر نظریهٔ یک

نمایش آیینی ابتدایی می‌یابد. در صورت درستی این دریافت، آن نمایش آیینی باید تا نیمه دوم قرن دوم شکل گرفته و ادامه یافته باشد و جای شگفتی است که در نوشته‌های آن عصر هیچ اشاره دقیقی بدان را نمی‌یابیم.

و.ب. اسمیت. از سال ۱۹۰۶ یک ریاضیدان آمریکایی به نام ویلیام پنجامین اسمیت، نظریه اسطورگی دیگری را مطرح کرد که تا اندازه‌ای با نظریه‌های رابرتسون و ویتکر تفاوت داشت. وی مانند آنان، می‌پذیرد که پیش از عصر مسیحیت، «عیسی» یک نام الهی بوده، اما عیسی را خدای آیین قربانی شبه بت پرستی نمی‌داند، بلکه می‌گوید او کسی جز خود یهوه به عنوان نجات بخش نیست. اسمیت این عبارت جادویی را که بر یک پاپيروس اکتشافی یافت شده است، مؤید نظریه خود می‌داند: «تورا قسم می‌دهم به خدای عبرانیان، عیسی». تاریخ این پاپيروس بسیار مورد اختلاف است: برخی آن را به قرن دوم قبل از میلاد و برخی دیگر به قرن سوم میلادی مربوط می‌دانند. بدیهی است که استشهاد به این سند برای نظریه عیسای ماقبل مسیحیت، به تاریخ آن بستگی دارد. به گفته اسمیت پرستندگان یهودی یهوه نجات بخش یا عیسی، به نام «ناصریان» معروف بودند که از کلمه عبری نَصْر به معنای «نگه داشتن» و «حفظ کردن» گرفته شده، و به همین سبب، به معنای پرستندگان یک خدای نجات بخش یا حافظ است. ایپفانیوس که در قرن چهارم بر ضد بدعتها کتاب می‌نوشته، می‌گوید: یک فرقه «ناصریان» ماقبل مسیحیت وجود داشته است. اسمیت معتقد است که آنان غنوصی بوده‌اند؛ یعنی هدف آنان نجات دادن آدمیان از خطاها و وحشتهای شرک و رساندن ایشان به معرفت (gnosis) خدای

واقعی بوده است. آنان در بخشهای گوناگون مدیترانه، از جمله فلسطین، اسکندریه و آفُس تبلیغاتی پنهانی داشتند و در تمام آن مناطق در قرن اول اشخاصی را در حال تبلیغ «چیزهایی پیرامون عیسی» می‌یابیم. در جوامع یونانی زبان نام یَسوس (Iesous) مفهوم شفا دادن (iasis) را می‌رساند. از آنجا که لازم بود طبیعت واقعی این تبلیغات از مقامات امپراطوری پنهان نگه داشته شود، آثار مکتوب آن فرقه به شیوه تمثیل تهیه شد و در آن خدای حقیقی به صورت شفا دهنده‌ای به نام عیسی و خدایان دروغین به شکل شیاطین بیماری و مرگ نشان داده شدند.

قدیم‌ترین این تمثیلهای انجیل مرقس است. اسمیت از این انجیل را، از آغاز تا انجام، رمزی می‌بیند. عیسی به شاگردانش می‌گوید:

به شما دانستن سر ملکوت عطا شده اما به آنانی که بیرونند همه چیز به مثلها می‌شود: تا نگران شده بنگرند و نیینند و شنوا شده بشنوند و نفهمند؛ مبادا بازگشت کرده گناهان ایشان آمرزیده شود.^۱

یعنی تنها برای پیروان آن آیین ممکن می‌شود از ماهیت آیین آگاهی پیدا کنند، آنان که بیرونند باید با تمثیل سرگرم شوند. اما هنگامی که زمان مناسب فرا رسد، اسرار هویدا خواهد شد:

زیرا که چیزی پنهان نیست که آشکارا نگردد و هیچ چیز مخفی نشود، مگر تا به ظهور آید.^۲

آن انجیل نه تنها مشتمل بر امثال، بلکه خود یک مثل طولانی است.

۱. مرقس ۱۱:۴-۱۲.

۲. مرقس ۲۲:۴.

هنگامی که می‌خوانیم زنی مبتلا به خونریزی «چون خبر عیسی را بشنید، میان آن گروه از عقب وی آمده، ردای او را لمس نمود»^۱ و شفا یافت، باید بفهمیم که بیماران روحی با معرفت به خدای حقیقی شفا می‌یابند. هنگامی که عیسی دوازده تن را با قدرت بیرون کردن دیوان و شفا دادن بیماران اعزام می‌کند، این یک اشاره به رسالت یکتاپرستان برای اصلاح جهان شرک است. هنگامی که وی به یک ثروتمند می‌گوید همه چیز خود را بفروشد و به بینوایان بدهد، بدین معناست که یهودیان که در معرفت خدای حقیقی غنی هستند، باید امتها را در این معرفت سهیم کنند. هنگامی که یهودا عیسی را به دست دشمنان تسلیم می‌کند، مرقس می‌خواهد بفهماند که یهودیان فرصت را از دست دادند و مجال بنیانگذاری پرستش خدای حقیقی را به امتها واگذارند. به گفته اسمیت لقب اسخریوطی در زبان سریانی به معنای «تسلیم کننده» است. اینکه مرقس می‌گوید: در وقت دستگیری عیسی جوانی که تنها در چادر پوشیده شده بود، چادر را گذارده، برهنه از دست مأموران گریخت، مقصود وی این است که عیسی - یعنی خدا - ابداً ممکن نیست دستگیر و مصلوب شود و داستان مصیبت او مانند بقیه قسمت‌های انجیل، رمزی است.

به گفته اسمیت، این تمثیل شدیداً مورد سوء فهم مخاطبان انجیل قرار گرفت؛ زیرا نتیجه آن عبارت بود از پدید آمدن باور عمومی به وجود تاریخی عیسی و جستجوی اطلاعات کامل تری از زندگی و تعالیم او. تا زمان اسمیت، پژوهشگران معتقد بودند که انجیلها به گونه‌ای فزاینده

عیسای را که ابتداءً بشر بود، خدا می‌سازد، ولی اسمیت معتقد شد که انجیلها به تدریج یک خدا را به بشر تبدیل می‌کنند. متی که پس از مرقس انجیل خود را نوشت، برای آن خدا بشر یک نسب نامه بشری درست کرد، سخنان طولانی بر دهان وی گذاشت و وانمود کرد که دشمنانش وی را به عنوان «پرخور و میگسار» مورد سرزنش قرار می‌دادند. لوقا این مسیر را پی می‌گیرد و تفصیلات تازه‌ای به آن می‌افزاید. یوحنا جلوتر می‌رود و برای عیسی دوستان بشری و محبوبانی نشان می‌دهد. بدین شیوه یک عیسای انسان به تدریج آفریده شد. ولی به گفته اسمیت، یک حلقه درونی از متفکران مسیحی حقیقت را می‌دانستند؛ زیرا در اواخر قرن دوم یا اوایل قرن سوم، مینوسیوس فلیکس در کتاب مناظره خود به نام اکتایوس، در دفاع از مسیحیت، تمام ادعای خود را بر توحید پایه گذاری می‌کند و تنها یک اشاره گذرا به عیسی دارد. اسمیت، مانند رابرتسون و بر خلاف ویتر، اشاره تاسیتوس به مسیحیت را جعلی می‌داند.

دروز. آرتور در روز یک مدافع عمده نظریه اسطوره‌گی در آلمان بود. وی پیش از آنکه یک متفکر اصیل باشد، به نشر دادن نظریات دیگران می‌پرداخت. او در ترسیم اسطوره عیسی بر مبنای یک آیین ابتدایی یشوع مشتمل بر مراسم قربانی انسانی، از رابرتسون پیروی می‌کرد و معتقد بود که چهره بنده بلاکش یهوه در باب ۵۳ از کتاب اشعیا نمونه آن قربانی انسانی است. وی در تفسیر رمزی داستان انجیل، پیرو اسمیت بود و نظر دوپویی مبنی بر برابری یحیای تعمید دهنده با «ثا»، ماهی خدای بابلی را احیا می‌کرد و چندین اسطوره دیگر را بدان می‌افزود؛ مثلاً نشان بره (Agnus) را با آگنی (Agni)، خدای هندوان و نشان استیفان (Stephen)، نخستین

شهید را با صورت فلکی تاج (Stephanos) برابر می‌دانست. در روز پیشینه مسیحیت را در تحولی میان متفکران یهودی بر ضد ظاهر شریعت موسی جستجو می‌کرد و بسیاری از نوشته‌ای پولس را اصیل می‌دانست، ولی عباراتی از آنها را که حاکی از یک عیسای تاریخی است، مردود می‌شمرد. بنا بر این، «برادران خداوندگار» که در رساله اول به قرن‌تین (۵:۹) و رساله به غلاطیان (۹:۱) آمده، برادران عیسی نیستند، بلکه «پروان دین عیسی» یا احتمالاً «گروهی از مسیحیان که از نظر پارسایی برجسته بوده‌اند.» در روز به پیروی از اسمیت، گواهی تاسیتوس را ساختگی می‌دانست.

مسئله قابل توجه برای مورخ دین در مورد دروز این است که وی لنین را نسبت به تاریخی نبودن عیسی قانع کرد و از این راه در گسترش نظریه اسطوره‌گی در اتحاد شوروی سهیم شد. ولی نظریه‌های افراطی در باب قضایای تاریخی ممکن است با یک فلسفه محافظه کارانه مخالف بر باد رود. از شوخیهای روزگار این است که اسمیت و دروز، بر عکس بیشتر نمایندگان نظریه اسطوره‌گی، خداپرستانی هستند که معتقدند با پالایش دین از افزوده‌های افسانه‌ای، به آن خدمت می‌کنند و بر مقاومت آن در برابر حمله‌های مادیت می‌افزایند. از این رو، لنین، در عین پذیرفتن دستاوردهای دروز در مسائل تاریخی، وی را به واپسگرایی متهم کرد و گفت او افیون تازه‌ای را به جای افیون قدیمی مطرح می‌کند.

یک سخن حکیمانه و مفید در تحقیق علمی، سخن ویلیام اکامی، بنیانگذار یک مکتب فکری در قرن چهاردهم میلادی است که افزایش غیرلازم فرضیه‌ها را منع می‌کند. گونه‌های نظریه اسطوره‌گی که تاکنون بررسی شده، بر دو فرضیه استوار است - فرضیه رابرتسون در باب آیین

قربانی یسوع پسر پدر و فرضیه اسمیت در باب تفسیر تمثیلی اناجیل - و شواهد هر یک از آن دو ممکن است برای بسیاری از خوانندگان نسبتاً سست باشد. اکنون به یک نظریه پرداز مراجعه می کنیم که علی رغم نادیده گرفتن همه نخستین فرضیه و بخشی از دومین فرضیه، باز هم عیسای عهد جدید را کاملاً ساخته و پرداخته اسطوره می داند.

فصل پنجم

نظریه اسطوره‌گی (۲)

آفرینش مسیح

کوشو. پُل لویی کوشو، دوست و ملازم طبی آناتول فرانس،^۱ قانع‌کننده‌ترین توضیح را در باب نظریه اسطوره‌گی از زمان پیشگام آن، ج.م. رابرتسون، داده است. وی کتابهای معمای عیسی (۱۹۲۴)، کتاب مکاشفه: کلیدی برای ریشه‌های مسیحیت (۱۹۳۲) و آفرینش مسیح: خلاصه‌ای از آغاز مسیحیت (۱۹۳۹)،^۲ را به قلم روان و جذابی نوشته و آثارش پرخواننده‌ترین کتاب نقد به زبان فرانسه، پس از عصر ژنان به شمار می‌رود.

کوشو یک افراط‌گرانیست. وی، مانند بیشتر دانشمندان ادبیات لاتین،

۱. به گزارش معتبر، کوشو الهام‌بخش داستان معروف آناتول فرانس به نام فرمانروای یهودیه بوده است. در این داستان، هنگامی که از پیلاتس سالخورده در باره مصلوب کردن عیسی می‌پرسند، وی پاسخ می‌دهد:

Jésus de Nazareth? Non, je ne me rappelle pas.

عیسای ناصری؟ خیر، من او را به یاد نمی‌آورم.

۲. تاریخها به چاپ انگلیسی این نوشته‌ها مربوط می‌شود.

کتاب سال شمار تاسیتوس و از جمله عبارت مربوط به تصلیب را اصیل می‌داند؛ ولی این عبارت صرفاً شواهد مسیحی را بازگو می‌کند و احتمالاً به وسیله خود تاسیتوس در زمان فرمانروایی بر آسیای صغیر به سال ۱۱۴ میلادی فراهم شده است و به این دلیل برای اثبات تاریخی بودن عیسی کارساز نیست. گواهی تلمود تنها به پیروی از داستان انجیلها پدید آمده و بی‌فایده است.

به نظر کوشو یک حقیقت برجسته در باب عیسی این است که او را خدا می‌دانسته‌اند. پولس، قدیم‌ترین مؤلف مسیحی که آثارش موجود است (و کوشو هشت عدد از رساله‌های معروف او را اصولاً معتبر می‌داند، ولی معتقد است که در آنها بسیار ویرایش و افزودگی انجام گرفته)، با عیسی همچون خدا برخورد می‌کند.

معجزه‌ای که سد راه من می‌شود، همین است. معجزات انجیل هیچ مشکلی پیش نمی‌آورد. اگر تعداد آنها صد برابر می‌بود، من کمترین شکی پیرامون وجود تاریخی عیسی به خود راه نمی‌دادم. مانع شکست ناپذیر من پرستش عیسی - دین مسیحی - است. حقیقت این است که وجود مسیحیت، به جای آنکه وجود عیسی را اثبات کند، آن را غیرممکن می‌سازد.^۱

کوشو، به پیروی از سایر اسطوره‌گرایان، نام «یشوع» یا «عیسی» را ابتداءً یک نام الهی می‌داند. در قدیم‌ترین اسناد، یعنی رساله‌های پولس و

1. Couchoud, *The Enigma of Jesus*, p.86.

مکاشفه یوحنا همین گونه آمده است و بس. این نام که در آغاز به رهبر اسطوره‌ای بنی اسرائیل هنگام ورود به سرزمین موعود اطلاق می‌شده، بر اثر یک تحول طبیعی در قرن اول میلادی، به آن «مسح شده» (مسیحا یا Christos) داده شد که میهن پرستان یهودی منتظر بودند به زودی امپراطوری روم را نابود کند و آغازگر عصر طلایی باشد. برخی خواهان یک قیام به رهبری انسانی از نسل داوود بودند؛ دیگران که از هر پادشاه انسانی نومید شده بودند، جویای یک پسر انسان از آسمان بودند.

کوشو وجود تاریخی یحیای تعمید دهنده را که مورد اشاره یوسیفوس و اناجیل قرار گرفته، می‌پذیرد و او را آشوبگری می‌داند که ظهور قریب الوقوع مسیحا را پیشگویی می‌کرد و بر اثر آن به دست هیرودیس آنتیپاس اعدام شد. ولی اناجیل نسبت به این داستان، از روی بی‌صدافتی گزارش نامعتبری از مرگ او داده‌اند در حالی که یوسیفوس این حقیقت را به سادگی بیان داشته است:

هیرودیس می‌ترسید که تأثیر نیرومند وی بر اذهان مردم به گونه‌ای شورش بینجامد؛ زیرا به نظر می‌رسید که آنان برای انجام هر کاری به فرمان او حاضر هستند. هیرودیس بهتر دید که با اعدام وی بر او پیشدستی کند، قبل از آنکه وی دست به شورش بزند. مهلت دادن به او تا اینکه به آشوب و قیام پردازد، موجب پشیمانی می‌شد.^۱

پیروان یحیای تعمید دهنده به ناصریان - «کسانی که حفظ می‌کنند» -

1. Josephus, *Antiquities*, xviii, 5, 2.

معروف بودند. آنان با هم در جوامع رهبانی زندگی می‌کردند، روزه می‌گرفتند و نماز می‌خواندند، اعضای تازه را از طریق تعمید می‌پذیرفتند و منتظر ظهور پسر انسان بودند. پس از چند سال شکافی میان ایشان پدید آمد. برخی از آنان با مطالعه نوشته‌های انبیا به ویژه باب ۵۳ از کتاب اشعیا، به این نتیجه رسیده بودند که مسیحا باید از راه بلاکشیدن و مرگ بدان مقام نایل شده باشد. حالت‌های جذبه‌ای که از روزه و نماز به دست آمده بود، برای آنان رؤیاهایی واقعی پیرامون مسیحای کشته شده و جلال یافته پدید آورد. این بخش از ناصریان به رهبری پطرس، یعقوب و یوحنا نخستین کلیسای مسیحی را تأسیس کردند. حدس زده می‌شود که یعقوب و برخی دیگر به عللی (شاید به خاطر نوع رؤیای آنان) لقب «برادران خداوندگار» را دریافت کردند. کوشو تاریخ وجود این فرقه را از حدود سالهای ۳۸-۳۷ میلادی می‌داند.

از دیدگاه نخستین مسیحیان، مرگ مسیحا یا مسیح ابداً یک حادثه زمینی نبود. او «بره‌ای که از بنای عالم ذبح شده»،^۱ به شمار می‌رفت. شیوه مرگ او در آغاز مشخص نبود. پولس که اهل رؤیا و رقیب پطرس، یعقوب و یوحنا بود، با استفاده از مزمو ۲۲، مرگ او را به وسیلهٔ تصلیب مطرح کرد. اما به نظر پولس، قاتلان مسیح کاهنان یهود یا فرمانروای رومی نبودند، بلکه عبارت بودند از شیطان و ابلیسهای او، یعنی «رؤسای این عالم که زایل می‌گردند».^۲ نخستین نوشته‌های مسیحی - رساله‌های اصیل پولس و کتاب مکاشفه (که تاریخ آن نزد کوشو سال ۶۵ میلادی است) -

۱. مکاشفه یوحنا ۱:۸

۲. رساله اول به قرنتیان ۲:۶ و ۸

پرده از یک نزاع خونین برمی‌دارد که میان رسولان اورشلیم و گروه پیرو پولس در مورد لزوم رعایت شریعت یهود وجود داشته است؛ ولی هیچ یک از این دو گروه از عیسی همچون یک انسان معاصر سخن نمی‌گفت. «برای یوحنا و برای پولس، خدا و عیسی یکی هستند.»^۱

به گفته کوشو، هیچ اندیشه‌ای در باب دادن شأن تاریخی به عیسی تا قرن دوم به خاطر کسی خطور نکرد.^۲ در آن زمان اورشلیم و معبد آن ویران شده و ملی‌گرایی یهودی سرکوب و بدنام شده بود. ولی همان طور که پلینی می‌گوید، پرستش مسیح به عنوان خدا در آسیای صغیر گسترده بود و برای مقامات امپراطوری مزاحمتی پدید می‌آورد. برای کسانی که از بت پرستی به آیین تازه پا گذاشته بودند، بدیهی بود که خدای تازه، باید مانند خدایان باستانی، یک تاریخ زمینی داشته باشد و از آنجا که او خدایی تازه بود که برای پایان دادن به نظام حاکم بر جهان آمده بود، تاریخ زمینی او باید نسبتاً نزدیک باشد. از این رو، به سال ۱۱۴ میلادی، هنگامی که تاسیتوس در آسیای صغیر حکومت می‌کرد، این داستان رواج داشت که مسیح کمتر از یک قرن پیش از آن عصر در حکومت پنتیوس پیلاتس که ستمگر بهایش زبانزد خوانندگان آثار یوسیفوس بود، رنج کشیده است. بر این اساس، تاسیتوس در سال شمار خود نوشت که خرافه فساد انگیز مسیحیان از یک مسیح (Christus) سرچشمه می‌گیرد که فرمانروای رومی او

1. Couchoud, *The Creation of Christ*, p.105.

۲. چنین است آخرین نظریه کوشو به گونه‌ای که آن را در کتاب آفرینش مسیح بسط داده، ولی در اثر دیگر خود به نام معمای عیسی، تاریخ انجیلها را «حدود ۸۰ تا ۱۱۰ یا ۱۲۰» می‌داند.

را به عنوان مجرم، اعدام کرده است.

به گفته کوشو، نخستین انجیل مکتوب را مرقیون نوشته است. از هر دیدگاه که به مرقیون نگریسته شود، وی یک چهره مهم تاریخ صدر مسیحیت است. او اهل سینوپ در پونتس بود که یا مسیحی زاده شد و یا در کودکی این آیین را پذیرفت و شغل وی ناخدایی بود؛ شغلی که او را به بندرهای گوناگون مدیترانه برد و به وی کمک کرد تا گونه‌های مختلف مسیحیت را که در شهرهای مختلف تبلیغ می‌شد، با هم مقایسه کند. مرقیون به این نتیجه رسید که اعتقاد صحیح از همان آغاز به خاطر خطاهای یهودیان مخدوش گشته و لازم است مسیحیت را با زدودن هر اثر یهودی احیا کند. خدای یهود، یعنی آفریدگار جهان، یک موجود حسود و کینه‌جو است و جهان به گونه‌ای است که آفرینش آن را از چنین خدایی می‌توان انتظار داشت. مرقیون می‌گفت: خوشبختانه خدای دیگری داریم که خدای نیکی است و پسرش عیسی را برای رهانیدن ما از چنگال این دیو فرستاده است. این امر از طریق ترک دنیا، فقر اختیاری، تجرد و نرمی به دست می‌آید. به گفته مرقیون تعالیم عیسی چنین بود، اما رسولانی که وی برگزید، سخن او را در نمی‌یافتند. آنان فکر می‌کردند که وی کریستوس (Christus) یعنی پادشاه مسح شده‌ای است که بنی اسرائیل را از دشمنانشان خواهد رهانید، در حالی که وی کریستوس (Chrestus) بود، به معنای یک خدای خوب که نوع بشر را از جهان بد خواهد رهانید. از رسولان نخستین، تنها پولس این را دریافت. از این رو، مرقیون برای احیای مسیحیت راستین، به انتشار یک تحریر اصلاح شده از رساله‌های پولس و یک انجیل مجهول المؤلف همت گماشت که در آن مقابله عیسی

با یهودیت مورد تأکید قرار گرفته و وجود هر پیوندی میان آنان رسماً نفی شده است.

متن انجیل مرقیون موجود نیست، ولی نقادان جدید با استفاده از کتابهای مناظره‌ای که به دست ایرنه، تروتولیان و پدران متأخر بر ضد مرقیون نوشته شده، آن را با دقت فراوان بازسازی کرده‌اند. انجیل یاد شده از نظر کلی مانند انجیل لوقاست، ولی از جنبه‌های مهمی با آن تفاوت دارد.

عیسی نزد مرقیون از یک زن زاییده نشده، بلکه به شکل یک انسان از آسمان به ایالت جلیل فرود آمده و ناگهان به تعلیم آغاز کرده است. داستان تعمید و تجربه‌اش [به دست ابلیس] مطرح نمی‌شود.

عیسی اعلام می‌دارد که آمده تا شریعت و کتب انبیا را باطل کند. سخنرانی او جنبه‌هایی از موعظه کوه را در بردارد، ولی مخاطب او امتها هستند، نه یهودیان. در سراسر آن انجیل ارجاع به عهد عتیق به حداقل رسیده است. از این رو، سخن عیسی که «بسیاری از انبیا و پادشاهان میل داشتند چیزهایی را که شما می‌بینید، ببینند و ندیدند»، به این عبارت مختصر شده است: «پیامبران آنچه را شما دیدید، ندیدند.» بر خلاف اناجیل موجود، عیسی خود را با یونس یا سلیمان مقایسه نمی‌کند؛ نمی‌گوید که خون انبیا از این طبقه بازخواست خواهد شد و نمی‌گوید که پدران عبرانی و انبیا به ملکوت خدا راه خواهند یافت. به جای این سخن که اندکی از شریعت باطل نخواهد شد، می‌گوید که خرده‌ای از کلمات خود وی باطل نخواهد شد. در پاسخ صدوقیان در باب قیامت، به تورات استشهاد نمی‌کند. پس از برخاستن از خاک، دو تن از شاگردانش را در

عمواس سرزنش می‌کند؛ نه به گونه‌ای که لوقا آورده، به سبب بی‌ایمانی به «آنچه انبیا گفته‌اند»،* بلکه به تعبیر بی‌ایمانی به «تمام آنچه من گفته‌ام». انجیل مرقیون انتظار مسیحا نزد یهودیان را انکار می‌کند. از این رو، هنگامی که پطرس عیسی را به عنوان مسیح می‌ستاید، عیسی او را «سرزنش می‌کند». از مطالب انجیلها مسائل زیر در انجیل مرقیون نیامده است: پیشگویی در باب اینکه شاگردان بی‌واسطه عیسی تا زمان مشاهده ملکوت خدا زنده خواهند ماند؛ وعدهٔ مزد «اکنون و در این زمان» برای کسانی که همه چیز را رها کنند و از او پیروی نمایند؛ ورود پیروزمندانه به اورشلیم، راندن دست‌فروشان از معبد، و نوشتهٔ بالای صلیب: «این است پادشاه یهود».

این انجیل دوازده رسول را رسماً کم‌اهمیت می‌شمارد. فیلیپس رسول همان است که وقتی عیسی به وی گفت: از من پیروی کن، از او اجازه خواست نخست برود و پدرش را به خاک بسپارد و بدین سبب، مورد سرزنش عیسی قرار گرفت. هفتاد فرستادهٔ عیسی نیز مانند دوازده شاگرد وی، لقب «رسول» دارند. درخواست یعقوب و یوحنا برای نشستن در کنار عیسی در ملکوت وی، مانند انجیل مرقس آمده است؛ ولی پاسخ عیسی کوتاهتر است و فقط می‌گوید که آن مقام برای دیگران ذخیره شده است. وی به پطرس وعده نمی‌دهد که ایمانش پا بر جا بماند؛ او هنگام دستگیری عیسی، از وی دفاع نمی‌کند؛ پس از انکار عیسی بیرون نمی‌رود و به شدت گریه نمی‌کند؛ پس از برخاستن عیسی به دیدار قبر

* لوقا ۲۴:۲۵. (مترجم)

نمی‌رود؛ و پیش از دیگران خداوندگار را که از خاک برخاسته بود، نمی‌بیند. وعده عیسی هنگام جدایی که آنان «به قوت حضرت اعلی آراسته خواهند شد» حذف گردیده است. آن انجیل با ادعای این که توبه و بخشایش گناهان به همه امتها موعظه خواهد شد، پایان می‌یابد: نمی‌گوید به وسیله چه کسی، ولی بدیهی است که به وسیله آن دوازده شاگرد نخواهد بود.

معمولاً چنین نظر می‌دهند که انجیل مرقیون گونه‌ای از انجیل لوقاست که مرقیون آن را در مسیر اهداف خود ویرایش کرده است. کوشو می‌گوید: این نظر آن اندازه با واقعیت فاصله دارد که کسی انجیل مرقیون را اصل بداند و بگوید سایر اناجیل با کاستن و افزودن فقراتی از آن پدید آمده‌اند. به نظر کوشو، تاریخ انجیل مرقیون به سالهای ۱۳۳-۱۳۴ میلادی، هنگام آخرین شورش یهود بر ضد امپراطوری روم به رهبری بارکوخبا، باز می‌گردد و معتقد است که پیشگویی انجیلها در مورد آخرالزمان نیز به این شورش مربوط می‌شود و نه به جنگ سالهای ۶۶-۷۰ میلادی. کوشو نام «براباس» را اشاره‌ای در لفافه می‌داند به بارکوخبا، همان مسیحی دروغینی که یهود او را بر عیسی ترجیح دادند.

به گفته کوشو، انجیل مرقیون به گونه‌ای تمثیلی تحریر شده و هدف از آن القای همین امر به خواننده بوده است. «موضوع حقیقی این انجیل، نه عیسی، بلکه آیین مسیحی است.»^۱ به همین دلیل، انجیل یاد شده میان توده‌های مسیحی که بعداً به شدت وجود تاریخی عیسی را باور کرده و

1. *The Creation of Christ*, p.167.

داستان بی‌پرده زندگی و مرگ او را طالب بودند، متداول نشد. علت دیگر ناکامی انجیل مرقیون مخالفت شدید آن با یهودیت بود. بیشتر مسیحیان با آنکه مشاجراتی با یهودیان داشتند، برای عهد عتیق و پیشگوییهای واقعی و ادعایی آن در باب مسیحا اهمیت زیادی قائل بودند. بنا بر این، انجیل مرقس - که به گفته کوشو، در حدود سال ۱۳۵ میلادی در رُم و احتمالاً به زبان لاتینی^۱ نوشته شده - با آنکه بر انجیل مرقیون استوار است، رابطه با یهودیت را که به دست مرقیون قطع شده بود، دوباره برقرار کرد و کوشید به داستان خود فضایی از واقعیت ببخشد. در اینجا عیسی از آسمان فرود نمی‌آید. مرقس با آنکه گزارشی از تولد او نمی‌دهد، به ما می‌فهماند که وی مادر و برادران و شغلی داشته است و مانند سایر انسانها تجربه می‌شود. وی برای تحقق پیشگوییهای یهودیان می‌آید، از یحیی که منتظر آمدن مسیحا بود تعمید می‌طلبد و دشمنانش را با عهد عتیق مجاب می‌کند. مرقس برای اینکه نشان دهد عیسی لقب مسیحا را پذیرفته بود، داستان ورود پیروزمندانه وی به اورشلیم و پاکسازی معبد را می‌آفریند. برخورد مرقس با دوازده رسول اندکی بهتر از برخورد مرقیون است؛ اما گریستن پطرس به سبب انکار عیسی را می‌پذیرد.*

به گفته کوشو، انجیل متی اندکی پس از انجیل مرقس در سوریه و به

۱. قدیم‌ترین متن لاتینی این انجیل که به عقیده کوشو «در بسیاری جهات بهتر» از متن یونانی است، تصادفاً در ترتیب عبارات مرقس (۴۱:۱۴-۴۲) تفاوت پیدا می‌کند و بدین شیوه، قوی‌ترین شاهد ج.م. رابرتسون در باره تمثیلی بودن اصل آن انجیل [که در فصل قبل مطرح شد] از بین می‌رود.

* پس از دستگیر شدن عیسی، پطرس رابطه خود را با وی انکار کرد و این لغزش را مرقس نیز در انجیل خود آورده است. (مترجم)

زبان آرامی نوشته شده و بر انجیل مرقس و انجیل مرقیون استوار گردیده است. این انجیل با گزارش مفصل تحقق پیشگوییهای مسیحایی عهد عتیق از آغاز تولد به بعد، می‌کوشد بر خلاف مرقیون، اثبات کند که عیسی همان مسیح است. متی رفتار خشک مرقیون و مرقس نسبت به دوازده رسول را تصحیح می‌کند و نشان می‌دهد که عیسی در مقابل اعتراف پطرس به مسیحایی وی پاداش وی را می‌دهد، یعنی او را صخره‌ای معرفی می‌کند که شالوده کلیسا بر وی نهاده شده و کلیدهای ملکوت آسمان را به دست او می‌سپارد.

کوشو انجیل چهارم را به احتمال قوی نوشته یوحنا‌ی مهتر، شخصیت مورد اشاره پایاس می‌دانست که آن در آفُس، اندکی پس از سال ۱۳۵ میلادی، نگاشته است. این انجیل در نفرت از یهود و برخورد تمثیلی تقریباً صریح با داستان عیسی از هر یک از اناجیل همنوا به مکتب مرقیون نزدیکتر است، گرچه در رد آشکار عهد عتیق به پای مرقیون نمی‌رسد. دیر پذیرفته شدن این انجیل در کلیسا به همین دلیل بوده است.

سرانجام، مرقیون از کلیسا جدا شد و در سال ۱۴۴ میلادی درگذشت. به گفته کوشو کلیسا پس از جدایی وی، انجیل او را پذیرفت و با «افزودگیهایی طرفه و بدیع» آن را به انجیل لوقا متحول کرد. این کار را کلیمت اهل رُم انجام داد، همان کسی که کوشو زمان او را نیم قرن پس از تاریخ سنتی او قرار می‌دهد و منزلت وی را در صدر مسیحیت مانند منزلت «کرایتان پسندیده» (Admirable Crichton) [در قرن شانزدهم] می‌داند. وی نه تنها نویسنده واقعی انجیل سوم و کتاب اعمال رسولان، بلکه ویرایشگر نهایی رساله‌های پولس، آفریننده دو رساله پطرس و

رساله یهودا، همچنین گردآورنده و ناشر عهد جدید کنونی بوده است! لوقا، و بهتر است بگوییم: کلیمت، از همه انجیل‌های پیشین اقتباس می‌کند، ولی هنرمندانه‌تر از آنها می‌نویسد (داستان کودکی عیسی و تمثیل‌های سامری نیکو و پسر و لخرج را ملاحظه کنید) و با توصیفات مثبت خویش، آخرین خطوط سیمای عیسی تاریخی را ترسیم می‌کند. همزمان با این تحولات، اشاراتی به تولد بشری عیسی به رساله‌های پولس افزوده شد و تحول عیسی خدا به خدا بپسر کامل گردید.

بدین گونه، به گفته کوشو، انجیل‌ها محصول یک تحول ادبی آرام نیست، بلکه زائیده فعالیت شدید سالیانی اندک در قرن دوم است. با این سخن، فرضیه‌های مربوط به منابع اصلی، زنجیره اسناد و مدارک، منبع فرضی Q، پیشنویس مرقس و مانند آن از میان می‌رود. تدوین اناجیل یک واکنش مسیحی به شورش بارکوخبا است. انجیل نویسان به منظور رقابت با مسیحاگرایی انقلابی یهود، چهره یک مسیح را ترسیم می‌کنند که پادشاهی او از این جهان نیست، وی را نمونه‌ای برای توده‌های رنج‌دیده امپراطوری روم قرار می‌دهند و به آنان می‌گویند: «برآباس نه، بلکه این مرد!»

ریلندز. ل. گوردن ریلندز، نویسنده کتابهای تحول مسیحیت (۱۹۲۷)، سنت مسیحی (۱۹۳۷)، آغاز مسیحیت غنوصی (۱۹۴۰) و کتابهای دیگر، مانند کوشو بر مسأله خدا ساختن آشکارای عیسی در ظرف چند سال از تاریخ سنتی مرگ او تأکید می‌کند. سکوت نویسندگان آن زمان، مانند فیلون و تاریخ‌نگاران نسل بعد مانند یوسیفوس، در باره سیره عیسی، موجب می‌شود که صفات منسوب به او در رساله‌های پولس، بر حسب

یک چهره بشری غیر قابل توضیح باشد. حقیقت دیگری که باید بیان کرد، این است که در رساله‌های پولس شواهدی می‌یابیم که نشان می‌دهد عقاید متناقضی در باب عیسی رواج داشته است؛ مانند «عیسای دیگر غیر از آنکه ما بدو موعظه کردیم» و لعنت بر کسانی که «انجیلی دیگر» را موعظه کنند.^۱ مهمتر اینکه پولس (یا کسی از جانب او) به طور مکرر ادعا می‌کند که انجیلش را نه از شاگردان بی‌واسطه عیسی یا هر بشر گزارشگری، بلکه از طریق الهام فوق طبیعی، از خود عیسی دریافت کرده است.^۲ این چه شواهدی بر وجود یک عیسای بشری است؟ اگر ما به نوشته‌های غیرپولسی مانند تعالیم دوازده رسول مراجعه کنیم، باز هم اشاره‌ای به سیره عیسی نمی‌یابیم، بلکه فقط از «معرفت» چیزهای الهی که مؤمنان به وسیله او از آن بهره‌مند می‌شوند، سخن می‌رود؛ در حالی که عیسی در کتاب مکاشفه، از آغاز تا انجام، یک موجود الهی است که بر اساس تصوراتی برگرفته از کتاب حزقیال و کتاب دانیال پیرامون یهوه توصیف شده و «از بنای عالم ذبح شده»^۳ است. به گفته ریلندز، حقیقت این است که نخستین مسیحیان غنوصیانی بودند که کریستوس (Christos) یا کریستوس (Chrestos) را یک انسان معاصر خود نمی‌دانستند، بلکه از دیدگاه آنان وی روحی بود که خدا برای نجات انسان از بندگی خدایان دروغین و آشنا کردن با معرفت خودش او را فرستاد. این روح همان «حکمت» بود که در کتاب امثال سلیمان، عامل خدا برای خلقت جهان و هدایت مردم

۱. رساله دوم به قرنتیان ۴:۱۱؛ رساله به غلاطیان ۱:۹-۶.

۲. رساله اول به قرنتیان ۲۳:۱۱؛ رساله به غلاطیان ۱:۱۱-۱۲، ۲:۶.

۳. مکاشفه یوحنا ۱:۱۳.

معرفی شده و همان لوگوس (به معنای «کلمه» یا «عقل») بود که فیلون اسکندرانی آن را از فلسفه یونانی گرفته و به عنوان معلم و تسلی بخش انسان مجسم کرده بود.

شواهدی از طبیعت این غنوصیت در سرودنامه‌ای باستانی به نام قصاید سلیمان که در سال ۱۹۰۸ کشف شده، وجود دارد. رِنِدِل هَریس، کاشف اثر یاد شده، تاریخ آن را به پایان قرن اول میلادی می‌رساند؛ ولی از آنجا که آن قصاید با مزامیر سلیمان (که بر اساس شواهد داخلی مربوط به آخرین قرن قبل از میلاد است) در یک مجموعه خطی گرد آمده و هرگز به عیسی اشاره نمی‌کند، ریلندز می‌گوید: این اثر قبل از مسیحیت پدید آمده و احتمالاً مسیحیان تنها چیزهای اندکی را به آن افزوده‌اند. قصاید سلیمان در باب لوگوس یا مسیحی که در انسان ساکن می‌شود و بر آزار چیره می‌گردد، به شیوه‌ای سخن می‌گوید که ما پیرامون پیروزی فضیلت یا یک هدف خوب بر ضد آن سخن می‌گوییم و نه از یک فرد تاریخی. اینجا نیز فرقه‌ای را می‌بینیم که اندکی پس از مبدأ تاریخ میلادی و شاید کمی پیش از آن، سرودهایی را در باره یک مسیح بلاکش و پیروز می‌سراید، ولی چیزی در باره عیسی نمی‌داند.

ریلندز در این اعتقاد که «یشوع» یا «عیسی» پیش از مسیحیت یک نام الهی در فلسطین بوده، از ج.م. رابرتسون و و.ب. اسمیت پیروی می‌کند. وی فرض رابرتسون در باب آیین «یشوع پسر پدر» را می‌پذیرد. علاوه بر این، شواهد خوبی وجود دارد مبنی بر اینکه برخی از یهودیان منتظر بودند یشوع دوباره به عنوان مسیحا ظهور کند، مانند پیشگویی مسییلین که در فصل پیش نقل شد و پیشگویی زیر در مکاشفه عزرا که حدود سال

۱۰۰ میلادی نوشته شده و تحت عنوان « کتاب دوم اسدراس » ضمن کتابهای اپوکریفا قرار گرفته است:

زیرا پسر عیسی برای کسانی که با او هستند، منکشف خواهد شد و آنان را که باقی می‌مانند، به مدت چهارصد سال شادمان خواهد کرد. پس از این سالها، پسر مسیح و همه آنانی که نفس حیات دارند، خواهند مرد. و جهان به مدت هفت روز به سکوت قدیم خود باز خواهد گشت، همان طور که در آغاز بود؛ و هیچ کس باقی نخواهد ماند. پس از هفت روز، جهانی که خفته بود، برانگیخته خواهد شد و آنان که رو سوی فساد دارند، خواهند مرد. زمین خفتگان خود را و خاک آرمیدگان ساکت خویش را بیدار خواهند کرد، و مفاک نفوسی را که به آن سپرده شده، تحویل خواهد داد.^۱

بسیار بعید است که عبارات بالا به وسیله مسیحیان افزوده شده باشد. هرگز هیچ فرقه مسیحی شناخته شده‌ای در تاریخ معتقد نبوده است که عیسی مسیح به مدت چهارصد سال بر زمین حکمرانی خواهد کرد و هفت روز پیش از رستاخیز همگانی خواهد مرد. نویسنده عبارت بالا یک یهودی است؛ و عیسایی که از او سخن می‌گوید، یشوع است که برای حکمرانی به عنوان مسیحا به زمین باز خواهد گشت. هنگامی که برخی از غنوصیان یونانی زبان مشاهده کردند برخی از یهودیان مسیحا را با

1. Esdras vii, 28-32.

یشوع برابر گرفته‌اند، طبیعی بود که آنان نیز به مسیحای رمزی خود نام «عیسی» بدهند.

ریلندز به پیروی از اسمیت معتقد است که «ناصریان» این نام را از این جهت به دست آورده‌اند که آنان از یک یشوع یا عیسای نگهبان یا نجات‌بخش تجلیل می‌کردند و وی را مسیحا می‌دانستند و همانها بودند که نام «عیسی مسیح» را به غنوصیان وام دادند. مسیحیت جامع (Catholic) از پیوند غنوصیان که به یک مسیحای عرفانی معتقد بودند و ناصریان که واژگون شدن فاجعه‌آمیز نظم جهانی به دست یشوع به عنوان مسیحا را انتظار می‌کشیدند، پدید آمد. این ترکیب پس از یک دوره رقابت سخت میان آن دو گروه حاصل شد و تا فرا رسیدن قرن دوم میلادی صورت نهایی به خود نگرفته بود. حتی در آن زمان همه آن را نپذیرفتند و از سویی برخی از غنوصیان و از سوی دیگر برخی از ناصریان این مصالحه را رد می‌کردند و به عنوان بدعتگذار در خارج کلیسا باقی ماندند.

عهد جدید نوشته‌های آن فرقه‌ها پیش، همزمان و پس از ادغام را در بر دارد. ریلندز یک اثر جداگانه را به بررسی نقادانه رساله‌های عمده پولس اختصاص می‌دهد و می‌یابد که رساله‌های یاد شده دارای هسته‌هایی غنوصی از قرن اول میلادی هستند که شاید برخی از آنها به خود پولس مربوط شود، ولی یک ویراستار از مسیحیت جامع (Catholic) در قرن دوم، آن را به شکل کنونی درآورده است. قدیم‌ترین انجیل میان غنوصیان، به احتمال قوی در پایان قرن اول ابداع و به گونه‌ای تمثیلی تحریر شده و هدف از آن القای همین امر به خواننده بوده است. ریلندز

در این دیدگاه از و.ب. اسمیت پیروی می‌کند، ولی بر خلاف اسمیت، آن انجیل ابتدایی را انجیل مرقس نمی‌داند و بر خلاف کوشو، آن را انجیل مرقیون نمی‌شمارد. به عقیده وی، انجیل ابتدایی گم شده؛ ولی انجیل پطرس که غیررسمی است و شکل کنونی آن به سال ۱۴۰ میلادی مربوط می‌شود، تحریری از آن است که در مجموع از هر یک از انجیل موجود قدیم‌تر است. در این انجیل، تصلیب عیسی به «هیرودیس پادشاه» و قوم یهود نسبت داده می‌شود. ریلندز تصور می‌کند که ممکن است سنتی مبهم در باب یک عیسی بن‌پندیرای واقعی که یهودیان وی را در زمانی قبل از میلاد اعدام کرده بوده‌اند، در فراهم کردن مواد یک داستان اصولاً اسطوره‌ای مساعدت کرده باشند. طبیعت متناقض بیانات عیسی نشان می‌دهد که آنها از یک نفر نیست. آن سخنان را رهبران کلیساهای غنوصی یا ناصری به وی نسبت داده‌اند، همان‌گونه که نویسندگان عهد عتیق پیشگوییهای خود را به یهوه نسبت می‌داده‌اند؛ و یافت نشدن آن سخنان در انجیل مرقس نشان می‌دهد که آنها را در زمانی نسبتاً دیرتر به داستان افزوده‌اند. فراهم کردن یک مادر و چند برادر برای عیسی آخرین اقدام در فرایند انسان ساختن روزافزون اوست.

دوژاردن. ادوارد دوژاردن داستان سرا، نماینده نویسنده و نقاد فرانسوی که در اوایل قرن بیستم برخی نظریات بنیادین در باب عهد عتیق را عرضه کرد، در اواخر عمر خود دو کتاب پیرامون ریشه‌های مسیحیت منتشر کرد که ترجمه فشرده آنها به زبان انگلیسی در سال ۱۹۳۸ تحت عنوان تاریخ باستانی عیسی خدا به چاپ رسید. دوژاردن مانند کوشو و ریلندز، با در نظر گرفتن سکوت یوسیفوس و دست دوم بودن گواهی

تاسیتوس (حتی اگر معتبر باشد) و تلمود، می‌پرسد: اگر عیسی یک انسان بوده است، چگونه شاگردانش از عصر پولس به بعد توانسته‌اند وی را یک خدا تلقی کنند.

جامعه‌شناسی اینجا یک دلیل محکم بر ضد وجود تاریخی او می‌یابد. یک عقاب از یک مرغ زاده نمی‌شود. یک آیین رمزی نمی‌تواند از یک آشوب مسیحایی بجوشد... ابد آشکی نیست که یک موجود روحانی به نام عیسی، توانسته است در منقولات تاریخ نقشی به مراتب بزرگتر از نقش هر یک از انبیای اهل جلیل را بازی کند.^۱

از آنجا که «مسیحیان به مدت هیجده قرن، عیسی را به عنوان خدا پرستیده‌اند»،^۲ فرض بر این قرار گرفته که وی پیوسته خدا بوده است. اینجاست که دوژاردن نظریه ج.م. رابرتسون پیرامون آیین فلسطینی «یشوع پسر پدر» را می‌پذیرد و آن را توسعه می‌دهد. به گفته دوژاردن خدای این آیین در اصل یک ماهی یا مارماهی بود که به عنوان توتم مورد احترام بود و یک طایفه ماقبل تاریخ که آیین یاد شده را انجام می‌دادند، آن را مانند سایر توتماها، به عنوان یک خوراک آیینی می‌خوردند. از اینجاست که یشوع در عهد عتیق پسر نون یعنی «ماهی» است و خود نیز در آغاز، یک ماهی به شمار می‌رفته است. با گسترش کشاورزی، بخشهایی از این آیین در خدایان کشاورزی کنعانی جذب شد و با ورود عشایر عبرانی، آن خدا صفات یک بره را به خود گرفت. مراسم مهم این آیین

1. Dujardin, *Ancient History of the God Jesus*, pp.4-6.

2. *Ibid.*, p.19.

عبارت بود از یک قربانی کفاره که در آن یک قربانی بشری را به نشانه خدا - پادشاه ماقبل تاریخ کشته، به دار می‌آویختند و شامگاهان جسد او را به خاک می‌سپردند. سپس یک روز سوکواری برپا می‌شد، آنگاه یک وعده خوراک آیینی صرف می‌شد که به مقتضای مکان عبارت بود از ماهی، نان یا بره و پرستندگان بدین شیوه، خدای خود را به شکل رمزی می‌خوردند. این آیین در یکی از چندین جِلجال (دایره‌ها یا سنگ‌افراشته‌های باستانی) که در فلسطین و سایر کشورها یافت می‌شوند، صورت می‌گرفت. از اینجا است که عهد عتیق صلاحیت برافراشتن یکی از این دایره‌های سنگی را در حومه اریحا برای یسوع مقرر می‌دارد و می‌گوید که بنی اسرائیل فصیح را در آنجا نگاه داشتند.^۱ همچنین گفته می‌شود که یسوع پادشاهان اسیر را به دار آویخت؛ نمونه دیگری از این رفتار در عهد عتیق نیامده است.^۲ با تثبیت توحید، این آیینهای محلی موقوف شدند. بدین گونه، یسوع به عنوان یک چهره بشری در عهد عتیق باقی می‌ماند و فقط نام پدر و داستانهای اندکی از این دست وضعیت اصلی او را افشا می‌کند. به منظور جلوگیری مؤثرتر از این آیین، مارماهی یک حیوان نجس اعلام شد و استفاده غذایی از آن تحریم گردید. با این وصف، در ایالت جلیل و مراکز دیگری که فرمان اورشلیم در آنها نفوذ نداشت، آیین مارماهی خدای باستانی تا زمان فتح این سرزمین به دست

۱. یوشع ۴:۲۰، ۵:۱۰.

۲. یوشع ۸:۲۹، ۱۰:۲۶-۲۷. جِلجال همان جایی است که «سموئیل آجاج را به حضور خداوند در جِلجال پاره پاره کرد» (کتاب اول سموئیل ۱۵:۳۳) - ارتباطی دیگر با قربانی انسانی باستانی.

مکابیان در قرن دوم قبل از میلاد پابرجا ماند، و حتی پس از آن، در خفا میان جمعیت کشاورز و ماهیگیر، ادامه یافت؛ گرچه از آن پس، کشتن قربانی انسانی صرفاً نمایشی بود.

حدود سال ۲۶ میلادی، هیرودیس آنتیپاس، حاکم ایالت جلیل، شهر طبریه را به افتخار سرور خود، امپراطور طیباریوس، بنیاد نهاد. این شهر به شیوه معماری یونانی ساخته شد و جمعیت بزرگی از بت پرستان را در خود جای داد. بسیاری از ساکنان ایالت جلیل آنجا را ترک کردند؛ و به تصور دوزاردن، برخی از آنان که معمولاً ماهیگیر بودند، به منظور ادامه شغل خویش، به اریحا مهاجرت کردند. آنان پس از جوشش غیرت دینی خود به سبب آلوده شدن میهن، برای برگزاری نمایش سه روزه مراسم مرگ و رستاخیز، در جلجال گرد آمدند. ممکن است در آن زمان، کسی به نام شمعون قیروانی، نمایشگر قربانی بوده است. برخی از شرکت کنندگان به علت هیجان دینی این مراسم، هنگام صرف خوراک آیینی معتقد شدند که خدای برخاسته را دیده‌اند. آن منظره که به نظر دوزاردن به سال ۲۷ میلادی اتفاق افتاده است، نقطه آغاز مسیحیت بود. بینندگان رؤیا، پطرس، یعقوب، یوحنا و دیگران به اشاعه این خبر که خداوندگار عیسی بر آنان آشکار شده، دست زدند. این پیام را یهودیان یونانی زبان «جوامع پراکنده» شهر به شهر بردند و برای گروه‌های پراکنده پرشور و هیجان زمینه‌ای پدید آوردند که معتقد شوند نظم جهانی مشرکان به زودی به دست خدا برمی‌افتد و ملکوت خدا آغاز می‌شود. از آنجا که خدای یک آیین چیزی جز تجسم آن گروه نیست، دوزاردن معتقد است که آن دست الهی به معنای

نفی عمل انقلابی مسیحیان نبود. شهیدان مسیحی سال ۶۴ میلادی که به اتهام به آتش کشیدن شهر رُم اعدام شدند، ممکن است واقعاً دست به چنین کاری زده بوده‌اند.

پرستش عیسی، خدای نظم جدید، نشانه‌های باقیمانده‌ای را از آیین ابتدایی که خاستگاه آن بوده، در بر دارد. عیسی در نقوش آرامگاه‌های باستانی مسیحیان، به شکل ماهی است. معجزه قرصهای نان و ماهیان در اناجیل یک نمایش اسطوره‌ای از خوراک آیینی است. جُلُجُتا یا جُلُجُلُتا که محل تصلیب است، بیرون اناجیل یعنی در نقشه اورشلیم شناخته نیست و در واقع همان جِلجال است که در فرایند ساخته شدن اسطوره، به اورشلیم برده شده است. شمعون قیروانی در داستان به عنوان کسی که صلیب را حمل می‌کند، جا گرفته است و به عقیده برخی از غنوصیان قرن دوم، وی به جای عیسی به صلیب کشیده شد.

به عقیده نخستین مسیحیان، عیسی فقط خدایی بود که برای انسانها مرد، به خاک سپرده شد، روز سوم از خاک برخاست و برای پطرس و دیگران ظاهر شد تا به برخورداری آنان از حیات جاوید ملکوت خدا در کنار خویش و به نابودی سریع جهان باستان گواهی دهد. ولی سالها گذشت و امپراطوری روم به نابودی تن در نداد. پس از ویرانی اورشلیم به سال ۷۰ میلادی، کلیسا برای تصاحب میراث یهودیت همت گماشت. بدین منظور، داستان انجیل به خوبی ساخته شد: نمایشنامه مرگ و رستاخیز عیسی به خدمات تبلیغی یک یا چند ساله او تحول یافت و سخنانی در توصیه به عدم مقاومت در برابر شریکان و تن دادن به دولت

روم بر دهان او نهاده شد. چیزهایی به رساله‌های پولس افزودند و رساله‌های تازه‌ای به آن منظور جعل کردند. از دیدگاه دوزاردن که از حرکت‌های انقلابی پشتیبانی می‌کند، انجیلها مرحله انحطاط صدر مسیحیت را نشان می‌دهند. کلیسای عصر ظلمت و منافع کلان آن، به کمک قصه‌های پر زرق و برق بهشت و جهنم و عالم برزخ، در اناجیل شکل گرفته است.

فصل ششم

نقد نظریه اسطورگی

در دو فصل گذشته دلیلهای موافقان نظریه اسطورگی را به محکم‌ترین شکل بیان کردم و تأکید من بر نیرومندترین دلایل بود. دلیلهایی نیز وجود داشت که به عقیده من به جای آنکه برای اثبات این مدعا مفید باشد، زیان‌آور بود و من عمداً از نقل آنها خودداری کردم.

چند اشتباه. مثلاً یک اعتراض به نظریه اسطورگی فقدان شواهدی است مبنی بر اینکه یک نقاد مسیحیت در عهد باستان وجود تاریخی عیسی را انکار کرده باشد. در پاسخ به این اعتراض ج.م. رابرتسون و ریلندز عبارت زیر را از رساله ایگناتیوس به فیلا دلفیائیان شاهد می‌آورند:

شنیده‌ام که برخی از مردم می‌گویند: «اگر من بشارت را در بایگانیها پیدا نکنم، به آن ایمان نخواهم آورد.» ولی هنگامی که به آنان گفتم: «آن مکتوب است.» پاسخ دادند: «مسأله همین است.» ولی برای من، اسناد همان عیسی مسیح، صلیبش، مرگش، رستاخیزش و ایمانی است که از او

نشأت می‌گیرد.^۱

عبارت این متن قطعاً ابهام دارد. رابرتسون و ریلندز، بر اساس این ترجمه که به دست سالومون راینباخ انجام گرفته، استدلال می‌کنند که اشاره ایگناتیوس در متن بالا به مخالفانی است که وجود تاریخی عیسی را انکار می‌کرده‌اند.^۲ ممکن است چنین باشد؛ ولی آن متن چنین چیزی را نمی‌گوید. از آن عبارت بر می‌آید که موضوع بحث میان ایگناتیوس و مخالفان وی «انجیل» بوده است، یعنی نه صرف وجود عیسی، بلکه مسیح بودن و الوهیت او. در این مورد ما نیز با ریلندز موافقیم که ایگناتیوس پاسخی نداشته است؛ ولی این مسأله ربطی به نظریه اسطوره‌گی ندارد.

همچنین رابرتسون کوشو و ریلندز انکار وجود تاریخی عیسی را در عباراتی از کتاب گفتگو با تریفوی یهودی نوشته ژوستین می‌بینند و من آن را در فصل دوم آوردم. برای صرفه‌جویی در وقت خواننده، آن را دوباره اینجا نقل می‌کنم:

مسیحا [Christos] اگر متولد شده و در جایی زیست می‌کند، برای دیگران و حتی برای خود او ناشناخته است و تا الیاس نیاید و او را پس از تدهین بر همه آشکار نکند، قدرتی ندارد. شما یک گزارش باطل را پذیرفته و نوعی

1. Ignatius, *Philad.* viii.

ویک (Wake) و برتن (Burton) در ترجمه‌ای که از کتاب *(Apostolic Fathers)* تهیه کرده‌اند، به جای «بایگانیها»، «منابع» گذاشته‌اند و عبارت آنان تفاوت‌های اساسی دیگری نیز دارد.

2. J. M. Robertson, *Jesus and Judas*, pp.122-123. Rylands, *The Evolution of Christianity*, p.225.

مسیحا برای خود ساخته‌اید و به خاطر او بی‌محابا جان خود را بر باد می‌دهید.^۱

هر کس که تمام جمله نخست را بخواند به وضوح در می‌یابد که تریفو در باره مسیحای مورد انتظار خود و همکیشان یهودی خویش سخن می‌گوید و استدلال می‌کند که چرا عیسی نمی‌تواند آن مسیحا باشد. اما رابرتسون با حذف چند کلمه پس از واژه «ناشناخته»، جمله را به گونه‌ای در می‌آورد که گویا مستقیماً به عیسی مربوط می‌شود.^۲ ریلندز نیز همین کار را انجام می‌دهد و با غلط ترجمه کردن، وضع را بدتر می‌کند: «اگر او تولد یافته و در جایی زیست کرده، وی کاملاً ناشناخته است.» او فعل یونانی (esti) (به معنای «زیست می‌کند») را به زمان گذشته برده، وانمود می‌کند که تریفو در باره عیسایی صحبت می‌کند که در گذشته ناشناخته بوده است و نه در باره مسیحای ناشناخته‌ای در حال یا آینده، همان طور که از متن بر می‌آید.^۳ کوشو این عبارت را نمی‌آورد، ولی عبارت دوم را چنین ترجمه می‌کند: «شما از یک شایعه پوچ پیروی می‌کنید. شما مسیحایی را برای خود آفریده‌اید»،^۴ در حالی که وی نیز مانند رابرتسون و ریلندز از قدرت طنز تعبیر یونانی (Christon tina) («نوعی مسیحا») می‌کاهد. هر سه تن از ملاحظه اینکه مسأله مطرح شده در این مورد و سایر موارد کتاب مذکور، نه وجود عیسی، بلکه مسیحا بودن اوست، قصور می‌ورزند.

1. Justin, *Dialogue*, 8.

2. J. M. Robertson, *Jesus and Judas*, p.140.

3. Rylands, *The Evolution of Christianity*, p.225; *The Beginnings of Gnostic Christianity*, p.191.

4. Couchoud, *The Enigma of Jesus*, p.30.

عبارت نقل شده با نظریه اسطورگی هیچ گونه ارتباطی ندارد. همچنین رابرتسون و ریلندز به این حقیقت توجه می‌کنند که گروهی به نام اوفایتس یا ناحاشیم («مار پرستان») که مسلماً یک فرقه غنوصی قدیم بوده‌اند، به گفته هیپولیتس در قرن سوم میلادی، سرودی داشتند و در آن، عیسی که آشکارا یک موجود الهی بود، از پدرش خواهش می‌کند که به وی اجازه دهد تا برای آزاد کردن جان آدمی بر زمین فرود آید. هیچ کس شک ندارد که عیسی از دیدگاه غنوصیان یک موجود الهی بود: مسأله این است که این تلقی از او در چه زمانی پدید آمد. کارایی سرود ناحاشیم بر نظریه اسطورگی مسلماً به تاریخ این سرود بستگی دارد؛ و ما چیزی در باره تاریخ آن نمی‌دانیم جز اینکه باید مربوط به قبل از قرن سوم میلادی باشد. یک سرود الزاماً به قدمت فرقه‌ای که آن را به کار می‌برد، نیست. مادامی که مسائل بیشتری در این باب معلوم نشود، امتناع لُوازی از هر گونه استناد به آن سرود در باب وجود تاریخی عیسی، کنار درستی است. همین ایراد بر ادله اسطوره‌گرایانی که استدلال خود را بر مهر غنوصی و پاپیروس جادویی مذکور در فصل چهارم کتاب حاضر پایه‌گذاری می‌کنند، وارد است.

در حقیقت، ضعف برخی از استدلال‌های مطرح شده در دو فصل پیش باید خواننده را در شگفتی انداخته باشد. نقادانی که تمام داستان انجیل را به عنوان اسطوره کنار می‌گذارند، مسلماً حق ندارند از حوادث ثبت شده در اناجیل، وجود یک آیین عیسای ماقبل مسیحیت را استنتاج کنند. مثلاً حادثه مذکور در مرقس (۳۸:۹) (مبنی بر اینکه شاگردان مردی را می‌بینند که به نام عیسی دیوها را بیرون می‌کند و چون وی یکی از آنان نیست، او را

نهی می‌کنند) از دیدگاه آن نظریه پردازان ساختگی است و کسی نمی‌تواند مانند رابرتسون و ریلندز، برای اثبات اینکه جن‌گیران پیش از ظهور مسیحیت از نام «عیسی» استفاده می‌کرده‌اند، بدان استناد کند.

همچنین گزارش فیلون از یک «مسخره بازی» ضد یهودی در اسکندریه که در طی آن، آشوبگران به منظور استهزای اگریپا، پادشاه یهود، به یک دیوانه به نام کراباس لباس مخصوص پوشاندند، حد اکثر تأییدی ضعیف برای نظریه وجود یک آیین قدیمی براباس خواهد بود. حتی همین تأیید هم پس از اصلاح نام «کراباس» به «براباس» به دست می‌آید!

نظریه مورد تأیید رابرتسون و ریلندز مبنی بر اینکه بیت‌لحم یک مرکز قدیمی پرستش تمّوز بود، به نامه‌ای از جروم، پدر کلیسا که در پایان قرن چهارم در آن شهر می‌زیسته، استناد دارد. وی در این نامه اظهار می‌دارد که امپراطور هادریان به منظور بی‌حرمتی به اماکن مقدس، یک معبد مشتری در میدان رستاخیز و یک معبد زهره در میدان تصلیب برافراشت و یک باغ آدونیس در بیت‌لحم احداث کرد که تا زمان سلطنت قسطنطین باقی بود. لازم نیست که ما اظهارات جروم پیرامون انگیزه امپراطور را بپذیریم. هادریان یک حاکم بردبار بود و مسیحیت در عصر او به اندازه کافی قوت نگرفته بود که سزاوار چنین توهینهای حساب شده‌ای باشد. این یهودیان بودند که پس از شورش اخیرشان به رهبری بارکوخبا دستشان به خون آلوده شد و هادریان تصمیم به سرکوب کردن آنان گرفت. وی اورشلیم را به عنوان یک مستعمره رومی و به نام ایلیا کاپیتولینا بازسازی کرد، یهودیان را از زیستن در مجاورت آن بازداشت و بدون

شک به بیت لحم که سنتاً وطن داوود شمرده می‌شد، در ادامه همان خط مشی، بی حرمتی کرد. ممکن است بیت لحم یک معبد بت پرستی ماقبل تاریخی بوده - همان طور که شاید بیشتر شهرهای فلسطین چنین بوده‌اند - ولی جروم چنین چیزی را نمی‌گوید. حتی اگر چنین هم بوده، بعید می‌نماید که در طول مدت برقراری معبد دوم تا زمان هادریان، یعنی دوره‌ای که مکابیان نیز در آن به قدرت رسیده بودند، در پنج کیلومتری اورشلیم، بت پرستی ادامه یافته باشد. بنا بر این، ارتباط میان تموز و عیسی به شکل حدس باقی می‌ماند.

نظریه رابرتسون و ریلندز که «پسر نجار» در متی (۵۵:۱۳) به «پسر خدا بودن» اشاره می‌کند، به قرینه سیاق عبارت مردود است. انجیل نویس در اینجا، نه از زبان خود، بلکه از زبان همشهریان غیرمؤمن به عیسی سخن می‌گوید. این سؤال که «آیا این پسر نجار نمی‌باشد» اگر به معنای حقیقی گرفته شود، با عبارتی که بی درنگ پس از آن می‌خوانیم، مناسبت دارد: آیا مادرش مریم نامی نیست؟ و برادرانش یعقوب و یوسف و شمعون و یهوذا؟ و خواهرانش نزد ما نمی‌باشند؟ پس این همه را از کجا به هم رسانید؟

اگر واژه «نجار» را به معنای «عقل فعال» (demiourgos) یا معمار جهان بگیریم، معنای عبارت از دست می‌رود. نسبت دادن پدر الهی به عیسی برای یهودیان کاملاً بی‌معنا است. کوشو که از جهات مختلف تواناترین طرفدار اسطوره‌گی است، تفاسیر رمزی خویش را دارد، ولی دست کم از سقوط در این مهلکه پرهیز می‌کند.

ملاحظه می‌کنیم که طرفداران نظریه اسطوره‌گی به هیچ وجه با یکدیگر

توافق ندارند. ج.م. رابرتسون در کتاب *مسأله عیسی*، نظریه و.ب. اسمیت مبنی بر رمزی بودن اناجیل را به شیوه مناسبی نقد می‌کند. همان طور که دیدیم، نظریه اسمیت این است که مسیحیت نخستین، پیش و بیش از هر چیز، جنگ مقدس توحید بر ضد همه اشکال شرک بود و معجزات عیسی در اناجیل، رمزی است از پیروزی خدای حقیقی بر خدایان دروغین. رابرتسون در مقابل اظهار می‌کند که: *اولاً عیسی همواره از یهوه جداست و تأکید بر خدایی هر دو با توحید خالص سازگار نیست. ثانیاً گرچه شماری از داستانهای انجیل را می‌توان تفسیر رمزی کرد، با این حال، آنها در ابتدا برای تبلیغ نوشته شده‌اند و مبلغان شایسته از روی عمد کاری را که سوء فهم پیش آرد، انجام نمی‌دهند.*

همگانی شدن آیینها، تشکیل اجتماعات و تأمین درآمد، با این زرنگیها میسر نمی‌شود. بر اساس این مسیرهای عملی بود که مسیحیت «پایه گذاری شد». ... به هر وجه، نمی‌توان تردید کرد که داستانهای شفا دادن به عنوان معجزاتی ساده به عموم عرضه شده‌اند.^۱

اینجاست که رابرتسون همچون یک سیاستمدار فعال و آگاه از شرایط تبلیغ موفق، بر استاد ریاضیات [یعنی اسمیت] یک امتیاز روشن دارد. از سوی دیگر می‌توان گفت نظریه خود رابرتسون مبنی بر آیین عیسی ماقبل مسیحیت، به مؤثرترین شیوه ممکن به دست کوشو ابطال شده است. کوشو با ادای احترام فراوان به پیش‌کسوت خود، بدون توسل به فرضیه

1. J. M. Robertson, *The Jesus Problem*, pp.154, 208.

وی، یک نظریه اسطورگی مناسب را می آفریند.

اما مادامی که راه برای خطا و اختلاف باز است، باز هم باید نظریه اسطورگی را جدی گرفت. طرفداران اسطورگی به خاطر تأکید بر اموری که عبارتند از: مقایسه عیسی با سایر منجی‌خدایان باستانی، سکوت یوسیفوس، گواهی رساله‌های پولس بر الهی بودن عیسی، همراه با سکوت آنها نسبت به زندگی و تعالیم او، همچنین تناقض‌گویی انجیلها در داستانها و بیانات منسوب به عیسی، به علم تاریخ یاری رسانده و به گونه‌ای مخاطره کرده‌اند که هیچ نویسنده‌ای در این موضوع نمی‌تواند آن را نادیده انگارد. اکنون بینیم که مدافعان متأخر وجود تاریخی عیسی با آن مخاطره چگونه برخورد می‌کنند.

کانیپر. یک خاورشناس برجسته به نام فردریک کورنوالیس کانیپر ریشه مسیحیت را در دو کتاب خویش به نامهای اسطوره، جادو و اخلاق (۱۹۰۹) و عیسای تاریخی (۱۹۱۴)، بررسی می‌کند. وی میان عیسای تاریخی که به عقیده او در اناجیل همنوا (به ویژه مرقس) مندرج است، و «عیسای ساخته و پرداخته افکار و تخیلات» که به دست پولس و الهیات‌شناسان بعدی پدید آمده، تمایز قائل می‌شود و به منظور پشتیبانی از اولی، دومی را کاملاً کنار می‌گذارد، گرچه وی از اشاره رساله‌ها به عیسی به عنوان کسی که «از زن زاییده» و «به حسب جسم از نسل داوود متولد شد»،^۱ چنین استنباط می‌کند که آگاهی پولس از عیسای تاریخی بیش از مقداری بود که تصمیم به گفتن آن گرفت.

۱. رساله به غلاطیان ۴:۴؛ رساله به رومیان ۱:۳.

او هنگام ارزیابی داستان انجیل، راه کاملاً متفاوتی را می‌پیماید، خواه آن داستان را خدا ساختن روزافزون انسان بدانیم، همان طور که اشمیدل می‌گفت، یا انسان ساختن روزافزون خدا، همان طور که و.ب. اسمیت، کوشو و ریلندز می‌گفتند. از این رو، کانپیر برای متون «محور» اشمیدل اهمیت فراوانی قائل است. کانپیر در حالی که نظر بیشتر نقادان را می‌پذیرد که مرقس قدیم‌ترین انجیل است و متی و لوقا از آن سود برده‌اند، این متون را در شکلی که هستند، با یکدیگر مقایسه می‌کند و می‌یابد که آنها یک خدا ساختن روزافزون عیسی را نشان می‌دهند. وی به مثالهای اشمیدل که برخی از آنها در فصل سوم گذشت، چند مثال می‌افزاید؛ مثلاً هنگام گزارش تعمید عیسی در انجیل مرقس، ندای آسمانی که وی را پسر خدا معرفی می‌کند، فقط خطاب به خود اوست.^۱ هنگام نقل این داستان در انجیل متی، عیسی به شکل سوم شخص آمده و خطاب به همه حاضران است.^۲ همچنین مرقس نقل می‌کند که در کفرناحوم «جمع مریضان و مجانین را پیش او آوردند» و او «بسیاری» را شفا داد.^۳ متی می‌گوید: آنان «بسیاری» را آوردند و او «همه» را شفا داد^۴ و لوقا می‌گوید: «همه» آنانی که بیماری داشتند، ایشان را آوردند و او «هر یک» را شفا داد.^۵ مرقس نشان می‌دهد که عیسی مردم را با آب دهان خویش شفا

۱. مرقس ۱:۱۱.

۲. متی ۳:۱۷.

۳. مرقس ۱:۳۲-۳۴.

۴. متی ۸:۱۶.

۵. لوقا ۴:۴۰.

می داد.^۱ متی و لوقا این اشارات را برای پسر خدا نامناسب می دانند و آنها را حذف می کنند. این امور اثبات نمی کند که حوادث منقول در انجیل مرقس تاریخی هستند؛ ولی اثبات می کند که متی و لوقا هنگام استفاده از مرقس، جوانبی از داستان را که نشان دهنده محدودیت قدرت عیسی یا وابستگی آن به ابزار مادی بود، حذف و اصلاح می کرده اند. ممکن است طرفداران تاریخی بودن عیسی به حق مدعی شوند که ج.م. رابرتسون در نقد خود از اشمیدل، بیشتر به امکان جعلی بودن متون «محور» می پردازد و کمتر توجه می کند که اگر عیسی در اصل، خدا بوده و نه چیز دیگر، پس چرا سیر تحول آن متون به گونه ای دیگر است؟

کانیبر حتی انجیل مرقس را یک تاریخ اصیل نمی داند:

بخش عمده ای از آن انجیل را کسی نوشته که در طبع و

تمایل خویش، یک معجزه گر بوده است.^۲

او معتقد است که خدا ساختن روزافزون عیسی در اناجیل نشان می دهد که چهره یک انسان در آغاز این فرایند قرار داشته است. وی در این واقعیت که شمار زیادی از مسیحیان در قرون نخستین عیسی را انسانی با والدین بشری می دانستند، تأییدی بر دستاوردهای خود می یابد. ژوستین که خود به الوهیت عیسی معتقد بوده، در کتاب گفتگو با تریفو معترف است که بسیاری از مسیحیان چنین عقیده ای نداشته اند. حقیقت این است که پیش از تدوین اعتقادنامه های شوراهای عمومی و الزام آنها با اعمال فشار، کلیسا مسیح شناسی واحدی نداشت. پولس سُمیساتی و

۱. مرقس ۳۲:۷-۳۷؛ ۲۲:۷-۲۶.

2. Conybeare, *Myth, Magic, and Morals*, pp.140-141.

آرکیلاوس ارمنی در قرن سوم و آفراهاط اهل بین‌النهرین در قرن چهارم، تعلیم می‌دادند که عیسی در طبیعت خود یک موجود الهی نبود، بلکه پس از نزول روح القدس هنگام تعمیدگرفتن، چنین شد. یک واقعیت مهم این است که اعتقادات یاد شده غالباً در سرزمینهای اقوام سامی یعنی جاهایی که شاید سنتهای مربوط به یک عیسای حقیقی باقی بود، رواج داشت. اسطوره‌گرایان که می‌گویند: عیسی نخست خدا شمرده می‌شد، موضوع را دست کم می‌گیرند. برخی مسیحیان او را ابتداءً خدا می‌دانستند و برخی دیگر وی را ابتداءً انسان می‌شمردند. اعتقادی که سرانجام، در قرن چهارم الزامی شد، مصالحه‌ای اجباری میان این دو گروه بود.

تا اینجا موضع کاننپیِر قوی است. اما وی در پذیرفتن اصالت سخنان عیسی در منبع فرضی Q (منبعی که مورد استفادهٔ متی و لوقا بوده، ولی مرقس از آن استفاده نکرده) از آن جهت که آنها یک «مخزن مشترک» دارند، خود را کمتر از یک نقاد نشان می‌دهد. بسیاری از این سخنان، مخصوصاً سفارش به عدم مقاومت، نکوهش طلاق و دعای خداوندگار، معادلهایی در کتب متأخر عهد عتیق، اپوکریفا و تلمود دارند و «مخزن مشترک» آنها صرفاً یهودیت عام است. برجسته‌ترین مواردی که معادلی در آثار یهودیان ندارند، عبارتند از: اعلام نزدیک بودن ملکوت خدا، اینکه عیسی مسیحا و بزرگتر از یونس و سلیمان است؛ هرکس او را رد کند، مجازات خواهد شد و هرکس از او پیروی کند، پاداش خواهد یافت. این سخنان با سخنانی که از ما می‌خواهد دشمنان خود را دوست بداریم، داوری نکنیم تا در بارهٔ ما داوری نکنند و هفتاد برابر هفت مرتبه برادر دینی را ببخشیم، مشابهت چندانی ندارند. اگر وجود «مخزن

مشترک» برای این بیانات مسیحایی آنها را در برابر بقیه سخنان منسوب به عیسی معتبر می‌سازد، پس باید گفت که معتبرترین سخنان عیسی پیشگویی‌هایی هستند که حوادث و وقایع بعدی نادرستی آنها را به نحو چشمگیری اثبات کرد.

کلاوزنر. جوزف کلاوزنر کتاب عیسی ناصری: زندگی، زمان و تعالیم او (۱۹۲۲) را از دیدگاه یک یهودی امروزی نگاشته است. ارزش اصلی این کتاب در تحلیل شواهد موجود در منابع یهودی، مخصوصاً تلمود، پیرامون وجود تاریخی عیسی است. کلاوزنر اظهار می‌کند که نخستین اهتمام تلمود تفسیر عهد عتیق و شریعت یهودی (هلاخا) است و تنها هنگامی به حوادث دوران معبد دوم اشاره می‌کند که این حوادث به امور مذکور ربطی پیدا کند. از این رو، نادر بودن اشاره به عیسی شگفت‌آور نیست. میان اشاره‌های موجود، تنها اظهارات ربانیون قرنهای اول و دوم میلادی (تتایم، اسم با مسمای «آموزگاران») دارای ارزش تاریخی است و از این اظهارات، تنها موردی که ما را به سنت آن عصر می‌برد، همان است که در فصل دوم گذشت و در آن، الیعازر بن هیرکانوس از ملاقات خود با یکی از شاگردان بی‌واسطه عیسی در صفوریه سخن می‌گوید. کلاوزنر آن حادثه را معتبر می‌داند. ممکن است اعتراض شود: گمارا که این داستان را می‌آورد، در سالهای ۲۰۰-۵۰۰ میلادی نوشته شده و به مقتضای طبیعت نوشته‌های مذهبی، انسان نمی‌تواند مطمئن باشد که سخن ربانیون قدیم دقیقاً نقل شده باشد؛ ولی یافتن انگیزه جعل در این مورد مشکل است. گواهی تلمود دست کم یک ارزش منفی دارد، زیرا نشان می‌دهد که ارزش نظریه اسطوره‌گی هر چه باشد، استفاده از آن بر ضد

مسیحیت برای ربانیون آن روزگار رخ نداده است.

کلاوزنر در تلاش ضمنی خویش به منظور بازسازی فقره معروفی که پیرامون عیسی در کتاب تاریخ باستانی یهود نوشته یوسیفوس یافت می‌شود، موفقیت کمتری دارد. وی پس از حذف همه کلماتی از آن فقره که به حالت فوق بشری، مسیحایی و رستاخیز عیسی دلالت می‌کند، باقیمانده آن را معتبر معرفی می‌کند. اما آنچه باقی می‌ماند، به گونه‌ای از هم گسسته است که قابل طرح نیست. اگر یوسیفوس ریشه‌های مسیحیت را شایسته نگارش می‌دانست، قطعاً بیش از پنج جمله کوتاه پیرامون آن می‌نوشت. علاوه بر این، نامحتمل است یک یهودی که می‌خواهد روابط خود را با دولت روم آن زمان حفظ کند، عیسی را به گونه‌ای معرفی کند که گویا او را مسیحا می‌داند: «یک انسان خردمند که کارهای شگفت‌آوری انجام می‌داد و آموزگار کسانی بود که حقیقت را با رغبت دریافت می‌کردند.» فقره مذکور حل ناشدنی است.

کلاوزنر در نوشته خود، پس از تحلیل مقدماتی منابع، نگارش زندگینامه‌ای از عیسی را بر اساس تصویر تلمود از او، به عنوان یک ربّانی بدعتگذار و شهره به معجزه‌گری آغاز می‌کند. کتاب وی در تعالیم ربّانی غوطه‌ور شده و از نادرستی‌هایی به دور نمانده است. کلاوزنر بر این حقیقت پای می‌فشارد که تعالیم اخلاقی اناجیل همگی معادلهایی در عهد عتیق، اپوکریفا و تلمود دارند. وی تصور می‌کند که تازگی تعالیم عیسی در خلاص کردن قواعد اخلاقی از انبوه تفصیلات فقهی یهودیت است، ولی او به مشکل سکوت پولس در مورد این نظریه اخلاقی عیسی، کاری ندارد.

آیزلر. کتاب رابرت آیزلر به نام عیسی مسیح و یحییای تعمید دهنده (چاپ انگلیسی آن در ۱۹۳۱)، اصیل ترین و بلندپروازانه ترین اثری است که در سالهای اخیر در این باب پدید آمده است. آیزلر که مانند کلاوزنر یک یهودی و در نتیجه، از پیش فرضهای مسیحی آزاد است، از ابتدا شدیدترین اعتراض را به نظریه اسطوره‌گی وارد می‌کند که عبارت است از عدم توسل نقادان باستانی مسیحیت به این جواب دندان‌شکن (که در صورت صحت، بدیهی می‌بود) در برابر مدعیان. نزاع میان نخستین مسیحیان و مخالفان آنان نه در باب وجود عیسی، بلکه در باره این بود که آیا وی پسر خدا بوده است یا نه. از آنجا که اناجیل به منظور اثبات پسر خدا بودن وی نگاشته شده است، ما باید برای بررسی حقایق تاریخی نه به آنها، بلکه به منابع غیرمسیحی مراجعه کنیم. به نظر آیزلر، گواهی تاسیتوس (که حمله سخت او به مسیحیت نمی‌تواند ساخته دست مسیحیان باشد)، سلسوس و تلمود (مخصوصاً سخن الیعازر بن هیرکانوس که قبلاً نقل شد) برای اثبات وجود تاریخی عیسی ناصری که پیروانش او را مسیحا یا مسیح می‌خواندند و به عنوان یک شورش به دست پلاطس فرمانروای یهودیه اعدام شد، کفایت می‌کند.

اما عمده توجه آیزلر به متن کتاب یوسیفوس است. از آنجا که مسیحیان پس از به قدرت رسیدن، علاوه بر اینکه مسلماً چیزهایی به دست‌نوشته‌های موجود عصر خود افزودند، قسمتهایی را نیز تحریف کردند، وی مدعی است فقره‌ای از کتاب تاریخ باستانی یهود که در باره عیسی سخن می‌گوید، یک تحریف مسیحی در متنی اصولاً ضد مسیحی است و گونه‌ای بازسازی «کاملاً فرضی» را برای آن پیشنهاد

می‌کند.^۱ البته عبارت متن بازسازی شده آیزلر از عبارت کلاوزنر موجه‌تر است، ولی در طبیعت خود، چیزی بیش از یک حدس صاف و ساده نیست. آیزلر در تأیید این مدعا که باید یوسفوس گزارش خصمانه‌ای در باره اصل مسیحیت داده باشد، اظهار می‌کند که بلافاصله پس از فقره موجود، داستان افتضاح آمیز اغواگری یک بانوی رومی در معبد ایزیس مطرح می‌شود که هیچ ارتباطی با تاریخ یهود ندارد و موقعیت کنونی آن نامناسب است، ولی اگر فرض کنیم که گزارش اصلی پیرامون عیسی طعنه‌ای بر داستان انجیلی تولد از باکره را در بر داشته است، آن داستان موقعیتی طبیعی خواهد داشت. وضع کنونی متن قطعاً نشان‌دهنده حذف و افزودگی است و احتمال چنین حذفی قویترین دلیل کسانی است که حاضر نیستند بپذیرند که یوسفوس در مورد عیسی سکوت کرده باشد و این سکوت را اعتراضی ویرانگر به تاریخی بودن عیسی بدانند.^۲

اشاره مختصر دیگری به عیسی در تاریخ باستانی یهود (کتاب بیستم، ۹:۱) وجود دارد که در آن یوسفوس هنگام گزارش حوادث سال ۶۲ میلادی می‌گوید که کاهن اعظم، آنانوس یا حنانيا موجب گردید «یعقوب،

1. Eisler, *The Messiah Jesus and John the Baptist*, pp.50-62.

۲. ج.م. رابرتسون فرض حذف را ممکن می‌داند (Jesus Problem, pp.123-124) این ادعا که در چنین مواردی حذف عبارت مورد اختلاف خللی به متن وارد نمی‌کند، زیان‌آور است. انسان می‌تواند از روی تفریح، بسیاری از عبارات شکسپیر را حذف کند، بدون آنکه در نظم کلام خللی وارد آید. مثلاً در تاجر ونیزی (۱:۴) سخن پورشیا پیرامون ماهیت رحم که می‌گوید: «همه ما تمنای رحم و بخشش داریم و دعا به ما می‌آموزد که در اعمال خود رحم و شفقت نشان دهیم»، طبق این معیار یک افزودگی آشکار است!

برادر عیسی مسمی به مسیح، همراه برخی دیگر» به عنوان ناقضان شریعت سنگسار شوند. داوری ما در باره این عبارت باید به دیدگاهمان پیرامون متن اصلی فقره معروف کتاب ۱۸ پیرامون عیسی وابسته باشد. کسانی که معتقدند این نوشته اصولاً هیچ گزارشی در باره عیسی نداشته، معمولاً همراه ج.م. رابرتسون، و.ب. اسمیت، کوشو و ریلندز، اشاره اخیر را نیز مردود می‌شمارند. احتمال نمی‌رود که یوسیفوس، اگر در هیچ جای دیگر به عیسی اشاره‌ای ندارد، اینجا به وی اشاره کند. ولی این فقره به روشنی آن فقره جعلی نیست؛ و با آنکه عبارت کتاب ۱۸ جایگزین یک گزارش اصولاً خصمانه نسبت به عیسی شده، اشاره کتاب ۲۰ احتمالاً اصالت دارد.

بخش اعظم کتاب آیزلر به ترجمه روسی قدیم کتاب جنگ یهود نوشته یوسیفوس می‌پردازد. یک فرقه بدعتگرا که نظر ایونیهای قدیم در باب پیامبری عیسی را پذیرفته بود و او را از طریق پسرخواندگی و نه از روی طبیعت «پسر خدا» می‌دانست، این اثر را در قرن سیزدهم میلادی از یونانی ترجمه کرده است. توجه جهان امروزی نخستین بار در سال ۱۸۶۶ به وجود این ترجمه جلب شد، ولی انتشار آن تا سالهای ۱۹۲۴-۱۹۲۷ به تأخیر افتاد. این ترجمه روسی قدیم در بسیاری جاها با متن یونانی موجود کتاب یوسیفوس تفاوت دارد و به خصوص فقراتی پیرامون یحیای تعمید دهنده و عیسی در آن یافت می‌شود که در متن یونانی اصلاً وجود ندارد. بسیاری از ویژگیهای ترجمه روسی قدیم به روشنی در قرون وسطی افزوده شده‌اند؛ ولی آیزلر معتقد است که این سخن در همه موارد صدق نمی‌کند. علاوه بر این، وی مدعی است که می‌توان بر اساس شواهد لغوی نشان داد که ترجمه روسی از روی یک متن یونانی قدیم تر - در

حقیقت از یک متن مبتنی بر پیش‌نویس اصلی کتاب به زبان آرامی - صورت گرفته است.

ترجمه روسی قدیم نخستین ظهور یحیای تعمید دهنده را، بر خلاف لوقا، در پانزدهمین سال حکمرانی طیباریوس (۲۸-۲۹ میلادی) نمی‌داند، بلکه آن را بلافاصله پس از مرگ هیرودیس کبیر به سال ۴ قبل از میلاد می‌نویسد، و یحیی را یک شورشگر سیاسی می‌داند که استقلال ملی را تبلیغ می‌کرد. یحیی پس از یک فترت طولانی، دوباره به سال ۳۴ میلادی ظاهر می‌شود و هیرودیس آنتیپاس را به خاطر ازدواج با هیرودیا سرزنش می‌کند و کشته می‌شود. گزارشگر از یحیی نام نمی‌برد، بلکه از او به عنوان «یک مرد»، «آن مرد» و «مرد وحشی» یاد می‌کند. به عقیده آیزلر علت این امر آن است که یوسیفوس هنگام نوشتن کتاب جنگ یهود نام واقعی او را نمی‌دانسته است. وی اظهار می‌دارد فرقه مندائی که یاد یحیای تعمید دهنده را گرامی می‌دارند، وی را با دو نام «یحیاه» و «یوحنا» می‌خوانند و شورشگران غالباً به منظور پنهان کردن هویت خود با نامهای گوناگون زیست می‌کنند. شاید دوپویی و دروز در مشتق دانستن «یوانس» از ماهی‌خدای بابلی «ثا» یا «اوانس»، درست گفته باشند و در عین حال تعمید دهنده یک چهره تاریخی باشد. تلمود از کسی به نام «حَنان پنهان» نام می‌برد که یک جادوگر باران‌ساز بود و در اوایل تاریخ میلادی، از ترس آزار، خویش را پنهان کرد. حَنان صرفاً تغییر شکل «یوحانان» یا «یحیی» است. اینجا آیزلر با کوشو همراه می‌شود و پیروان یحیای تعمید دهنده را همان «ناصریان» می‌داند (به معنای «حافظان اسرار» یا «نگهبانان مراسم یا اعتقادات ویژه»). به عقیده آیزلر، گزارش مربوط به یحیی در

تاریخ باستانی یهود که در فصل پیش نقل شد، به دست ویرایشگران مسیحی تحریف شده تا صفت انقلابی حرکت وی پنهان بماند. این در حالی است که شاهد دیگری از آن در انجیل یافت می‌شود:

و از ایام یحیای تعمید دهنده تا الآن، ملکوت آسمان

مجبور می‌شود و جباران آن را به زور می‌ربایند.^۱

فقره ترجمه روسی قدیم در ارتباط با عیسی با لحن فقره جعلی تاریخ

باستانی یهود آغاز می‌گردد:

در آن زمان انسان ویژه‌ای ظاهر شد، اگر بتوان وی را انسان

نامید. طبیعت و شکل او انسانی، ولی ظهور وی بیش از

یک موجود انسانی و در عین حال کارهای او الهی بود. وی

معجزاتی شگفت‌آور و نیرومند انجام داد.

برخی گفتند: او موسی است که از مردگان برخاسته، دیگران گفتند:

خدا وی را فرستاده است. او از شریعت یهودی انتقاد می‌کرد، امیدهای

مسیحایی را بر می‌انگیخت و گروه منتظران را بر کوه زیتون گرد می‌آورد.

رهبران یهود را ترس فراگرفت و به پیلاتس اطلاع دادند و او «فرمان قتل

بسیاری از آن جمعیت» را صادر کرد. معجزه‌گر دستگیر شد، اما پیلاتس

او را تبرئه و آزاد کرد. آنگاه کاتبان سی قنطار به پیلاتس دادند تا اجازه

دهد آن قضیه را خود فیصله دهند و آن واعظ بسیار منفور را «بر خلاف

شریعت پدران خود» به صلیب کشیدند.

همان طور که مشاهده می‌شود، این یک جعل آشکار است - یک

۱. متی ۱۲:۱۱ و بالحنی ماهیتاً ملایم‌تر در لوقا ۱۶:۱۶.

تخیل آزاد که در آن به جای سی قطعه نقره‌ای که به گفته اناجیل به یهودای اسخریوطی داده شد، سی قطار به پیلاطس داده می‌شود. اما آیزلر معتقد است با پیراستن این تحریر از هر عبارتی که با اقتدار یهود ناسازگار است، «نوشته اصیل یوسیفوس» می‌تواند سر بر آرد. بدین شیوه، ما تصویر یک معجزه گر با ادعاهای مسیحایی را به دست می‌آوریم که بر اساس احتمال تاریخی، کاهنان به نکوهش کارهایش پرداختند و پیلاطس او را اعدام کرد.

آیزلر برای تأیید نظر خود مبنی بر اینکه نهضت تحت رهبری عیسی، مانند نهضت یحیای تعمید دهنده، ماهیتاً انقلابی بود، در منابع دیگر شواهدی می‌یابد. مثلاً اظهار غریبی در کتاب تواریخ تاسیتوس وجود دارد که در مقابل آشوبی که یوسیفوس بدان اشاره کرده، می‌گوید: یهودیه در حکومت طیباریوس «آرام» بود. آیزلر حدس می‌زند که تاسیتوس در واقع شرایط یهودیه در زمان طیباریوس را به شکل دیگری غیر از آرامش تصویر کرده، ولی نسخه برداران مسیحی گزارش او را از بین برده‌اند؛ زیرا گزارش وی آن آشوبها را به عیسی نسبت می‌داد. به گفته لاکتانیوس، هیروکلیس که یک نویسنده ضد مسیحی حدود سال ۳۰۰ میلادی بود و آثارش مانند سایر نوشته‌های از این دست نابود شده، گفته است که عیسی رهبر یک دسته نهصد نفره راهزنان بود و این یک توصیف معمول و رسمی انقلابیون یهودی است. خود اناجیل با آنکه نوشته کسانی است که به آشتی با رُم بسیار علاقه‌مند بودند، حقیقت را به شیوه‌های مختلف فاش می‌کنند. «بریونا» که پطرس در متی (۱۷:۱۶) بدان خوانده شده، معمولاً به مفهوم کسی که نام پدرش «یونا» است، گرفته می‌شود. اما تلمود واژه

بر یونیم را برای گروه‌های انقلابی یا متعصب به کار می‌برد. موارد زیر نیز قابل توجه است: گزارش‌های ورود عیسی به اورشلیم میان شور و هیجان مسیحایی؛^۱ اشاره توضیحی مرقس به «آن فتنه گرانی که در آن فتنه خون ریزی کرده بودند»^۲ (با آنکه اشاره قبلی مرقس به چنین فتنه‌ای در انجیل یافت نمی‌شود)؛ و نوشته بالای صلیب: «پادشاه یهود». ما شواهد مفصل و مورد به موردی داریم که نشان می‌دهد انجیل نویسان گزارش یک نهضت انقلابی را بارها به نفع آرامش‌گرایی اخروی ویرایش کرده‌اند.

مسأله عیسای تاریخی به وسیله آیزلر، مانند یک داستان پلیسی، هیجان‌انگیز می‌شود. اما او در استفاده از منابع به نفع نظریه خویش زیاده‌روی کرده و برخی اوقات به طور حیرت‌آوری خود را غیرنقاد نشان می‌دهد. وی در تأیید نظریه خود، به یک منبع سریانی به نام نامه مارا بر پیرامون ارجاع می‌دهد و با اطمینان، آن را به قرن اول میلادی منسوب می‌کند، گرچه برخی از صاحب‌نظران مانند کورتون و ملین آن را مربوط به قرن دوم و حتی سوم میلادی دانسته‌اند. همچنین به گزارش ترجمه روسی قدیم کتاب جنگ یهود پیرامون یحیای تعمیر دهند، هیرودیا نخست همسر فیلیپ تترارخ و سپس همسر آنتیپاس شده است. اینک ما از تاریخ باستانی یهود نوشته یوسیفوس دانسته‌ایم که هیرودیا همسر فیلیپ نبود، بلکه همسر برادر ناتنی او به نام هیرودیس بود که در رُم می‌زیست و او را

۱. «هوشیانا»، در زبان آرامی به معنای «ما را آزاد کن»، یک تعبیر آشوبگرانه است.

۲. مرقس ۷:۱۵. عبارت بالا ترجمه واژه به واژه است. ترجمه‌های انجیل مرقس در اینجا به گونه‌ای است که اشاره با حادثه خاصی نمی‌کند و به همین دلیل در این بحث به کار نمی‌آید.

رها کرده، به همسری آنتیپاس در آمد. اناجیل به خطا وی را همسر فیلیپ معرفی می‌کنند^۱ و این خطا در ترجمه روسی قدیم تکرار شده است. با این حال، آیزلر گزارش ترجمه روسی قدیم پیرامون یحیای تعمید دهنده را یکسره معتبر شمرده است. در مورد گزارش مربوط به عیسی، وی بی‌جهت تصور می‌کند هر چیزی که ممکن است به دست یک یهودی نوشته شود، باید به دست یوسیفوس نوشته شده باشد، غافل از اینکه ممکن است این گزارش به منظور تقویت آراء مخصوص بدعتگذارانی نه کاملاً مسیحی و نه کاملاً یهودی که مسلماً قبل و بعد از ترجمه آن کتاب به روسی قدیم، دست اندر کار نقل آن بوده‌اند، جعل شده باشد. ممکن است که یک نهضت انقلابی از نوع مذکور در حکومت پیلطس وجود داشته و مسلم است که اگر چنین بوده، کلیسا واقعیات آن را تا حد امکان تغییر داده است. ولی ترجمه کتاب یوسیفوس به زبان روسی قدیم چنین چیزی را اثبات نمی‌کند.

گوگل. یک الهیات‌شناس پروتستان فرانسوی به نام موریس گوگل در کتاب عیسی ناصری - اسطوره یا تاریخ؟ (۱۹۲۵) و زندگینامه عیسی (۱۹۳۳)، مانند سایر نقادان نظریه اسطورگی، بر این حقیقت پای می‌فشارد که مخالفان مسیحیت در قدیم، تاریخی بودن عیسی را انکار نمی‌کردند. وی مانند آیزلر، معتقد است که فقره جعلی کتاب تاریخ باستانی یهود در جای یک گزارش اصیل در باب عیسی قرار گرفته است؛ اما حاضر نیست متن بازسازی شده ناموفق آن دانشمند یهودی را بپذیرد و ترجمه روسی

قدیم کتاب یوسفوس را نیز سرسختانه رد می‌کند. گوگل معتقد است که شواهد غیر مسیحی قدیم برای اثبات این مدعا کافی است که «شخصی به نام عیسی یا مسیح در زمانی وجود داشته و در حکومت طیباریوس در فلسطین مصلوب شده است»؛ ولی نه بیش از این.^۱

گوگل می‌پذیرد که عیسای مورد نظر پولس ابتداءً یک موجود الهی است که شیاطین او را مصلوب کرده‌اند، ولی در عین حال یک یهودی از نسل داوود است که مردم او را کشته‌اند. تعالیم پولس منطقی نیست، بلکه انبوهی از عناصر ناهمگون را در بر دارد که یکی از آنها سنت تاریخی در باب عیسی است. پولس از «برادران خداوندگار» به عنوان معاصران خود سخن می‌گوید؛ و از آنجا که آنان را از رسولان و عموم مسیحیان جدا می‌داند، باید فرض کنیم که وی برادران عیسی به معنی لغوی آن را در نظر داشته است. مسیحیت یک دین رمزی است، ولی تفاوت آن با رموز اوزیریس، آتیس و میترا در این است که آنها قهرمانان الهی خود را به یک روزگار باستانی افسانه‌ای مربوط می‌دانند، در حالی که مسیحیان برای قهرمان آیین خویش تاریخ نزدیکی را مطرح می‌کنند.

گوگل در دفاع از نظریه خود، از روی خرد اظهار می‌دارد که از تاریخ نباید انتظار داشته باشیم با قاطعیت مطلق سخن بگویید و مدعی است که به دست آوردن یک گزارش معتبر از عیسی بر اساس متون «محور»، به گونه‌ای که اشمیدل استنباط کرده، امری ممکن است. داستانهایی از عیسی که با نظرات رایج قدیم‌ترین کلیساها تعارض دارند، احتمالاً تاریخی

1. Goguel, *The Life of Jesus*, p.70.

هستند. به گفتهٔ اناجیل، عیسی به رسولان گفت که امته‌ها و سامریان را موعظه نکنند^۱ و خود او حاضر نشد دختر یک زن فینیقی را شفا دهد.^۲ اما مسیحیت به هر تقدیر، در زمان پولس به امته‌ها عرضه شد؛ بنا بر این، داستانهای مذکور قبلاً رواج داشته و به زمان خود عیسی مربوط می‌شوند. همچنین عیسی در مناسبت‌های بسیار از رنج خود پیشگویی می‌کند. برخی از این پیشگوییها مانند متی (۲۱:۱۶) به رستاخیز او اشاره دارد؛ ولی برخی دیگر مانند مرقس (۹:۱۲) و لوقا (۱۷:۲۵) فاقد چنین اشاره‌ای است و این دسته را باید معتبر دانست؛ زیرا اگر مسیحیان آن را ساخته بودند، اشاره به رستاخیز در آن وجود می‌داشت. بدین شیوه، گوگل تصویری از یک یهودی شفا دهنده بر اساس ایمان می‌سازد که معتقد بود مسیح‌های موعود است و چون مسیح‌است، باید نخست رنج بکشد و رد شود. او به منظور اجرای برنامهٔ مسیحایی خویش، عمدتاً به مقامات اورشلیم توهین می‌کند و پیلاتس به عنوان اقدامی برای حفظ نظم، او را به صلیب می‌کشد.

همهٔ اینها ممکن است اتفاق افتاده باشد. ولی گوگل توضیح نمی‌دهد که چرا پولس عیسی را «قوت خدا و حکمت خدا»^۳ می‌دانست و همچنین روشن نمی‌کند که چرا نخستین مسیحیان (به ادعای وی) به حیات زمینی او اهمیت نمی‌دادند و تنها به رستاخیز و بازگشت نهایی او علاقه داشتند. در واقع، گوگل بیش از پیش، ما را با مشکله‌ای که کوشش پیش آورده، دست به گریبان می‌کند:

۱. متی ۱۰:۵.

۲. متی ۱۵:۲۱-۲۸؛ مرقس ۷:۲۴-۳۰.

۳. رسالهٔ اول به قرنتیان ۱:۲۴.

نقادان برای ترسیم چهرهٔ یک مسیح تاریخی با درجه‌ای از احتمال، برای ما زحمت کشیده‌اند. اما آنان در نیافته‌اند که هرچه بیشتر عیسی را محتمل سازند، به همان اندازه پولس را نامحتمل می‌کنند. از این رو، ما اکنون باید بین پولس و عیسی آنان یکی را برگزینیم. ما پولس را داریم و عیسی آنان، در هر حال، فرضیه‌ای بیش نیست.^۱

هاول اسمیت. خلاصه‌ای از ادلهٔ مخالفان نظریهٔ اسطوره‌گی در کتاب عیسی، نه یک اسطوره نوشتهٔ ا.د. هاوِل اسمیت، یکی از مسؤولان اتحادیهٔ مطبوعات عقل‌گرایان، یافت می‌شود. وی یک فصل از کتاب خود را به اثبات گزافه بودن نظریهٔ و.ب. اسمیت در باب مجازگویی اناجیل اختصاص می‌دهد، یعنی نظریه‌ای که دیدیم از اقناع کامل حتی ج.م. رابرتسون ناتوان است؛ فصل دیگر گزافه بودن نظریهٔ دوژاردن را نشان می‌دهد و استطراداً می‌گوید: درست است که عیسی در نقوش آرامگاه‌های باستانی مسیحیان، به شکل ماهی است، ولی ماهی هرگز مارماهی نمی‌شود؛ فصل سوم کتاب به سستی شواهد مبنی بر وجود یک آیین یسوع قبل از مسیحیت می‌پردازد، یعنی فرضیه‌ای که کوشو آن را غیرضروری می‌دانست و بحث آن گذشت. از دیدگاه هاوِل اسمیت، مشکل واقعی اسطوره‌گرا این است که توضیح دهد چرا پرستندگان یک عیسی خدا تاریخ‌وی را تا زمان حکمرانی پیلاتُس نزدیک کرده‌اند. اگر از دیدگاه نخستین مسیحیان، عیسی خدا بود، چرا در نوشته‌هایی مانند

1. Couchoud, *The Enigma of Jesus*, p.87.

اناجیل هم‌نوا، اعمال رسولان، تعالیم دوازده رسول و شبانِ هرماس، وی خدا خوانده نشده است؟ اگر او هرگز زیست نکرده بود و در نتیجه، شاگردانی نداشت، چگونه پاپیاس در قرن دوم برای کسب اطلاع پیرامون سخنان وی به جستجوی کسانی رفت که شاگردان او را دیده بودند؟ این شرایط است که قضیه عیسی را از منجی‌خدایان ماقبل تاریخ جدا می‌کند و هر نقادی که بخواهد بیش از یک بت‌شکن ساده باشد، باید علت آن را بجوید.

علاوه بر این، هر سه انجیل هم‌نوا از زبان عیسی یک پیشگویی مکرر را می‌آورند که طبق آن، همه معاصران او پیش از تأسیس ملکوت مسیحایی از میان نخواهند رفت.^۱ تاریخ اناجیل کنونی هر زمان باشد، استنباط طبیعی از این گونه عبارتها این است که به هر تقدیر، آنها در عصری نگارش یافته‌اند که هنوز افراد زنده‌ای می‌توانستند یک عیسای واقعی را به یاد آورند. لازم نیست ما معتقد باشیم که عیسی واقعاً این پیشگوییها را ادا کرده است؛ ولی آیا نتیجه قطعی آن سخنان این نیست که آن کس که این سخنان به او منسوب گشته، واقعاً وجود داشته است؟

۱. متی ۲۳:۱۰، ۲۸:۱۶، ۳۴:۲۴؛ مرقس ۱:۹، ۱۳:۳۰؛ لوقا ۹:۲۷، ۲۱:۳۲. نگارنده در سالنامه عقل‌گرا مقاله‌ای *The Rationalist Annual, 1928* دارد که در آن به متون یاد شده پرداخته است. عنوان مقاله چنین است:

"The Historical Jesus: Some Suggestions," by "Robert Arch"

ریلندز در کتاب *The Christian Tradition* که در سال ۱۹۲۷ منتشر شده، در پاسخ به اظهار نظری مربوط به آن زمان می‌گوید «ملاحظه تناقض هیچگاه مانع از آن نمی‌شود» که یک نویسنده مسیحی بیاید و یک پیشگویی را که در ذات خود محقق ناشدنی است، به عیسی نسبت دهد. در عین حال ریلندز می‌گوید که انجیل نویسان «افرادی بی ذکاوت نبوده‌اند»!

اسطوره گرایان بسیار اندکی به این مسأله می پردازند. ج.م. رابرتسون وجود آن را حتی حس نمی کند. او می اندیشد که این گونه پیشگوییها ممکن است واقعاً از نبی یا انبیای ناشناخته ای صادر شده باشد و بعداً برخی از مسیحیان بی تمیز آن را بر زبان عیسی گذاشته اند و همینکه یک بار نوشته شده است، آن را از روی سستی و بی دقتی پذیرفته اند.^۱ اما چرا نخستین بار آن را به عیسی نسبت داده اند؟ اگر در زمان نوشتن این پیشگوییها، هیچ کس از نسل زمان عیسی زنده نبود، آیا بی تمیزترین مسیحی این پیشگویی را به عیسی نسبت می داد که «این نسل»^{*} - و بالاتر از این: «برخی از آنانی که اینجا ایستاده اند»^{**} - پیش از تأسیس ملکوت مسیحایی، منقضی نخواهند شد. کوشو دست کم این امتیاز را دارد که به این مسأله توجه کرده است. او تصور می کند که آن پیشگویی در شکل کنونی خود، برای مقابله با وضعیتی قالب ریزی شد که بر اثر درگذشت یوحنا، آخرین بازمانده نسل اول مسیحیان، در آفُس در حکومت تراژان، پیش آمده بود؛ زیرا بسیاری انتظار داشتند این رسول تا بازگشت عیسی زنده بماند.^{***} مرقس برای دفع این شبهه، وانمود کرد که عیسی نگفته یوحنا نخواهد مرد، بلکه گفته «بعضی» از کسانی که کنار او ایستاده اند، نخواهند مرد و این پیشگویی «ممکن است در زمان مرقس به

1. J. M. Robertson, *The Jesus Problem*, pp.198-201.

*. متی ۲۴:۲۴؛ مرقس ۱۳:۳۰؛ لوقا ۲۱:۳۲. (مترجم)

** متی ۲۸:۱۶؛ مرقس ۹:۱؛ لوقا ۹:۲۷. (مترجم)

*** این شبهه و پاسخی به آن در انجیل یوحنا (۲۱:۲۰-۲۳) یافت می شود. گفته می شود

باب ۲۱ پس از درگذشت یوحنا، به انجیل وی افزوده شده است. (مترجم)

شخص صد ساله معروف با غیر معروفی اشاره داشته باشد.^۱ چنین توضیحی طول عمر یوحنا را که در سنت آمده، درست می‌پندارد، ولی همان طور که در فصل اول گذشت، شاید این موضوع زائیده یک دریافت غلط باشد. حتی اگر چنین چیزی درست باشد، اشخاص صدساله فرضی نیز برای طرفداران اسطورگی کارساز نیستند. زیرا اگر عیسی وجود نداشته، پس آن اشخاص چه کسی را به یاد داشته‌اند؟

باری، معلوم می‌شود که این پیوند زنده میان عصر عیسی و عصر اناجیل، لازم نیست صدساله‌ها باشند. هاول اسمیت توجه همگان را به اکتشافی جلب می‌کند که نشان می‌دهد تاریخ متأخر تعیین شده برای اناجیل به وسیله مکتب توینگن و طرفداران اسطورگی از برونو باور تا کوشو نادرست است. پاپیروسی (به نام «قطعه جان ریلندز») که پاره‌ای از انجیل یوحنا بر آن نوشته شده، به دست آمده که به عقیده متخصصان، تاریخ آن نمی‌تواند پس از حدود سال ۱۳۰ میلادی باشد.^۲ اگر انجیل چهارم در آن زمان وجود داشته، شاید چند سالی از رواج آن می‌گذشته است. اناجیل هم‌نوا نیز به اجماع، از آن انجیل قدیم‌تر هستند. این امور تاریخ انجیلها را به سالهای آغازین قرن دوم می‌برد. اما قضیه به اینجا ختم نمی‌شود؛ زیرا از آنجا که پیشگوییهای اناجیل هم‌نوا در باب آخرالزمان*

1. Couchoud, *The Creation of Christ*, p.258.

۲. برخی از طرفداران نظریه اسطورگی معتقدند که باستان‌شناسی برای تعیین تاریخ یک دستنوشته با این درجه از تقریب، صلاحیت ندارد.

*. پیشگوییهایی که در زمان حیات برخی از معاصران عیسی ثبت شده است و بحث آن یکی دو صفحه پیش گذشت. آن پیشگوییها به وقوع جنگهایی نیز اشاره می‌کند و ممکن است پس از وقوع آن جنگها، جعل شده باشد. (مترجم)

تا جنگ یهودیان در سالهای ۱۳۲-۱۳۵ میلادی فاصله زیادی دارد، خوب است آنها را به جنگ آنان در سالهای ۶۶-۷۰ میلادی پیوند دهیم.^۱ بنا بر این، تاریخ بخشی از اناجیل هم‌نوا به قرن اول مربوط می‌شود و اظهارات پایاس در باره متی و مرقس (اگر هسته‌های آنها، نسخه فرضی Q و پیش‌نویس مرقس و نه نسخه‌های کنونی را در نظر بگیریم) از این پس کاملاً باطل نیست. اینجاست که کوتاه کردن فاصله میان تاریخ سستی عیسی و تاریخ قدیم‌ترین داستان انجیلی از حدود یک قرن به حدود چهل سال، تفاوت مهمی را در مسأله تاریخی بودن عیسی پدید می‌آورد.

۱. یک شورش یهودی در میان این دو تاریخ، در سالهای ۱۱۵-۱۱۷ میلادی، رخ داده است. ولی «مکروه ویرانی در جایی که نمی‌باید» (مرقس ۱۳:۱۴) می‌فهماند که یهودیه میدان عملیات مورد اشاره انجیل بوده، چیزی که وقوع آن در سالهای ۱۱۵-۱۱۷ میلادی، مسلم نیست. «مکاشفه کوچک» در مرقس (۱:۱۳-۴)، ویرانی معبد به سال ۷۰ میلادی را پیشگویی می‌کند و به همین دلیل، ارتباط دادن مجموع آن پیشگویی به جنگی، جز جنگ سالهای ۶۶-۷۰ میلادی، دشوار است.

فصل هفتم

عیسی، اسطوره و تاریخ

خواننده از فصلهای پیش دریافته است که هر یک از اسطوره گرا و تاریخگرا می تواند مدعای نیرومندی داشته باشد.

از سویی، اسطوره گرا می تواند مدعی شود که عیسای کلیسا ابتداءً یک خداست و از این رو، برای مردم عصر حاضر که هنگام توضیح پدیده ها از خدایان احساس بی نیازی می کنند، یک اسطوره است. اناجیل هنگام ترسیم سیمای وی، معجزاتی را به او نسبت می دهند که تنها یک خدا توانایی انجام آنها را دارد: طوفانی را آرام می کند، مرده ای را بر می انگیزد، چند قرص نان و تعدادی ماهی را چند برابر می کند و غیره، و خود او در روز سوم از مردگان بر می خیزد. * انجیل چهارم صریحاً می گوید که او خداست. رساله های پولس و کتاب مکاشفه از او همچون یک موجود الهی سخن می گویند. تنی چند از پدران نخستین کلیسا مانند کلیمت، برنابا، ایگناتیوس، آریستید و ژوستین نیز چنین عقیده ای داشتند.

* مانند این معجزات معمولاً به پیامبران عهد عتیق و رسولان عهد جدید نیز نسبت داده شده و لازم نیست آورنده آنها جنبه خدایی داشته باشد. (مترجم)

شاهدی از غیر مسیحیان بر وجود عیسی در قرن اول یافت نمی‌شود؛ و شواهد قرن دوم نمی‌تواند مستقل از منابع مسیحی باشد. آثار مکتوب مسیحی به اندازه‌ای دستخوش جعل قرار گرفته که نمی‌توان بر هیچ یک از آنها اعتماد کرد. تعالیم منسوب به عیسی نیز مجموعه نامرتبی از سرقت‌های ادبی از منابع یهودی است. اسطوره خدایی که کشته می‌شود و دوباره از خاک برمی‌خیزد، خوردن خدا در آیین مقدس و بسیاری از جنبه‌های دیگر داستان انجیل، در جهان باستان عمومیت داشته است. چرا باید عیسی را از اوزیریس، تموز، آتیس، دیونیسوس و میترا تاریخی‌تر بدانیم. از سوی دیگر، تاریخ‌گرا مدعی است که میان عیسی و منجی خدایان دیگر تفاوت آشکاری وجود دارد. عیسی صرفاً یک خدا به شمار نمی‌رفته و حتی کلیسا وی را هم خدا می‌داند، هم انسان. علاوه بر این، او انسانی است که در مقطع تاریخی خاصی، در یک ایالت رومی معین می‌زیست. نویسندگان اناجیل هم‌نوا، خواه او را خدا می‌دانستند یا نه، بنا داشته‌اند که وی را خدا نخوانند. رساله‌های پولس برای او نیاکان بشری و برادرانی انسانی قائل است. در دوره مهمی از کلیسای قدیم، او را خدا نمی‌دانسته‌اند، ولی حد اکثر انسانی بوده که از روی شایستگی پسر خدا شمرده شده است. در این دوره، انجیل عبریان، تعالیم دوازده رسول و شبانِ هرماس پدید آمده و تا قرن چهارم و شاید حتی پس از آن در مشرق زمین برای خواندن باقی مانده است.^۱ علاوه بر این، یک حقیقت

۱. ممکن است رواج این نوشته‌ها در مشرق زمین به گسترش اسلام در آن مناطق کمک کرده باشد. به منبع زیر رجوع شود:

Renan, *Marc-Aurèle*, third edition, pp.623, 632-633.

قابل توجه این است که هیچ کدام از مخالفان قدیم مسیحیت (سلسوس، هیروکلُس و ربانیون یهود) تاریخی بودن عیسی را زیر سؤال نبرده‌اند. او را فرزند نامشروع، مدعی و تبهکار خوانده‌اند، ولی نه یک اسطوره، با اینکه اگر این کار موجه می‌بود، قطعاً چنین می‌کردند. فقدان شواهد مربوط به قرن اول را می‌توان با توجه به نابودی آثار ضد مسیحی که پس از پیروزی مسیحیت رخ داد، توضیح داد و محفوظ ماندن حمله سلسوس صرفاً تصادفی است. سرانجام، اینکه آثار مکتوب صدر مسیحیت، هر اندازه هم از نظر انعکاس واقعیات نامعتبر باشد، غالباً برای درک شرایطی که نویسندگان در آن می‌زیستند و می‌نوشتند، شواهدی را در بر دارد. سنت اناجیل هم‌نوا مشتمل بر یک پیشگویی است که می‌گوید: عیسی در حیات برخی از مخاطبان خود بر خواهد گشت. پاپیاس اثر خود را بر اطلاعاتی برگرفته از مردمی که «شاگردان خداوندگار» را دیده بودند، بنیاد نهاده است. این واقعیتهای یک عیسای اسطوره‌ای را اثبات نمی‌کند.

هر یک از طرفین ادعای قانع‌کننده‌ای دارد، ولی از مبارزه با نظر طرف مقابل ناتوان است. اسطوره گرا به ندرت با معمای پیشگوییهای آخرالزمان که به عیسی نسبت داده شده، و تاریخگرا به ندرت با معمای خدا شدن او به وسیله پولس رو به رو می‌شود. این دو دسته استدلال، مانند مسائل جدلی الطرفین کتاب سنجش خرد ناب، نوشته کانت، در مقابل ما قرار می‌گیرند، یا همچون شیخ در نمایشنامه هملت:

مانند هوا، آسیب‌ناپذیر است،

و با ضربه‌های بیهوده‌مان خویشان را سخت مسخره می‌کنیم.

آیا نمی‌توانیم حل نزاع را در این بدانیم که آن دو گروه در بارهٔ دو موضوع مختلف سخن می‌گویند، یعنی در واقع دو عیسای مختلف وجود دارند: یکی در اسطوره و دیگری در تاریخ. آن دو با یکدیگر تنها در نام مشترک بوده و سرانجام، در یکدیگر ادغام شده‌اند؟

عیسای اسطوره. اینکه «یشوع» در اصل یک نام الهی است، با استفاده از قطعهٔ سرود قدیمی موجود در یوشع (۱۲:۱۰-۱۳) به درستی استنباط می‌شود. در آن سرود، یشوع به ماه و خورشید فرمان می‌دهد تا انتقام گرفتن قوم از دشمنان خود توقف کنند. نزدیکترین معادل آن در ادبیات یونانی، در فصل هیجدهم کتاب ایلیاد یافت می‌شود که در آن الهه هِرا برای جلوگیری از شکست آخائیان به خورشید فرمان می‌دهد که غروب کند. فرمان دادن به خورشید و ماه یک عمل الهی است و نه بشری.

اما نام یشوع از آن کدامین خدا بود؟ اسطوره گرایان در این باب خطا کرده‌اند. ج.م. رابرتسون و دوژاردن نام «یشوع» را به «منجی» یا «نجات» تفسیر کرده‌اند.^۱ این تفسیر دقیق نیست. «یهوشع»، «یشوع» و «یوشع» یعنی «یهوه نجات است» یا «یهوه نجات می‌دهد». اگر این نام در اصل الهی است، باید قطعاً لقب خود یهوه باشد. «یهوه نجات می‌دهد» خدایی غیر از یهوه نیست، همان طور که «زئوس منجی» خدایی جز زئوس نبوده است. در کتاب سرود قدیمی که قطعه‌ای از آن در یوشع (۱۲:۱۰-۱۳) آمده، قطعاً خود یهوه، مانند خدایان یونانی در کتاب ایلیاد، به شکل انسان جنگیده و به ماه و خورشید فرمان داده‌است که تا هنگام پیروزی، توقف کنند.

1. J. M. Robertson, *Christianity and Mythology*, p.107. Dujardin, *Ancient History of the God Jesus*, pp.47-49.

نویسندگان بعدی برای خلاصی از انسانوار انگاشتن خدا، یسوع را یک قهرمان بشری ساختند که یهوه به درخواست او ماه و خورشید را متوقف کرد؛ اما پیش از این تحول، شاهی در دست نیست که یسوع چیزی جز لقب یهوه بوده است.

بنابر این، اعتقاد به اینکه یسوع در اصل یک منجی خدا از نوع تموز، یا محور یک آیین رمزی بوده که در طی قرن‌ها تا عصر مسیحیت ادامه یافته، اساسی ندارد. هرگاه بخشی از یهودیان قرن اول چنین آیینی را معمول می‌داشتند، مخصوصاً اگر قربانی کردن انسان را ضمن آن قرار می‌دادند، قطعاً گزارش آن به دست ما می‌رسید. تاسیتوس در کتاب تاریخ خود گزارشهای شدیداً خصومت‌آمیزی از یهودیان ارائه می‌دهد و تمام اتهاماتی را که برای وی ممکن است، بر آنان وارد می‌کند.^۱ او می‌گوید ایشان به تمام مقدسات رومیان بی‌حرمتی می‌کنند. آنچه نزد رومیان زنا با محارم تلقی می‌شود، نزد آنان مجاز است. آنان برای قبول یهودیت امور ناپسندی را ترویج می‌کنند و توهین به خدایان و میهن و خانواده‌ی شخص را تعلیم می‌دهند. تندیس پادشاهان و امپراتوران را حرام می‌دانند. شیوه زندگی آنان پست و کثیف است. وی چیزهایی از این دست را در کتاب خود می‌آورد؛ ولی کلمه‌ای در باب قربانی کردن انسان نمی‌گوید. بر عکس، تاسیتوس شکوه یکتاپرستی آنان را می‌ستاید و شکی نیست که آن ستایش بجا بوده است. ما می‌دانیم که مردم سرزمین اسرائیل و یهودیه پیش از تبعید، مانند همسایگان سامی خود، بت‌پرست بودند؛ اما

1. Tacitus, *Histories*, v, 4-5.

یهودیت پس از تبعید، دین کتاب بود و دین کتاب باقی ماند. از دیدگاه یهودیانی که پس از تبعید می‌زیستند، یسوع یک انسان بود و رواج نامگذاری پسران بنی اسرائیل به این نام حاکی از آن است که یهودیان معنای الهی قبلی آن را کاملاً فراموش کرده بودند. انتخاب نام یک خدای دروغین برای پسر یهودی آلودگی شمرده می‌شد و انتخاب نام خدای حقیقی برای او کفر بود.

شاهدی وجود ندارد که یهودیان قرن اول یسوع را یک نام الهی می‌دانستند؛ ولی برای اینکه آن یک نام مسیحایی باشد، شواهدی داریم. اندیشه مسیحا (یعنی «مسح شده») نزد یهود سه شکل داشت. در کتابهای تاریخی عهد عتیق «مسح شده یهوه» فقط یک پادشاه فرمانرواست. هنگامی که یهودیان پادشاهی نداشتند و به رعایای امپراطوریهای بابلی، پارسی و مقدونی تبدیل شدند، آن عنوان در پیشگوییهای مجهول المؤلف به رهبری اطلاق گردید که تجسم آرمان ملی استقلال در آن زمان بود. در کتاب اشعیا (۱:۴۵) حتی کورش که یکتاپرست نبود،* «مسیح» یهوه خوانده شده است. همینکه روزگار یهودیان به تدریج بدتر شد و استقلال کوتاه مدتی که حشمونائیان به دست آورده بودند، جای خود را به استیلای رومیان داد، آرمان مسیحایی بیش از پیش رنگ فوق طبیعی گرفت. در آن دوره برخی از یهودیان طبعاً انتظار داشتند یسوع، قهرمانی که بنی اسرائیل را به سرزمین موعود رهبری کرد، دوباره برای آزاد کردن آنان از یوغ رومیان ظاهر شود. در حقیقت، دو مدعی

* اگر وی ذوالقرنین باشد، مورد ستایش قرآن کریم است و در هر صورت، یکتاپرست بودن او دلیل می‌خواهد. (مترجم)

مسیحایی، هر یک به شیوه‌ای، خواستند نقش یسوع* را بازی کنند: تیودا که حدود سال ۴۵ میلادی، رهبری گروهی را برای عبور از رود اردن پس از خشک شدن، بر عهده گرفت و یک یهودی مصری که بین سالهای ۵۲ و ۵۸ میلادی به پیروان خود وعده داد که باروهای اورشلیم به فرمان او فرو ریزند. شواهد دیگری برای این موضوع در پیشگوییهای سیپیلین که در فصل چهارم نقل شد، در مکاشفه عزرا و شاید در لقب «شهریار حضور» که یهودیان تا زمان حاضر آن را در دعای سال نو به یسوع اطلاق می‌کنند، یافت می‌شود.^۱ بنا بر این، عیسای اسطوره، نه بر یک آیین قربانی، بلکه بر انتظار یک یسوع تجدید حیات یافته پایه گذاری شده است.

میان یهودیان یونانی زبان «جوامع پراکنده»، آرمان مسیحایی تحولهای گوناگونی یافت. در آنجا یهودیان غنی تر و فرهیخته تر با فلسفه یونانی آشنا شدند، مخصوصاً با فلسفه افلاطون که در مثل انتزاعی واقعیاتی را می‌دید و مدعی بود که جهان مادی تنها یک صورت مغشوش آن است، همچنین با فلسفه رواقی که در عقل (لوگوس)، قانونی طبیعی را می‌دید که هم بر جهان مادی و هم بر جامعه بشری حاکم است. یهودیان یونانی زبان این نظریه را با تعلیم عهد عتیق، مبنی بر اینکه خدا جهان را با کلمه (باز هم در یونانی: لوگوس) خود آفریده است، موافق می‌دیدند. ایشان که به خاطر

* در عبور دادن مردم از رود اردن و فرو افکندن باروهای شهر اریحا. (مترجم)
 ۱. ج.م. رابرتسون در دو کتاب زیر نتیجه نادرستی می‌گیرد و این موضوع را شاهدهی بر وجود آیین ماقبل مسیحیت یسوع به عنوان خدایی غیر از یهوه می‌داند:

The Jesus Problem, p.85; *Jesus and Judas*, p.207.

منافع اقتصادی کارهای خشونت آمیز را نمی‌پسندیدند، به جای حرکت مسلحانه، در جستجوی رهایی از بدی به وسیله لوگوس بودند. به تدریج این مفهوم از طبقات فرهیخته‌تر به آنان که فرهیختگی کمتری داشتند، سرایت کرد تا اینکه مفهوم لوگوس با مفهوم کریستوس («مسح شده») یعنی قدرتی که مردم برای رهایی منتظر او بودند، در آمیخت. این ادغام در قصاید سلیمان کامل شد؛ اما در اینکه این اثر در واپسین قرن قبل از میلاد یا در نخستین قرن میلادی پدید آمده، اختلاف است.

ولی یهودیان «جوامع پراکنده» در معرض تأثیراتی جز فلسفه یونانی قرار داشتند. آنان در شهرهایی مانند اسکندریه و انطاکیه که محل تردد مردم سراسر جهان بود، با هواداران ادیان رمزی مشرکان دمساز می‌شدند و به هر تقدیر، علی‌رغم خواست ربانیون، یک تبادل افکار میان یهودیان و امتهای اجتناب‌ناپذیر بود. روابط تجاری، خدمتکاری به عنوان برده در خانواده واحد و تنفر مشترک از بهره‌کشی رومیان موجب می‌گردید سرکوفتگان یهودی که منتظر نجات مسیحایی بودند، با سرکوفتگان مصری، سوری، فریجیه‌ای و یونانی که نجات را از اوزیریس، تموز، آتیس و دیونیسوس توقع داشتند، یکدل شوند. از دیدگاه مشرکان، مسیحای یهود درست یک منجی - خدای دیگر، کریستوس یا شاید کریستوس پسوس بود. از دیدگاه یهودیان، مشرکان اندیشه مسیحایی را گرفته و آن را با بت‌پرستی و مفاهیم باطل دیگر درآمیخته بودند. در عین حال، شاید برخی از این مفاهیم چندان هم باطل نبود. مثلاً این مفهوم که منجی، هر کس که بوده، همان راه دشواری را که آنان می‌پیمایند، پیموده،

بدترین چیزی را که از دست جهان شرور بر می آمد، تحمل کرده و بر تمام آنها چیره و پیروز شده است. آیا این امور پایه و اساسی نداشت؟ مزامیر و کتابهای انبیا در این باب چه می گفتند؟ یک یهودی می توانست به آنها مراجعه کند و در باره آنها بیندیشد.

اعتقاد به یک مسیحای رنجدیده ممکن است بدین شیوه شکل گرفته باشد. اما عوامل دیگری نیز حتماً در شکل گیری آن، حتی به گونه ای زنده تر، تأثیر داشته است. بسیاری از اسطوره گرایان این حقیقت را نادیده گرفته اند که تصلیب در جهان باستان، نه یک بخش پنهان رمزگرایی فلکی یا غیرفلکی، بلکه یک وحشت همیشگی آن عصرها بود. این بی توجهی مدعای آنان را ضعیف کرده است. این شیوه زنده مجازات شدید، همراه با بستن، میخ کوبیدن و کشیدن اعدای بر چارمیخ یا تصلیب و گذاشتن او تا آنکه بمیرد، نزد همه امپراطوریهای برده دار قدیم عمومیت داشت و امپراطوری روم آن را در مورد بزهکاران غیررومی اجرا می کرد. آن یک رویه یهودی نبود، ولی اسکندر جانیوس، پادشاه حشمونائی، هشتصد فریسی شورش را به دار زد و زنان و فرزندان آنان را در پیش چشمانشان کشت و با این کار، احساسات یهودیان را جریحه دار کرد. ممکن است توصیف کتاب حکمت سلیمان (که اندکی پس از آن حادثه نوشته شده) پیرامون آن بی دینی که نسبت به انسان پارسا بی حرمتی و شکنجه روا می دارد و او را به مرگ شرم آور محکوم می کند، اشاره ای به این مسأله باشد.^۱ در زمانهای بعد، شورشهای ناموفق یهودیان بر ضد رومیان به

1. Wisdom ii, 12-20.

تصلیب هزاران یهودی انجامید. با چنین نمونه‌هایی که در جلو چشم قوم وجود داشت، آنان برای به دست آوردن اندیشه منجی مصلوب، نیازی نداشتند به اساطیر یا جمهوری افلاطون یا «تقاطع معدل النهار با منطقة البروج»^۱ مراجعه کنند. توده‌های استثمار شده جهان باستان با ترس از صلیب به اطاعت وادار می‌شدند. چه فرضی طبیعی‌تر از این است که آن موجود فوق طبیعی که برای نجات مورد انتظار بود، خودش صلیب را تحمل کرده و راه پیروزی بر آن را نشان داده باشد؟

بدین گونه، پیش از پدید آمدن مسیحیت تاریخی، مجموعه‌ای از اعتقادات غنوصی نیمه یهودی و نیمه مشرکانه در میان طبقات اجتماعی پایین سرزمینهای مدیترانه در حال شکل‌گیری بود که بر اساس آن یک منجی خدا که پس از رنج کشیدن، بر حاکمان شیطانی این جهان تاریک پیروز شده، به آنانی که کشف و شهود او را پذیرفتند، برای پیروزی به شیوه خود کمک خواهد کرد و آنان را برای نیل به سعادت جاوید در جهان روشنایی رهنمون خواهد شد.

عیسای تاریخی. تفاوت مسیحیت تاریخی با ادیان رمزی پیشین در این بود که منجی را یک یهودی می‌دانست که در حکومت امپراطور طیباریوس، به دست پُنطیوس پیلاتُس، فرمانروای یهودیه مصلوب

۱. به گفته ریلندز، انتقال خورشید روی نقطه اعتدال ربیعی و خریفی «سه روز» طول می‌کشد و فاصله زمانی بین تصلیب و رستاخیز عیسی از اینجا گرفته شده است:

The Beginning of Gnostic Christianity, p.217.

ولی از آنجا که قطر ظاهری خورشید تقریباً نیم درجه است، با یک محاسبه کوتاه می‌فهمیم که مدت حقیقی انتقال خورشید روی نقطه اعتدال، حدود دوازده ساعت است.

شده بود.

ما دیده‌ایم که نظریه اسطوره به گونه‌ای که ج.م. رابرتسون بیان می‌کند، وجود یک عیسی تاریخی را بعید نمی‌داند. «آموزگار یا آموزگارانی با نام عیسی» ممکن است برخی از سخنان اناجیل را «در دورانهای مختلفی» بر زبان آورده باشند.^۱ ممکن است عیسی پندیرای کتاب تلمود حرکتی را رهبری کرده باشد و بقایای یک آیین خورشیدی قدیم یا غیر آن به تدریج بدان پیوسته باشد.^۲ حتی این موضوع «زیاد نامحتمل نیست که چند عیسی مدعی مسیحایی وجود داشته‌اند.»^۳ ممکن است بنیانگذار آن حرکت به خاطر تبلیغ یک اعتقاد سیاسی براندازنده کشته شده باشد و نویسندگان بعدی حقایق آن را پنهان کرده باشند.^۴ ممکن است که یک شفا دهنده بر اساس ایمان از ایالت جلیل به نام عیسی در زمان یک آشوب اجتماعی، به دست دهقانان و افسرگرا به عنوان قربانی انسانی تقدیم شده باشد.^۵ اینها امتیازات مهمی هستند. رابرتسون انتخاب آزاد عیساها را تاریخی را سخاوتمندانه به ما محول می‌کند. فقط با ما شرط می‌کند که ادعا نکنیم سخنان چنان عیسیایی به دقت در اناجیل ثبت

1. J. M. Robertson, *Christianity and Mythology*, revised edition, p.125.

2. Ibid., pp.284-285.

3. *The Historical Jesus*, p.56.

4. *Jesus and Judas*, pp.205-206.

۵. داستانهای مردگانی که هنوز زنده هستند، فراوان در تاریخ آمده و به توضیح نیازی ندارند. داستانهای یاد شده برای بنیانگذاری یک دین کفایت نمی‌کنند. علت باقی ماندن داستان رستاخیز در این مورد آن است که این داستان در افسانه‌های اقوام دیگر ادغام شده است.

شده، وجود یک عنصر افسانه‌ای مسلط را در این باب بپذیریم و به هیچ وجه به چنین عیسایی شخصیت، سیما یا هر چیز قطعی دیگر عطا نکنیم. هر عقل‌گرایی در این روزگار باید بتواند به چنین چیزی متعهد شود. اگر نزاع میان اسطوره‌گرا و تاریخ‌گرا فقط همین باشد، مصالحه آسان خواهد بود.

ادله کانپیر، کلاوزنر، آیزلر، گوگل و هاوِل اسمیت که در فصل پیش مطرح گردید، هرگاه نقادانه بررسی شود و از مسائل نابهنجاری مانند ترجمه کتاب یوسیفوس به زبان روسی قدیم دور بماند، این احتمال را می‌آفریند که یک نقطه شروع داستان انجیل عبارت است از یک یهودی مدعی مسیحایی در حدود تاریخ سنتی که نام رایج یشوع یا عیسی را داشت و عضو فرقه نصوریان یا ناصریان بود و به عنوان شورشی به دست پیلاطس مصلوب گردید. پیروانش بدان اندازه واپسگرا بودند که زنده ماندن وی را باور کردند و گفتند به زودی برای بنیانگذاری ملکوت مسیحایی، بر خواهد گشت.

کسی که خواهان قطعیت باشد، شرایط تحقیق تاریخی را درست نیاموخته است و این موضوع شامل هر دو طرف این دعوی می‌شود. به یک اندازه از خرد به دور است که مانند برخی از اسطوره‌گرایان گمان کنیم که هر چیزی در اناجیل که «ممکن بوده» جعل شود، جعل «شده است»؛ یا مانند برخی تاریخ‌گرایان، گمان کنیم هر چیزی در اناجیل که «ممکن بوده» رخ دهد، رخ داده «است». ما می‌توانیم از روی خرد استدلال کنیم که هرگاه اصلاً عیسایی وجود نمی‌داشت و هیچ کس او را ندیده بود، یا اینکه زمان وی آنقدر جلو بود که هیچ یک از بینندگان او زنده نبودند،

ممکن نبود هیچ مسیحی هشیاری پیشگویی بازگشت وی در حیات معاصرانش را جعل کند. همچنین می‌توانیم از روی خرد استدلال کنیم که هرگاه واقعاً خاطره‌ای از مصلوب شدن عیسی در مسیحیت وجود نمی‌داشت، ممکن نبود هیچ مسیحی آرامش‌طلبی داستانی را جعل کند و در آن بگوید که بنیانگذار فرقه او به اتهام سیاسی به دست فرمانروای رومی مصلوب شده است. و سرانجام، می‌توانیم از روی خرد استدلال کنیم که اگر عیسی فقط و فقط یک افسانه بود، ربانیون خشن یهودی و نقادان مشرک مانند سلسوس، به جای شیوه‌های معمول، توجه همگان را به این حقیقت جلب کرده بودند.

این ملاحظات محتمل می‌سازد که یک عیسای تاریخی وجود داشته و در حدود زمانی که ادعا می‌شود، نه صدها سال قبل یا بعد از آن، می‌زیسته است.^۱ اما نزاع اصلی نظریه اسطورگی دست نخورده باقی می‌ماند. عیسایی که از این ملاحظات اثبات می‌شود، به استثنای مواردی اندک، غیر از عیسای اناجیل است. پذیرش وجود او موعظه روی کوه، تمثیلهای و معجزات منسوب به وی را معتبر نمی‌سازد. همچنین این عیسی به عیسای رساله‌ها، مکاشفه، کلیسا و اعتقادنامه‌ها شباهت اندکی دارد. عیسای سنت مسیحی ترکیبی از اسطوره و تاریخ است. اکنون باید دید که این ترکیب چگونه پدید آمد.

ترکیب اضداد. بنا بر آنچه گذشت، در یک سو آرمان مسیحایی

۱. یهودیان برای جلوگیری از انداختن تاریخ عیسی به صدها سال قبل از عصر وی، انگیزه آشکاری داشتند. آنان بدین وسیله با ادعای مسیحیان مبنی بر اینکه فاجعه ویرانی اورشلیم در سال ۷۰ میلادی به خاطر رد عیسی بوده است، مقابله می‌کردند.

وجود داشت، یعنی انتظاری برخاسته از فلسطین در باب یک فرستاده آسمانی برای نجات دادن مردم از فرمانروایی رومیان که برخی او را همان یسوع می‌دانستند و برخی می‌گفتند: وی فردی است به همین نام که چندی پیش، به دست پیلاتس مصلوب شده، ولی اکنون زنده است. در سوی دیگر آیین غنوصی وجود داشت و آن آیینی بود برخاسته از میان «جوامع پراکنده» یهودیان که یک منجی خدا، با القاب مسیحایی یهود، یعنی کریستوس پسوس، را چهره اصلی خود قرار می‌داد، ولی این القاب را به گونه‌ای رمزی تفسیر می‌کرد و به آنها مفهوم آرامش طلبی سیاسی می‌داد. تقدیر چنین بود که این دو حرکت که یکی از فلسطین و دیگری از «جوامع پراکنده» یهودیان نشأت گرفته بود، سرانجام به یکدیگر پیوندند و با یکدیگر برخورد کنند.

نوشتن تاریخ این برخورد مستلزم تعیین تاریخ دقیق کتابهای عهد جدید است و من برای نیل به این مهم در جایی دیگر کوشیده‌ام.^۱ در صورت اصالت رساله‌های پولس یا حتی چهار رساله اصلی وی (رساله به رومیان، رساله اول و دوم به قرنتیان و رساله به غلاطیان) در وضع کنونی خود که اشاراتی به برادران عیسی و تولد او «به حسب جسم از نسل داوود»^۲ را در بر دارد، نه تنها نتیجه می‌گیریم که این دو حرکت به یکدیگر پیوسته‌اند، بلکه معلوم می‌شود که این ترکیب در زمان پولس آغاز شده است. ولی اثبات هماهنگی این رساله‌ها در وضع کنونی دشوار است. گوگل که نه عدد از آنها را اصیل می‌داند، معترف است که آنها

1. See *The Bible and its Background*.

۲. رساله به رومیان ۱:۳.

دیدگاه‌های ناهمگونی را نشان می‌دهند که نمی‌توانند در یک مجموعه منطقی با یکدیگر جوش بخورند. مسلماً بهتر است یکجا بپذیریم که آن رساله‌ها مرکب هستند. اینکه پولس یک یهودی معاصر را که خانواده و برادرانی داشته است، «قوت خدا و حکمت خدا»^۱ و «نخست‌زاده تمامی آفریدگان»^۲ بداند، آن اندازه ناموزون است که وی در جایی، از ممنوعیت خوردن قربانی بتان چشم می‌پوشد و در جای دیگر، درباره آن می‌خروشد* و در موردی، اجازه می‌دهد زنان با سر پوشیده «نبوت کنند» و در مورد دیگر، سخن گفتن ایشان را در کلیسا مطلقاً ممنوع می‌داند.**

همینکه معتقد شویم رساله‌های پولس، حتی آن چهار رساله اصلی، از اجزای مختلف ترکیب شده، می‌توانیم (مانند ریلندز) برای پولس یک رسالت غنوصی را مفروض بگیریم، به گونه‌ای که حتی اگر در باره مسیحای مصلوب در فلسطین نیز چیزی می‌دانسته، وی و پیروانش آن را به چیزی نمی‌گرفته‌اند. این امر می‌تواند توضیح دهد که چرا پولس هرگز به تعالیم عیسی اشاره نمی‌کند، هرگز عنوان «ناصری» را به کار نمی‌برد، هرگز هیچ حقیقت یا عقیده‌ای را به رسولان فلسطینی مستند نمی‌کند و در واقع هرگز هیچ مرجع یا اطلاع دهنده‌ای جز خود عیسی را نمی‌شناسد. پولس با ناصریان و مسیحای ایشان ارتباطی نداشت. عیسای او یک موجود کاملاً

۱. رساله اول به قرنتیان ۱:۲۴.

۲. رساله به کولسیان ۱:۱۵.

* رساله اول به قرنتیان ۸:۱۳-۱۰ و ۱۴:۱۰-۳۰. (مترجم)

** رساله اول به قرنتیان ۴:۱۱ و ۱۴:۳۴-۳۵. (مترجم)

متفاوتی است - یک منجی الهی که مؤمنان از طریق تعמיד، با وی متحد می‌شوند و به وسیله او در زندگی، قوت می‌یابند و پس از مرگ، زیست می‌کنند.

اما رساله‌های پولس شواهدی از یک درگیری میان این اعتقاد و اعتقاد قدیمی دیگری را نشان می‌دهد. در آن رساله‌ها امور زیر آمده است: انقساماتی در کلیساها، افرادی با پولس مخالفت می‌ورزند و «به عیسی دیگری غیر از آنکه ما بدو موعظه کردیم»،^۱ بشارت می‌دهند، «چنین اشخاصی رسولان کذب و عملة مکاری هستند که خویشان را به رسولان مسیح مشابه می‌سازند»^۲ و لعنت بر کسانی باد که «انجیلی را غیر از آن که ما به آن بشارت دادیم»،^۳ به مردم موعظه کنند. این مخالفان به عبرانی بودن، اسرائیلی بودن، از نسل ابراهیم بودن و مخصوصاً به «خادم مسیح بودن» افتخار می‌کردند.^۴ اگر هنوز در باره هویت آن مخالفان شکی داریم، با مراجعه به عبارتهای طعنه‌آمیز زیر آن شک از میان خواهد رفت: «اما از آنانی که معتبرند که چیزی می‌باشند، هر چه بودند مرا تفاوتی نیست. خدا بر صورت انسان نگاه نمی‌کند... یعقوب و کیفا* و یوحنا که معتبر به ارکان بودند»^۵ و پس از آن، یک حمله تند به کیفا و یعقوب که برای مسیحی

۱. رساله دوم به قرنتیان ۴:۱۱.

۲. رساله دوم به قرنتیان ۱۳:۱۱.

۳. رساله به غلاطیان ۱:۹-۶.

۴. رساله دوم به قرنتیان ۱۱:۲۲-۲۳.

*. معادل شریانی «پطرس» به معنای «صخره»، لقب شمعون، بزرگترین شاگرد مسیح.

رک: متی ۱۶:۱۸. (مترجم)

۵. رساله به غلاطیان ۲:۹-۶.

بودن، عمل به شریعت یهود در باب خوردنیها را شرط می‌کردند. خواه این مناظرات از پولس باشد، یا همان طور که محتمل‌تر است، یکی از طرفدارانش، پس از درگذشت وی، آن را نوشته باشد، دست کم نشان می‌دهد که میان گروه پولس و گروه پطرس، رقابت شدیدی وجود داشته است و گروه پولس ادعای مخالفان را مبنی بر در انحصار داشتن تعالیم مسیحایی به چیزی نمی‌گرفته‌اند.

رقابت پس از مرگ پولس و بعد از ویرانی اورشلیم به سال ۷۰ میلادی، ادامه یافت. در آن روزگار که فراریان فلسطینی، وحشت‌زده از مناظر حمله به اورشلیم، در هر یک از شهرهای حوزه مدیترانه یافت می‌شدند، شاخ و برگ دادن به داستانهای مسیحای ناصری یک نسل پیش آغاز شد. وی پیامبری با اقتدار در گفتار و کردار بود که به فقیران و گرسنگان مزده می‌داد. او آمده بود تا ملکوت خدا را برپا کند. آنان از روی بی‌خردی وی را رد کردند و گذاشتند که رومیان او را به صلیب کشند؛ اما او نمرود و هنگامی که انتظار در کمترین حد خود باشد، باز خواهد گشت. وی ویرانی اورشلیم را پیشگویی کرده و گفته بود: تمام خونهایی که بر زمین ریخته شده، در همان نسل قصاص خواهد شد و چنین شد. وقوع این پیشگویی درستی نبوت او را به اثبات رساند. بنگرید!

این گونه چیزها می‌توانست برای طبقات پایین امپراطوری روم شدیداً التهاب‌آور باشد. رهبران گروه پولس که به درگیری با رومیان علاقه‌ای نداشتند، با ترویج مکتب انجیلی خود، با این مسأله مقابله کردند. آنان پیرامون مسیحای ناصری و تصلیب او به دست پیلاطس که قابل انکار

نبود، داستانی از پیش خود ساختند و پرداختند، اما سخنان وی را پنهان کردند و مدعی شدند که عیسی از روی عمد باطن خود را پنهان داشته بود و پیروانش از فهم سخنان او ناتوان بودند و داستان تصلیب را به شیوه‌ای بازنویسی کردند که مسئولیت آن را از پیلاتس به یهودیان انتقال می‌داد. این سند، با برخی افزوده‌های بعدی، انجیل مرقس کنونی را پدید آورد و با این اثر، فرایند ترکیب آغاز شد.

عوامل اقتصادی به این کار کمک کرد. واپسگرایانی که امید داشتند ملکوت خدا بر ویرانه‌های امپراطوری روم تأسیس شود، بسیار بینوا بودند. گروه پولس با الهیاتی درخور طبقه فرهیخته‌تر، پول در اختیار داشتند، ولی کسب پشتیبانی عموم برای آنان دشوار بود. ایشان با استفاده از پول خود و کمک به طرفداران بینوای مسیحا، برای مکتب انجیلی پولس پیروانی درست کردند و دندان انقلاب را کشیدند. حقیقت نهفته در داستان سفر پولس به اورشلیم با صدقاتی برای «مقدسان مستمند»* بر این اساس است. همین حقیقت، از دیدگاهی دیگر، گمان می‌رود در داستانی در اعمال رسولان نهفته باشد مبنی بر اینکه شمعون جادوگر برای خرید مقام رسولان می‌کوشید و پطرس به شدت او را سرزنش کرد. از یک اثر مربوط به قرن سوم به نام *مواعظ کلیمت*، به خوبی می‌فهمیم که گروهی در کلیسا که هرگز رسول بودن پولس را با تمام دل نپذیرفته بود، وی را با عنوان شمعون جادوگر مورد حمله قرار می‌دادند.

* رساله به رومیان ۱۵:۲۶. (مترجم)

در پایان قرن اول، مسیری که ادغام می‌بایست ببینیم، مشخص شد. در آن هنگام، گروه پولس عیسای تاریخی را که در عهد پُنطیوس پِیلاطُس رنج دیده بود، پذیرفت؛ گروه پطرس نیز عیسای رمزی الهیات پولسی را قبول کرد. ترکیب آسان‌تر شد؛ زیرا، همان‌طور که دیده‌ایم، چهرهٔ مسیحا از مدت‌ها پیش، به‌طور مشخص دارای صفات فوق‌طبیعی شده بود. در کتاب مکاشفهٔ یوحنا که پیش از آن ترکیب نگاشته شده و شدیداً ضد پولس است، ولی از آسیای صغیر و نه فلسطین سرچشمه می‌گیرد، مسیحا هیچ جنبهٔ انسانی ندارد. در ترکیب جدید، اتحاد کلیساهای پطرسی و پولسی در شناسایی یک عیسای بشری و الهی را می‌بینیم.^۱

ما می‌توانیم مراحل مکتوب بعدی این ترکیب اضداد را مشاهده کنیم. در رساله به عبرانیان چند صفت بشری (نیاکان یهودی، تجربه و ترس از مرگ) به یک موجود اصولاً الهی داده شده که واقعاً اقناع‌کننده نیست. همچنین با ویرایش نهایی رساله‌های پولس، ویژگی‌های انسانی معینی [در مورد عیسی] به آن رساله‌ها افزوده شد و این کار ناهماهنگی و تناقض آشکاری را در آنها به بار آورد. سخنان منبع فرضی Q که مرقس آنها را نیاورده است، در اناجیل متی و لوقا به داستان برگردانده شده و نویسندگان این دو انجیل، هر یک به شیوهٔ خود، آنها را ویرایش کردند و تفصیل

۱. «دوسیتسیم» (Docetism) که برخی اوقات آن را به غلط زمینهٔ نظریهٔ اسطورگی می‌شمارند، در واقع تلاشی بود از جانب غنوصیان برای اینکه اعتقاد خویش در باب شرذاتی ماده را با وجود تاریخی عیسی آشتی دهند. «دوسیتستها» منکر وجود عیسی نبودند، بلکه (به خاطر دلبستگی به اعتقادات جزمی خویش) واقعی بودن جسم او را انکار می‌کردند.

دادند. انجیل‌های یادشده برای عیسی نسب‌نامه‌های متفاوتی تهیه کردند، ولی یک ویرایشگر بعدی، به تقلید از رسم مشرکان در مورد نیمه‌خدایان خویش، مدعی شد که وی از باکره زاده شده است و با این ادعا، نسب‌نامه‌ها را بی‌خاصیت کرد. خامیهای ابتدایی که مرقس بدان مبتلا شد، به سامان آمد و با تفصیلات تأییدکننده ناهمگونی، به داستان رستاخیز عیسی شاخ و برگ دادند. سرانجام، نویسنده انجیل چهارم نسب‌نامه‌ها، تولد از باکره و سخنان عیسی در اناجیل هم‌نوا را نادیده گرفت و انجیلی تقریباً بدیع پیرامون موضوع تجسم لوگوس پدید آورد.

به نظر می‌رسد هر چهار انجیل در ربع اول قرن دوم وجود داشته‌اند، ولی به دست آوردن اعتبار قانونی، به گونه‌ای که نوشته‌های رقیب را از میدان بیرون کنند، مدتی طول کشیده است. در ربع دوم همان قرن، پایاس می‌توانست مدعی شود که اناجیل مکتوب بر سنت شفاهی برگرفته از آنان که «شاگردان خداوندگار» را دیده‌اند، برتری ندارد و برای مرقیون ممکن شد که پس از پیراستن قاطعانه اناجیل از هر آنچه رنگ و بوی یهودیت داشت، یک انجیل هماهنگ با الهیات پولسی افراطی خویش فراهم کند و رواج دهد. تا فرارسیدن ربع اخیر قرن دوم و نوشته شدن کتاب ایرنه، ما این اعتقاد جزمی را نمی‌یابیم که انجیلها باید چهار باشند و نه بیشتر.

بنابر آنچه گذشت، عیسی یک اسطوره است. داستان خدا-انسان یک آفرینش ادبی است که (به گفته سلسوس در قرن دوم) «سه بار، چهار بار و بارها و بارها» به نفع حرکتی که آن را متحول می‌کرد، نوسازی شده است. شادابی اناجیل مرهون شکوه الهی یا نبوغ بشری قهرمان آنها نیست، بلکه

وامدار مردان و زنانی در قرنهای اول و دوم است که در محیط فاقد ایمان، فاقد امید و فاقد محبت یک امپراطوری برده‌دار بزرگ، آنها را وسیله تحقق آرزوی سرکوفته خود برای آزادی، برابری و برادری قرار داده بودند. دینی که آنان پدید آوردند، در یک عقیده جزمی مرده منجمد شد و جهان ما - بعضاً با شکستن آن عقیده جزمی - برای آرمانهای خود، وسایل دیگری را یافته است. در عین حال، خاطرات گذشته‌ای که قبلاً زنده و شکوفا بود، در همه مردم، جز خشک‌ترین آنان، بازتاب مناسبی داشته است.

ولی عیسی تاریخ نیز هست. توضیح دادن داستان وی فقط و فقط بر حسب اسطوره، بیش از آنکه دشواریها را کاهش دهد، بر تعداد آنها می‌افزاید. یک فرضیه سالم باید «همه» حقایق را در نظر بگیرد و این منظور با پذیرش اینکه یک عیسای واقعی به دست پیلاطس مصلوب شد،* آسانتر تأمین می‌شود. ما تقریباً هیچ چیزی در باره این عیسی نمی‌دانیم. او مؤسس چیزی نیست که بتوان آن را مسیحیت نامید. وی صرفاً پیش فرض یک نقد تاریخی است - رهبر مرده‌ای برای هدفی از

* یعنی حتماً عیسایی وجود داشته که گفته‌اند مصلوب شده است. باید توجه داشته باشیم آنچه قرآن مجید (سوره نساء، آیه ۱۵۷) در مورد مصلوب نشدن آن حضرت گفته، حقیقتی است برتر از علم تاریخ که دست یافتن به آن با شیوه‌های معمول در تحقیقات علمی عصر حاضر ممکن نیست و تنها مسلمانان که حقانیت این کتاب الهی را می‌پذیرند، چنین عقیده‌ای دارند. همچنین برخی از غنوصیان قرن دوم معتقد بودند که شمعون قیروانی به جای حضرت عیسی مصلوب شده است (رک: اواخر فصل پنجم کتاب حاضر)، دوسیتیسیم در عهد باستان، جسم داشتن و تصلیب آن حضرت را کاملاً نمایشی می‌دانست و این اعتقاد مورد تأیید قرآن کریم نیست. (مترجم)

دست رفته که توانستند به او سخنانی را نسبت دهند و افسانه‌ای پیرامونش بنویسند. سهم وی از اساطیر فقط و فقط یک عنصر است که عبارت باشد از اسطوره خدا-انسان. اگر او وجود نمی‌داشت، اعتقاد مسیحی بسیار شبیه به آنچه می‌دانیم، شکل می‌گرفت، اما پُنطیوس پیلاطُس جاودانه نمی‌شد.* هزاران مرد و زن وجود دارند که در باره آنان بیش از عیسی آگاهی داریم. میلیونها تن نیز وجود دارند که در باره آنان به اندازه عیسی و یا کمتر آگاهی داریم و همین میلیونها افراد ناشناخته هستند که تاریخ را می‌سازند.

پایان

* از آنجا که وی به عنوان قاتل عیسی مطرح نمی‌شد، گمنام می‌ماند. (مترجم)

فهرست راهنما

آریستید، ۳۴، ۱۴۹	آ، ۷۶، ۹۶، ۱۳۷
آریستون، ۳۵	آدونیس، ۱۲۵
استیفان، ۹۶	آرتور، ۱۴
آسقلیبوس، ۵۸، ۵۹	آسیای صغیر، ۳۰، ۴۸، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۶۷
اسکندر جانیوس، ۵۲، ۱۵۷	آفریکانوس، زولیوس، ۴۵
اسکندریه، ۸۳، ۹۴، ۱۲۵، ۱۵۶	آگنی، ۹۶
اسلام، ۷، ۱۴، ۱۵۰	آناتول فرانس، ۹۹
اسمیت، و.ب.، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷	آنتونیوس پیوس، ۳۴
۹۸، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۶	آیزلر، ۴۵، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷
اسمیت، هاول، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۶۰	۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۶۰
اسینیا، ۶۹	آیلیا کاپیتولینا، ۱۲۵
اشتراوس، ۶۳، ۷۶	ایونی، ۸۷
اشمیدل، ۷۰، ۷۱، ۸۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۲	ایونیه، ۳۰، ۴۱، ۷۳، ۱۳۶
اعتقادنامه اتاناسیوس، ۴۲	اپوکریفا، ۱۱۳، ۱۳۱، ۱۳۳
آفراهاط، ۱۳۱	ایفانیوس، ۹۳
افسانه‌های کاتولیکی، ۳۱	اتحاد شوروی، ۹۷
آفسس، ۴۰، ۹۴، ۱۰۹، ۱۴۶	آتیس، ۱۴۲
افلاطون، ۱۹، ۵۶، ۱۵۵، ۱۵۸	آجاج، ۱۱۷
اگریپای اول، ۸۳، ۱۲۵	آخائیان، ۱۵۲
الیاس، ۲۱، ۵۵، ۵۶، ۱۲۲	اردن (رود)، ۸۰
الیعازر بن هیرکانوس، ۵۳، ۵۴، ۱۳۲، ۱۳۴	آرکیلاوس ارمنی، ۱۳۱
	اریحا، ۱۱۷، ۱۱۸

بن پندیرا، ۵۴	اناجیل غیررسمی، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۵
بودا، ۱۴	آنانوس (حنانیا)، ۱۳۵
بودیسم، ۱۴	انجیل برنابا، ۳۱
بولتمان، رادلف، ۷۳	انجیل پطرس، ۳۱، ۱۱۵
بولینگبروک، ۷۵	انجیل عبریان، ۳۰، ۱۵۰
بیت لحم، ۸۸، ۱۲۵، ۱۲۶	اندریاس، ۳۵
بیتینیا، ۴۸، ۴۹	انطاکیه، ۱۵۶
پسایاس، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۷۳	انقلاب فرانسه، ۵۰، ۷۵
۱۰۹، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۶۸	اوانس، ۷۶، ۱۳۷
پاپیروس جان ریلندز، ۱۴۷	اوریجن، ۴۸، ۵۷، ۵۹، ۸۲، ۹۲
پروتستان، ۷۷، ۱۴۱	اوزیریس، ۷۸، ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۵۶
پسر انسان، ۲۰، ۲۲، ۷۰، ۷۱، ۱۰۱، ۱۰۲	اوفایتس، ۱۲۴
پلینی کهنتر، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۱۰۳	ایرنه، ۳۴، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۱۰۵، ۱۶۸
پلینی مهتر، ۴۴	ایزیس، ۱۳۵
پتیرا، ۵۳، ۵۷	ایگناتیوس، ۳۳، ۱۲۲، ۱۴۹
پندیرا، ۵۳	ایلیاد، ۱۹، ۱۵۲
پنطس، ۱۰۴	بارکوخبا، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۲۵
پولس سَمِیَاطی، ۱۳۰	باروخ، ۳۷
پولیکارپ، ۳۴، ۴۰، ۴۱	باور، برنوو، ۷۶، ۷۷، ۱۴۷
پیوریتن، ۶۸	باور، کریستیان، ۶۳، ۶۴، ۷۶
پیوس، ۳۸	براباس، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۲۵
تاج (صورت فلکی)، ۹۷	برساوش، ۵۸
تاسیتوس، ۴۹، ۵۰، ۶۰، ۷۷، ۸۰، ۹۲	برنابا، ۱۴۹
۹۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۱۶، ۱۳۴، ۱۳۹	برهما، ۱۴
۱۵۳	بریونا، ۱۳۹
تالوس، ۴۵، ۴۶	بریونیم، ۱۴۰
تبت، ۷۹	بن، ۷۶
ترازان، ۳۳، ۴۰، ۴۸، ۱۴۶	بن استاد، ۵۲

- دوتولیان، ۱۰۵
 تریفو، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۰
 تعالیم دوازده رسول، ۳۲، ۳۳، ۷۳، ۸۶، ۸۹، ۱۱۱، ۱۴۵، ۱۵۰
 تلمود، ۵۲، ۶۰، ۶۶، ۶۷، ۷۹، ۹۰، ۱۰۰، ۱۱۶، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴
 ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۵۹
 تموز، ۷۸، ۸۱، ۸۸، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۵۰
 ۱۵۳، ۱۵۶
 تناییم، ۱۳۲
 توینگن، ۶۳، ۶۴، ۷۶، ۱۴۷
 توما، ۳۵
 تیودا، ۱۵۵
 جتیمانی، ۸۴
 جروم، ۱۲۵، ۱۲۶
 چلجال، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹
 چلجنا (چلجنتا)، ۱۱۹
 جمهوری افلاطون، ۱۹، ۱۵۸
 جورج سینسلوس، ۴۵
 چین، ۶۶
 حشمونائی، ۱۵۷
 حشمونائیان، ۱۵۴
 حکمت سلیمان (کتاب)، ۱۵۷
 حنان، ۱۳۷
 داوود، ۲۵، ۲۸، ۳۲، ۳۳، ۸۸، ۱۰۱
 ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۴۲، ۱۶۲
 دروز، ۹۶، ۹۷، ۱۳۷
 دمشق، ۸۲
 دوپویی، ۷۵، ۷۶، ۹۶، ۱۳۷
 دوزاردن، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۴۴، ۱۵۲
 دوستیستها، ۱۶۷
 دوکونسی، ۶۹
 دیونیسوس، ۷۸، ۷۹، ۹۲، ۱۵۰، ۱۵۶
 رایماروس، ۶۱، ۶۲، ۷۳، ۷۵
 راینباخ، ۱۲۲
 رساله به دیوگنتوس، ۳۹
 رساله‌های ایگناتیوس، ۳۳
 رساله اول کلیمت، ۳۱
 رساله ایگناتیوس، ۱۲۱
 رساله برنابا، ۳۱
 رساله پولیکارپ، ۳۳، ۳۴، ۴۰، ۴۱
 رساله دوم کلیمت، ۳۴
 رُنان، ۶۴، ۶۵، ۷۳، ۹۹
 ریلندز، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶
 ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۵۸، ۱۶۳
 زئوس، ۱۴، ۱۵۲
 زوریخ، ۶۳
 زهره (معبد)، ۱۲۵
 ژانوس، ۷۶
 ژروئیت، ۷۹
 ژوستین، ۳۹، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۱۲۲، ۱۳۰، ۱۴۹
 سامریان، ۸۸، ۱۴۳

عیسی بن پندیرا، ۵۷، ۹۰، ۱۱۵، ۱۵۹	سامریه، ۸۱
فان ماین، ۷۴	سقراط، ۳۹
فاوست، ۱۴	سلسوس، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۹۲
فریزر، ۷۸	۱۳۴، ۱۵۱، ۱۶۱، ۱۶۸
فریسیان، ۲۰، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۵۱	سلیمان، ۱۰۵، ۱۳۱
۶۷، ۶۸، ۱۵۷	سموئیل، ۱۱۷
فلسفه رواقی، ۷۷، ۱۵۵	سنکا، ۴۴
فیلپس، ۳۵، ۱۰۶	سَنهدَرین، ۲۲، ۸۵
فیلون، ۸۳، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۵	سوئونیوس، ۵۰، ۵۱، ۷۷
فیلیپ تیتراخ، ۱۴۰	سوریه، ۳۰، ۱۰۸
فینیقی، ۱۴۳	سیبیلین (کتاب)، ۹۱، ۱۱۲، ۱۵۵
فینیقیه، ۲۴، ۵۹	سیدنی، ۶۸
قانون موراتوری، ۳۸	سینوپ، ۱۰۴
قسطنطنیه، ۳۷	شبانِ هِرِماس، ۳۸، ۷۳، ۱۴۵، ۱۵۰
قسطنطین، ۳۷، ۱۲۵	شکسپیر، ۱۳۵
قصاید سلیمان، ۱۱۲، ۱۵۶	شلی، ۶۲
کاتبان، ۲۰، ۵۱، ۶۷، ۱۳۸	شمعون ابرص، ۲۴
کاتولیک، ۶۴	شمعون جادوگر، ۱۶۶
کارلایل، ۵۰	شمعون قیروانی، ۱۱۸، ۱۱۹
کالونینستها، ۶۸	شوایتزر، ۷۲
کالیگولا، ۸۳	شیطان، ۲۰، ۲۱، ۲۶، ۵۲، ۱۰۲، ۱۵۸
کانت، ۱۵۱	صدوقیان، ۲۲، ۱۰۵
کانبیر، ۱۵، ۶۵، ۷۱، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۶۰	صفوریه، ۵۳، ۱۳۲
کتاب یعقوب (انجیل)، ۳۱	طبری، ۱۱۸
کرباس، ۸۴، ۱۲۵	طیباریوس، ۳۹، ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۱۱۸
کریشنا، ۷۶، ۷۸	۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۵۸
کشیش کاتولیک، ۷۲	عراق، ۶۷
	عمواس، ۱۰۶

- کفر ناحوم، ۲۵، ۱۲۹
 کلاوزنر، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۶۰
 کلینت، ۳۱، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۴۹
 کلیسای کاتولیک، ۱۱، ۶۱، ۶۴
 کنفوسیوس، ۱۴
 کنون، ۶۶
 کوادراتوس، ۳۴
 کورتون، ۱۴۰
 کورش، ۱۵۴
 کوشو، ۱۶، ۸۴، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷
 کوه زیتون، ۲۲، ۱۳۸
 کیفا، ۱۶۴
 گمارا، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۱۳۲
 گوئینبرت، ۷۳
 گوگل، ۴۵، ۶۶، ۷۱، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۶۰، ۱۶۲
 گیون، ۴۳، ۴۵
 لا کتانیوس، ۱۳۹
 لده، ۵۲
 لسینگ، ۶۱، ۶۲، ۷۵
 لنین، ۹۷
 لوازى، ۷۲، ۷۴، ۱۲۴
 لوتریان، ۶۷
 لوگوس، ۲۶، ۱۱۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۸
 لیون، ۳۹
 ما (الهه)، ۸۸
 مارا بریرایون، ۱۴۰
 مارتین، ۶۸
 ماری، ۸۸
 مایا، ۸۸
 مرقیون، ۴۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۶۸
 مریم، ۲۵، ۳۱، ۳۳، ۸۸، ۱۲۶
 مزامیر سلیمان، ۱۱۲
 مسلمانان، ۶۷
 مسیحیت کاتولیک، ۴۱
 مشتری (معبد)، ۱۲۵
 مصر، ۵۲، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۱۵۵، ۱۵۶
 مکابیان، ۱۱۸، ۱۲۶
 مکاشفه باروخ، ۳۷
 مکاشفه عزرا، ۱۱۲، ۱۵۵
 مکتب کنفوسیوس، ۱۴
 ملکِ صِدِّق، ۲۹
 ملین، ۱۴۰
 مندائیان، ۶۷، ۱۳۷
 مواعظ کلینت، ۱۶۶
 موسی، ۲۱، ۸۰، ۹۱، ۹۷، ۱۳۸
 میا، ۸۸
 میترا، ۱۴۲، ۱۵۰
 میرها، ۸۸
 میشنا، ۵۲، ۵۴
 مینوسیوس فلیکس، ۴۵، ۹۶

هیرودیا، ۱۳۷، ۱۴۰	ناحاشیم، ۱۲۴
هیرودیس اگریپا، ۴۶	ناصری، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۶۷، ۶۸، ۹۹
هیرودیس آنتیپاس، ۲۱، ۲۴، ۱۰۱	۱۱۵، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۴۱، ۱۶۳، ۱۶۵
۱۱۸، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱	ناصریان، ۶۷، ۹۳، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۴
هیرودیس کبیر، ۱۳۷	۱۳۷، ۱۶۰، ۱۶۳
هیروکلیس، ۱۳۹	ناصری، ۶۷
یعقوب، ۳۱	ناصریان، ۶۷
یعقوب اهل کفرشکنیا، ۵۳	نپال، ۷۹
یعقوب (رسول)، ۳۵، ۸۴، ۱۰۲، ۱۰۶	نرون، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۹۲
۱۱۸، ۱۲۶، ۱۳۵، ۱۶۴	نون، ۱۱۶
یوحانان، ۱۳۷	والتین، ۴۱
یوحناى مهتر، ۳۵، ۱۰۹	وَلتر، ۷۵
یوسیپوس، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۵، ۴۸	وَلنی، ۷۵، ۷۸
یوسف، ۸۸	ویتیکر، ۱۶، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۶
یوسف اهل رامه، ۲۳، ۷۲	ویلیام اکامی، ۹۷
یوسف نجار، ۲۵، ۸۸	ویلیام تیل، ۱۴
یوشع، ۱۵۲	هادریان، ۳۴، ۵۰، ۷۷، ۱۲۵، ۱۲۶
یونان، ۳۹، ۴۴، ۵۸، ۵۹، ۷۹	ها کسلی، ۱۲
یونس، ۱۰۵، ۱۳۱	هرا، ۱۵۲
یهودا (قبیله)، ۲۹	هراکل، ۵۸، ۵۹
یهودای اسخریوطی، ۲۲، ۸۴، ۸۶	هراکلیت، ۳۹
۹۵، ۱۳۹	هریس، ۱۱۲
یهودیه، ۲۲، ۳۹، ۴۹، ۶۲، ۹۲، ۹۹	هملت، ۱۵۱
۱۳۴، ۱۳۹، ۱۵۳، ۱۵۸	هندوان، ۷۶، ۸۸، ۹۶
یهوشع، ۱۵۲	هومر، ۱۴، ۱۹
یهوشع بن پندیرا، ۵۲	هیولیتس، ۱۲۴